



اعتصاب بیش از ۶۰ هزار کارگران پیمانی، در ۸۲ مرکز کارگری صنایع نفت، گاز، پتروشیمی و نیروگاه‌های کشور، سراسری و بزرگترین ساختار شکن‌ترین نمایش جنبش اعتصابی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین در طول چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

- ☀️ سخن روز - قتل عام زندانیان سیاسی تابستان ۶۷
- ☀️ تفسیر سوره قصص ۷
- ☀️ تیر اول - کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
- ☀️ اقبال پیام آور ۵۲
- ☀️ نبرد گفتمان ها ۱
- ☀️ آزادی و دموکراسی ۶۶
- ☀️ نیم نگاهی به افغانستان ۱
- ☀️ شریعتی در آینه اقبال ۶۹
- ☀️ تئوری تغییر ۳
- ☀️ ما چه می‌گوییم؟ ۳۰
- ☀️ جنبش‌های خودجوش، خودسازمانده و... ۲۰۰
- ☀️ پرسش و پاسخ بیست ۵
- ☀️ نیم نگاهی به سند ۲۵ ساله ایران و چین ۲
- ☀️ انقلاب بهمن پنجاه و هفت ۷

جنبش مطالباتی و سیاسی جامعه بزرگ کارگری ایران می‌باشد.»

ثانیاً آنچنانکه قبلاً در آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی کارگران پیمانی صنایع نفت (در مرداد ماه ۹۹) مطرح کردیم «مهم‌ترین عامل شکست جنبش اعتصابی مردادماه ۹۹ کارگران (پیمانی) و قرارداد موقت و پروژه‌ای و فصلی صنایع نفت ایران، خلاء کارگران رسمی صنایع نفتی و پالایشگاهی و پتروشیمی کشور در بستر جنبش اعتصابی فوق، در راستای حمایت از کارگران پیمانی بود». ولی آنچه که می‌توان به عنوان یک خودویژگی جنبش فعلی کارگران پیمانی و قرارداد موقت صنایع نفت ایران یاد کرد، اینکه در این مرحله (برعکس مرداد ماه سال گذشته) «کنش‌گران این جنبش اعتصابی توانسته‌اند با توسعه سطح مطالبات خود، کارگران رسمی صنایع نفتی را از موضع بی‌تفاوتی گذشته خارج بکنند». تا آنجا که دیدیم که «کارگران رسمی اعلام کردند که در ۹ تیرماه وارد جنبش اعتصابی کارگران پیمانی می‌شوند». در نتیجه همین موضعگیری کارگران رسمی باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط دستگاه‌های امنیتی خودش در چارچوب همان ترفند چهار دهه گذشته رژیم (که ایجاد شکاف بین کارگران رسمی و کارگران پیمانی و پروژه‌ای و قرارداد موقت صنایع نفت ایران بوده است) به صورت مستقیم از کانال وزارت کار با کارگران رسمی صنایع نفت ایران وارد گفتگو بشوند و در همین رابطه بود که به «کارگران رسمی صنایع نفت ایران وعده دادند که فیش حقوقی این ماه کارگران رسمی را با افزایش دستمزد طبق توافقی که با آنها صورت گرفته است، پرداخت گردد»؛ و صد البته در ادامه همین ترفند

اعتصاب کارگران پیمانی بخش‌های صنایع نفت ایران (اعم از شرکت‌های نفت و گاز، پتروشیمی، پالایشگاه، نیروگاه‌ها و...) که از روز شنبه ۲۹ خرداد ۱۴۰۰ (طبق اخطار قبلی) با عنوان «کارزار ۱۴۰۰» آغاز شد، علاوه بر اینکه این جنبش اعتصابی توانست در مدت یک هفته (با تداوم آن) «به بیش از ۸۲ مرکز کارگری در سراسر کشور گسترش پیدا کند» تا این زمان که بیش از دو هفته از تداوم آن می‌گذرد (با اینکه کنش‌گران اولیه این جنبش عظیم اعتصابی ایران به صورت اخطاری مدت یک هفته برای اعتصاب تعیین کرده بودند) ولی به علت گسترش تدریجی دامنه آن، علی‌الدوام این جنبش عظیم اعتصابی (عظیم‌ترین جنبش اعتصابی کمی و کیفی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) پس از دو هفته ادامه دارد.

بدون تردید اعتلای جنبش اعتصابی کارگران پیمانی صنایع نفت ایران در این شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، «رعد در آسمان بی‌ایر کشور نمی‌باشد». چراکه در مرداد ماه سال ۱۳۹۹ شاهد تکوین و اعتلای همین جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و قرارداد موقت و پروژه‌ای و فصلی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی کشور بودیم و البته به علت اینکه کنش‌گران «جنبش اعتصابی مرداد ماه سال گذشته، نتوانستند به خواسته‌های مطالباتی خود دست پیدا کنند» بدون تردید «این جنبش اعتصابی و مطالباتی کارگران پیمانی و قرارداد موقت و پروژه‌ای و فصلی صنایع نفت ایران، در این فرایند (که از ۲۹ خرداد با عنوان کارزار ۱۴۰۰ به دنبال فراخوانی در فضای مجازی و کانال‌های مرتبط با کارگران معترض صنایع نفت ایران صورت گرفت) در ادامه همان جنبش اعتصابی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین از پائین) مرداد سال گذشته می‌باشد». با این تفاوت که:

اولاً جنبش اعتصابی فعلی کارگران پیمانی و قرارداد موقت و پروژه‌ای و فصلی نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه و نیروگاه‌ها تا ماشین‌سازی اراک (سراسر کشور) هم «به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی و سطح جغرافیایی بسیار گسترده‌تر و سازمان‌یافته‌تر و فراگیرتر از جنبش اعتصابی مرداد ماه سال گذشته می‌باشد»؛ که خود این امر نشان دهنده آن است که جنبش اعتصابی کارگران پیمانی صنایع نفت ایران در این مرحله (که تا کنون بیش از دو هفته از عمر این جنبش اعتصابی می‌گذرد) «از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشد که توانسته است بیش از ۶۰ هزار کارگر صنعتی در بیش از ۸۲ مرکز کارگری در سراسر کشور (برای بیش از ده هفته، آن هم در شرایطی که نهادهای امنیتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگونه جنبش اعتراضی مطالباتی و سیاسی در اندک مدتی سرکوب می‌کنند) با سازماندهی ده هزار نفری در کارگاه‌های مختلف و با جغرافیای غیر یکسان، به حرکت درآورد»؛ که خود این امر در مقایسه با جنبش اعتصابی مرداد ماه سال گذشته «نشان دهنده رشد کمی و کیفی مبارزه

«ایجاد شکاف بین کارگران رسمی و کارگران پیمانی بود» که دستگاه‌های امنیتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «در برابر رویکرد حلوانی که با کارگران رسمی داشتند، با کارگران پیمانی جنبش اعتصابی فوق برخورد چماقی کردند» و همین امر باعث گردیده است که در طول بیش از دو هفته گذشته، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با کارگران (پروژه‌ای و پیمانی و قرارداد موقت که کنش‌گران اصلی جنبش اعتصابی فعلی می‌باشند) «برخوردی کاملاً عکس برخورد با کارگران رسمی بکند».

به این ترتیب که (دستگاه‌های امنیتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) از «کانال پیمانکاران مربوطه (با آماج تهدید به اخراج و حتی قطع آب و برق استراحتگاه‌های آنها و تعطیل غذاخوری‌های مربوطه و تلاش در جهت فرسایشی کردن مبارزه آنها) به شدت کارگران پیمانی و پروژه‌ای و قرارداد موقت صنایع نفت ایران را تحت فشار قرار داده‌اند».

عنایت داشته باشیم که برعکس کارگران رسمی صنایع نفت ایران (که به علت بالا بودن حقوق و تسهیلات و درآمدهای آنها از ذخیره درآمدی برخوردار می‌باشند و مانند سال ۵۷ توان آن را دارند که در یک مبارزه اعتصابی فرسایشی شرکت کنند) «کارگران پروژه‌ای و پیمانی و قرارداد موقت در بدترین شرایط ممکن با دستمزد زیر خط فقر (که توسط پیمانکاران وابسته به باندهای مافیائی حاکمیت استثمار می‌شوند) زندگی می‌کنند». آنچه‌آنکه در مرداد ماه سال گذشته هم شاهد بودیم که «کنش‌گران این جنبش اعتصابی کارگران پیمانی، اصلاً و ابداً توان مبارزه اعتصابی درازمدت ندارند»؛ و به همین دلیل است که «دستگاه‌های امنیتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه حاکم (در طول چهار دهه گذشته عمر این رژیم، در راستای سرکوب جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌ای و پیمانی و قرارداد موقت) منهای اینکه می‌کوشند تا بین کارگران پیمانی و کارگران رسمی صنایع نفت ایران شکاف ایجاد کنند و منهای اینکه می‌کوشند در چارچوب موقت بودن قرارداد کار آنها (در بستر جنبش اعتراضی) آنها را تهدید به اخراج و جایگزینی بکنند و منهای اینکه رژیم در طول چهار دهه گذشته پیوسته کوشیده است که از طریق لاغر کردن سهم بخش قراردادهای رسمی

در صنایع نفت ایران، اکثریت کارکنان و کارگران در بخش صنعت نفت و شرکت‌های تابعه تحت قراردادهای موقت و پیمانی کار درآوردند (از همه مهمتر اینکه)، از طریق عدم امنیت شغلی و ترس از اخراج و تعلق به شرکت‌های پیمانکاری مختلف تأمین نیروی انسانی و پشتیبانی و ممنوعیت ایجاد هر نوع تشکل مستقل و امنیتی کردن جو و فضای کار و استخدام رسمی هزاران نیروی حراست، کارگران پروژه‌ای و پیمانی و قرارداد موقت را تحت فشار همه جانبه قرار بدهند».

ثالثاً وجه مشخص دیگر کارگران پیمانی و پروژه‌ای و غیر رسمی و قرارداد موقت در این مرحله از جنبش اعتصابی خودشان (در مقایسه با جنبش اعتصابی سال گذشته آنها) در این است که اینها در این مرحله «با طرح مطالبات فراگیر خود تلاشی فوق‌العاده می‌کنند تا به هماهنگ کردن حرکت اعتراضی خود با حرکت سراسری کارگران اعم از رسمی و غیر رسمی به صورت افقی و عمودی در سراسر کشور دست پیدا کنند»، بنابراین، بدین ترتیب است که آنها با آغاز جنبش اعتصابی‌شان (در فرایند فعلی) فهرست مطالبات‌شان را به این شکل مطرح کردند:

- ۱ - مزد هیچ کارگر شاغل در صنایع نفت ایران نباید کمتر از ۱۲ میلیون تومان باشد.
  - ۲ - حقوق و دستمزد معوقه کارگران یک جرم و یک دزدی آشکار می‌باشد.
  - ۳ - حذف شرکت‌های پیمانی و کوتاه شدن دست پیمانکاران برای تأمین امنیت شغلی و دائمی شدن قراردادهای کار امری ضروری می‌باشد.
  - ۴ - منع اخراج کارگران.
  - ۵ - لغو قراردادهای برده‌وار مناطق ویژه اقتصادی و برقراری قانون بیست - ده.
  - ۶ - ایمنی محیط کار و مقابله با صدمه‌های مرگ بار آن.
  - ۷ - پایان دادن به امنیتی کردن محیط‌های کار.
  - ۸ - آزادی تشکل و تجمع و اعتراض کارگران.
  - ۹ - تأمین حق مسکن و درمان و تحصیل رایگان به عنوان حقوق پایه شهروندی.
- باری، با نگاهی هر چند اجمالی به فهرست مطالبات

فوق کنش‌گران جنبش اعتصابی فوق در این شرایط، این حقیقت برای ما آفتابی می‌شود که «اهمیت اصلی جنبش اعتصابی کارگران پیمانی (صنایع نفت ایران در این شرایط) در این حقیقت نهفته است که مطالبات آنها مطالبات اکثریت قریب به اتفاق طبقه کارگر ایران می‌باشد». بدین خاطر همین امر باعث گردیده که از همان آغاز حرکت «این جنبش اعتصابی (شنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۴۰۰) با استقبال بی‌نظیر و سراسری کارگران مواجه بشود؛ و در عرض دو هفته‌ای که از عمر این جنبش اعتصابی می‌گذرد، دامنه این جنبش اعتصابی به ده‌ها مراکز کارگری در سراسر کشور ایران (از کارگران صنایع نفتی و گازی و پتروشیمی منطقه پارس جنوبی عسلویه گرفته تا صنایع نفتی شهر تهران، اهواز، آبادان، بندر ماهشهر، گچساران، ماشین‌سازی اراک و...) گسترش پیدا کرده است.»

رابطاً از دیگر خودویژگی‌های جنبش اعتصابی کارگران (پیمانی و قراردادی و پروژه‌ای و فصلی) صنعت نفت ایران در فرایند نوین آن این می‌باشد که «طرح برچیدن بساط شرکت‌های پیمانی و حذف پیمانکاران و واسطه‌ها از روابط کار» در فهرست مطالبات اعلام شده کارگران اعتصابی در این فرایند، بسترساز حرکت نیرومندی شده است که می‌تواند تمامی مناسبات و روابط کار در رژیم مطلقه فقهاتی در کشور ایران را به چالش بکشد و بازار کار کشور ایران را از آفت واسطه‌گری و مناسبات فاسد و رانتی و ظالمانه‌ای که نتیجه‌ای جز عدم امنیت شغلی را به بار نیاورده است، پاک کند. یادآوری می‌کنیم که در خصوص بند یک فهرست مطالبات اعلام شده کارگران اعتصابی (پیمانی و پروژه‌ای و قراردادی موقت در ۲۹ خرداد جاری) مبنی بر اینکه: «مزد هیچ کارگر شاغل در صنایع نفت ایران نباید کمتر از ۱۲ میلیون تومان باشد» خود این موضوع دلالت بر «تعیین حداقل دستمزد بالاتر از حد خط فقر می‌باشد». نباید فراموش بکنیم که حتی مرکز پژوهش‌های مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم «خط فقر در جامعه امروز ایران را بیش از ۱۲ میلیون تومان تعریف کرده است»؛ که معنای دیگر این تعریف آن می‌باشد که «حداقل حقوق تعیین شده برای کارگران در سال ۱۴۰۰ توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یک سوم خط فقر اعلام شده خود رژیم است» بنابراین به همین دلیل است که «طرح مرز

۱۲ میلیون تومان برای حداقل حقوق کارگران توسط این جنبش اعتصابی خود به معنای فراخوانی از همه کارگران و زحمتکشان امروز جامعه بزرگ ایران، جهت مشارکت در این جنبش اعتصابی می‌باشد.»

طبیعی است که پس از دو هفته که از عمر این جنبش اعتصابی می‌گذرد، به علت همین «فراخوانی غیر مستقیم از جامعه کارگری ایران غیر از کارگران پیمانی، صنایع نفتی، گازی و پتروشیمی و پالایشگاهی، کارگران نیروگاه‌های بیدخون، ورامین، اهواز، سیکل ترکیبی جهرم، سیمان سپاهان، فولاد بوتیا در کرمان تا کارگران ماشین‌سازی اراک در این جنبش اعتصابی سراسری شرکت کردند»؛ زیرا جنبش کارگران ایران در این شرایط به خوبی و به درستی دریافته‌اند که «خواسته حداقل حقوق ۱۲ میلیون تومانی نه تنها خواست کارگران پیمانی و قراردادی صنعت نفت ایران است، بلکه خواسته عمومی همه کارگران و مزد و حقوق‌بگیران امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد.»

پر پیداست که «پیروزی در کسب این خواسته، اقدام تعیین‌کننده‌ای در راه از بین بردن شکاف مزدی ایجاد شده در طول چهار دهه گذشته می‌باشد». بر این مطلب اضافه کنیم که طرح: «آزادی تشکل و تجمع و اعتراض کارگران» در فهرست مطالبات جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و پروژه‌ای و قراردادی موقت (صنایع نفتی، گازی، پتروشیمی و پالایشگاهی در ۲۹ خرداد جاری) مانند طرح: «مزد هیچ کارگر شاغل در صنعت نفت نباید کمتر از ۱۲ میلیون تومان باشد» نشان دهنده اهمیت «وجود خودسازماندهی از پائین در جنبش کارگری برای ساماندهی و هدایت مبارزات کارگری می‌باشد» که البته «فوریت آن در صنایع نفت ایران نقشی استراتژیک دارد.»

یادمان باشد که اولین «ممنوعیت ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری توسط شورای انقلاب (در فرایند پسا انقلاب ۵۷) بر کارگران صنعت نفت ایران تحمیل شد» و شورای انقلاب رژیم مطلقه فقهاتی تا اطلاع ثانوی ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری در صنعت نفت ایران را ممنوع اعلام کرد. به بیان دیگر در صورتی که «کارگران صنعت نفت کشور بتوانند به احیای دوباره تشکیلات مستقل کارگری قدرتمندی دست پیدا کنند»، این امر

منه‌های اینکه می‌تواند باعث حل ضعف کلیدی بشود که در طول چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «موجب ناتوانی جنبش اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران شده است» که توسط این ضعف از بعد از نیمه دوم سال ۵۷ (که طبقه کارگر ایران تمام قد توانست وارد جنبش ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران بشود و رژیم استبدادی و کودتائی پهلوی را سرنگون کند) الی الان، در طول ۴۲ سال گذشته حتی برای یکبار هم طبقه کارگر ایران به صورت همگانی و سراسری نتوانسته جنبش و مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری خودش را با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بازتولید نماید. مهم‌تر از آن اینکه با «بازتولید سازماندهی کارگران صنعت نفت ایران می‌تواند در این فرایند توازن قوا در عرصه میدانی به سود اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران تغییر بکند» که البته «حاصل این تغییر توازن قوا، عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقه‌ای در برابر مطالبات و جنبش مطالباتی اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران می‌شود»؛ به عبارت دیگر تا «زمانی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود اردوگاه کار و زحمت تغییر نکنند، رژیم مطلقه فقه‌ای هرگز حاضر به عقب‌نشینی در برابر مطالبات آنها نخواهد شد.»

عنایت داشته باشیم که در بین «مکانیزم‌های جنبش‌های اعتراضی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین، تنها جنبش اعتصابی است که اگر به صورت فراگیر و سراسری صورت بگیرد، علاوه بر اینکه امکان سرکوب کردن این جنبش‌ها توسط دستگاه‌های امنیتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای غیر ممکن می‌شود و علاوه بر اینکه بزرگترین مدرسه آموزشی در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی برای کنش‌گران جنبش اعتصابی می‌باشد، بدون تردید جنبش اعتصابی قوی‌ترین اهرمی است که در حداقل زمان ممکن می‌تواند توازن قوا به سود جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین (هم در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه عدالت‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت ایران) تغییر بدهد». بیافزائیم که در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی - صنفی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تا زمانیکه جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی جامعه ایران (اعم از جنبش‌های مدنی و جنبش‌های

آکسیونی یا خیابانی و جنبش‌های نافرمانی مدنی) به جنبش‌های اعتصابی سراسری پیوند پیدا نکنند، هرگز نه تنها آن جنبش‌ها توان تغییر توازن قوا با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر و دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به سود خود ندارند و نه تنها شرایط سرکوب برای همه این جنبش‌ها فراهم می‌باشد و نه تنها امکان پیوند و همبستگی افقی و عمودی بین این جنبش‌ها وجود ندارد، بلکه مهمتر از همه اینکه امکان پیروزی و موفقیت کوتاه‌مدت و درازمدت و امکان وادار کردن رژیم مطلقه فقه‌ای به عقب‌نشینی در برابر مطالبات آنها هم وجود ندارد.»

تجربه «نقش جنبش اعتصابی» در پروسه مبارزه جامعه ایران، تنها با مقایسه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ با جنبش‌ها و خیزش‌های چهاردهه گذشته طول عمر رژیم مطلقه فقه‌ای (و در رأس آنها قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ دانشجویی و جنبش سبز سال ۸۸ و خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) برای ما قابل فهم و تفسیر و تحلیل می‌باشد. چرا که «عامل اصلی پیروزی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (بر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) ظهور تمام قد جنبش اعتصابی کارگران ایران تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران بود». به این ترتیب که اگر در فرایند پسا شهریور سال ۵۷ جنبش اعتصابی جامعه کارگری ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران وارد عرصه مبارزه جنبش ضد استبدادی مردم ایران نمی‌شدند، هرگز و هرگز «نه تغییر توازن قوا به سود جنبش ضد استبدادی مردم ایران با دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی صورت می‌گرفت» و «نه قدرت‌های امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا که از حامیان رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بودند، هرگز آماده به عقب‌نشینی از حمایت شاه نگون‌بخت ایران می‌شدند»، بنابراین در همین رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که عامل اصلی پیروزی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بدون تردید «ظهور جنبش اعتصابی طبقه کارگر ایران تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران بوده است.»

آنچنانکه باز در همین رابطه می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای،

آنچه که باعث ناکامی و شکست تمامی جنبش‌ها و خیزش‌ها چه در جبهه آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت ایران شده است، «همین خلاء جنبش اعتصابی فراگیر و سراسری اعتصابی اردوگاه کار و زحمت ایران بوده است» که صد البته این خلاء به صورت عریان و همه جانبه هم در قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی و جنبش سبز سال ۸۸ شاهد بوده‌ایم و هم در خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بوده‌ایم. بدون تردید (در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در صورتی که هر کدام از این جنبش‌ها و خیزش‌ها می‌توانستند با جنبش اعتصابی اردوگاه کار و زحمت ایران پیوند پیدا کنند، نه تنها این جنبش‌ها و خیزش‌ها شکست نمی‌خوردند و نه تنها این جنبش‌ها و خیزش‌ها می‌توانستند توازن قوا به سود خود تغییر بدهند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی در راستای تحمیل مطالبات خود بکنند و نه تنها این جنبش‌ها و خیزش‌ها می‌توانستند بستر درازمدت شدن پیدا کنند و در کوتاه‌مدت توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب نشوند، از همه مهمتر اینکه با «پیوند جنبش اعتصابی اردوگاه کار و زحمت با جنبش‌های مدنی و جنبش‌های سیاسی و جنبش‌های مطالباتی شرایط برای نهادینه شدن جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین فراهم می‌شد.»

پر واضح است که «فهم جایگاه جنبش اعتصابی اردوگاه کار و زحمت ایران تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران در این شرایط تندپیچ (جنبش اعتراضی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران) که جنبش کارگران صنعت نفت ایران پس از چهار دهه غیبت امروز به صورت سراسری با بیش از ۶۰ هزار کنش‌گر اعتصابی در ۸۲ مرکز کارگری در سرتاسر کشور به میدان آمده‌اند، می‌تواند تا چه اندازه برای ما راهگشا باشد». طبیعی است که این «جنبش اعتصابی سراسری کارگران پیمانی صنعت نفت ایران دیر و یا زود تمام می‌شود» ولی بدون تردید در میان تمامی جنبش‌های کارگری و اعتصابی چهار دهه گذشته اردوگاه کار و زحمت، «این جنبش اعتصابی کارگران پیمانی صنعت نفت ایران دارای پیام‌ها

و درس‌های فراموش ناشدنی می‌باشد» که ضرورت دارد که در اینجا به ذکر آنها بپردازیم:

الف - آنچنانکه جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و قرارداد موقت و پروژه‌ای در مرداد ماه سال ۹۹ آخرین جنبش اعتصابی این کارگران نبود و شاهد هستیم که از ۲۹ خرداد ۱۴۰۰ الی الان همان جنبش اعتصابی کارگران پیمانی صنعت نفت ایران با عضله‌ای قوی‌تر خود را بازتولید کرده‌اند، با این حال با تمام شدن این فرایند در صورتی که کنش‌گران این جنبش عظیم اعتصابی نتوانند به مطالبات خودشان دست پیدا کنند، به قول هوشی مینه «در آینده نزدیک با ساقه‌ای نیرومندتر بازتولید می‌شوند.»

ب - دومین پیام و درس این جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و قرارداد موقت و پروژه‌ای صنایع نفت و گاز و پالایشگاه و پتروشیمی ایران این است که «عدم حضور تعیین کننده جنبش کارگری صنعت نفتی ایران در طول چهار دهه گذشته که باعث ناتوانی در سازمان‌یابی سراسری کارگران و ناتوانی در تغییر دادن توازن قوا بین کارگران با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است، با حضور مقتدرانه بیش از ۶۰ هزار کنش‌گر اعتصابی در این جنبش به آن دوران سترون بودن جنبش‌های مطالباتی و مدنی و سیاسی گذشته پایان داده می‌شود و شرایط برای ایجاد فصلی جدید در مبارزات کارگری ایران فراهم می‌گردد.»

ج - سومین پیام و درسی که جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و قرارداد موقت و پروژه‌ای صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه و نیروگاه‌ها برای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و جنبش‌های مطالباتی در حال اعتلا به همراه دارد، عبارت است از اینکه «تنها با جنبش فراگیر اعتصابی مستقل و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین آن هم در شکل فراگیر و سراسری است که گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران می‌توانند موقعیت و جایگاه جنبشی خودشان را در عرصه مناسبات در روابط کار و همچنین در سایر عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تغییر و ارتقاء بدهند» و تنها از این مسیر است که «اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران می‌توانند انرژی و توانمندی تغییرساز خودشان را به سود پروسه

عدالت‌خواهی و آزادگی و علیه استبداد و خودکامگی جاری و ساری کنند.»

د - چهارمین پیام و درسی که این جنبش اعتصابی سراسری کارگران پیمانی صنعت نفت ایران برای مزدبگیران و حقوق‌بگیران غیر رسمی اردوگاه کار و زحمت ایران دارد، این است که یکی از عرصه‌های تعرض که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول چهار دهه گذشته عمر خود) در حوزه‌های سازمان کار داشته است «تبدیل قراردادهای استخدام جمعی و رسمی و دائمی به قراردادهای فردی و موقت و ساعتی میان پرسنل و کارگر با کارفرمایان اعم از دولت و بخش‌های خصوصی و خصوصی بوده است» زیرا بدون تردید «نخستین فونکسیون و کارکرد قراردادهای فردی و موقتی و ساعتی بر نیروهای استخدامی، تنزل جمع و گروه اجتماعی و طبقه و اردوگاه، به فرد کارگر و یا فرد استخدام شده می‌باشد» که حاصل این رویکرد «تضعیف پایه‌های عینی واکنش جمعی در عرصه مطالباتی و سیاسی و اجتماعی و مدنی و غیره می‌باشد». همچنین «افزایش ترس و اضطراب بر اثر کاهش و از بین بردن امنیت شغلی بزرگترین آفتی است که باعث می‌گردد تا نیروی استخدام شده علاوه بر محافظه کاری در تمام عرصه‌های فوق به آسانی به شرایط کاری تحمیل شده از طرف کارفرما تن بدهد». یادمان باشد که «سرمایه‌داری جهانی و به خصوص در فاز نئولیبرالیستی آن در چارچوب ارتش بیکاری و قراردادهای فردی و موقتی و ساعتی به دنبال ایجاد رقابت نیروی کار در بازار کار در جهت کاهش دستمزدها و استثمار هر چه بیشتر از نیروی کار و دستیابی به نیروی کار ارزان می‌باشد.»

ه - پنجمین پیام و درسی که جنبش اعتصاب سراسری کارگران پیمانی و پروژه‌های صنعت نفت ایران به همراه دارد اینکه «کارگران برای تأمین امنیت شغلی و دائمی شدن قراردادهای کار آنها، باید به حذف هر گونه واسطه‌گری از خود دولت تا شرکت‌های پیمانی و پیمانکاران رانتی و خصوصی بپردازند، لذا جایگزین کردن دولت به جای شرکت‌های پیمانی و پیمانکاران خصوصی تنها در صورتی سودمند می‌باشد که به لغو قراردادهای فردی و موقت و ساعتی کار کارگران بیانجامد و استخدام جمعی و رسمی و دائمی جایگزین آنها بشود». نه اینکه «بدون تغییر در حوزه‌های سازمان

کار و قراردادهای تنها دولت جایگزین بخش خصوصی یا خصوصی بشود». همان خواسته ابتر و سترونی که جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه با شعار به اصطلاح دانشجویان عدالت‌خواه دست ساخته حزب پادگانی خامنه‌ای از دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی تقاضا می‌کردند. یادمان باشد که پس از انقلاب سال ۵۷ با نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای غارت و استثمار هر چه بیشتر و از بین بردن شرایط عینی و ذهنی جنبش کارگری در صنعت نفت ایران، «صنعت نفت ایران را مثل گوشت قربانی میان شرکت‌های خصوصی و خصوصی پیمانکار تقسیم کردند». البته در این رابطه بسیاری از شرکت‌های پیمانکار بزرگ که صاحبان آنها از رانت قدرت و حکومتی (و البته بیشتر وابسته به راست پادگانی تحت هژمونی سپاه بودند) برخوردار بودند، در نتیجه عملاً شرکت‌های میانجی میان شرکت نفت و شرکت‌های پیمانکار خرد (که پروژه‌ها را بطور مستقیم انجام می‌دادند) قرار گرفتند و از اینجا بود که «قرارداد کار بخش اعظم کارگران صنعت نفت ایران از قرارداد استخدام رسمی و دائمی به قراردادهای موقت، پیمانی، پروژه‌ای و فصلی تبدیل شدند» و این امر سبب آن شد که پیمانکاران کوچک‌تر واسطه استثمار شرکت‌های پیمانکار بزرگ (که با اتکا به رانت‌های حکومتی پروژه‌ها را گرفته بودند) بشوند و حاصل این شد که «همان کارگران نفت که با بستن شیر نفت در سال ۵۷ کمر رژیم شاه را شکستند چهار دهه است که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دیگر توان آن را ندارند.»

و - ششمین پیام و درسی که جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و پروژه‌های صنعت نفت ایران به جنبش کارگری ایران می‌آموزند اینکه آنچه که بسترساز عدم تبدیل نارضایتی‌ها به اعتراضات کارگری در چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی شده است عبارتند از:

۱ - «لاغر کردن سهم بخش قراردادهای رسمی» زیرا در این شرایط اکثریت کارکنان و کارگران صنعت نفت و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها و نیروگاه‌ها تحت قراردادهای موقت و پیمانی و پروژه‌ای و فصلی کار می‌کنند و همین امر باعث گردیده که اصلی‌ترین خواسته کارگران اعتصابی صنایع نفت (که در ضمن اصلی‌ترین خواسته



جنبش کارگران ایران هم می‌باشد) عبارت باشد از انعقاد قرارداد رسمی و دائمی به جای انعقاد قرارداد پیمانی و موقت و پروژه‌ای و ساعتی و فصلی.

۲ - عدم امنیت شغلی.

۳ - ترس از اخراج.

۴ - تعلق به شرکت‌های مختلف پیمانکاری.

۵ - عدم تمرکز و پراکندگی در محل کار.

۶ - ممنوعیت ایجاد هر نوع تشکل مستقل.

۷ - پادگانی و یا ایجاد جو شدید امنیتی فضای محل کار توسط دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقه‌ت‌ی حاکم.

باری، در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که در چنین شرایطی انجام یک چنین جنبش عظیم اعتصابی با بیش از ۶۰ هزار کنش‌گر و در ۸۲ مرکز کارگری در سطح کشور کاری شگفت‌انگیز است.

ز - هفتمین پیام و درسی که جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و موقت و پروژه‌ای صنعت نفت ایران در این شرایط به پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌دهند اینکه بدون تردید آنچه که باعث اعتلای این جنبش اعتصابی عظیم کارگران صنعت نفت ایران در این شرایط تندپیچ اجتماعی و تاریخ ایران شده است، عبارت است از:

اول - درجه بالائی از نارضایتی‌های اقتصادی و سیاسی کارگران.

دوم - درجه بالائی از آگاهی کنش‌گران که حداقل در طول دو ساله گذشته در بستر پراکسیس سیاسی- اجتماعی حاصل کرده‌اند.

سوم - درجه بالائی از تشکلیابی نامرئی خودجوش و تکوین یافته از پائین در بستر پیوند دادن فضای مجازی و کانال‌های مرتبط با کارگران معترض و فضای میدانی.

ح - هشتمین پیام و درسی که جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و پروژه‌ای و موقت و فصلی صنعت نفت ایران در این شرایط به جنبش کارگری ایران می‌دهند اینکه: کلید تداوم و کلید موفقیت این جنبش اعتصابی:

اولاً در «سراسری شدن و یا در اردوگاهی شدن این

جنبش اعتصابی هم به لحاظ افقی و هم به لحاظ عمومی می‌باشد.»

ثانیاً با توجه به موقعیت ناپایدار کنش‌گران پیمانی و موقت و پروژه‌ای، «این جنبش تنها با پیوند عمودی و افقی کارگران رسمی امکان تداوم پیدا می‌کند». چراکه «کنش‌گران پیمانی و موقت و پروژه‌ای این جنبش اعتصابی به علت عدم توان مالی و جایگاه متزلزل در سازمان کار موجود امکان تداوم درازمدت این جنبش اعتصابی را ندارند.»

ط - نهمین پیام و درسی که جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و پروژه‌ای و موقت و فصلی صنعت نفت ایران در این شرایط به جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور می‌دهند اینکه از آنجائیکه بیش از ۶۰ هزار کنش‌گر این جنبش اعتصابی «کل سیاست‌های رژیم مطلقه فقه‌ت‌ی حاکم را بر صنعت نفت و صنایع بزرگ کشور را به چالش می‌کشند» و همچنین از آنجائی که خواست‌ها و مطالبات کنش‌گران این جنبش اعتصابی (که در فهرست مطالبات آنها در ۲۹ خرداد اعلام کردند مثل مزد هیچ کارگر شاغل نباید کمتر از ۱۲ میلیون تومان باشد، حقوق و دستمزد معوقه کارگران یک جرم و یک دزدی برای کارفرمایان می‌باشد، برای تأمین امنیت شغلی و دائمی شدن قراردادهای کار باید شرکت‌های واسطه حذف بشوند؛ ایمنی محیط کار برای همه کارگران باید فراهم بشود، آزادی تشکل مستقل و آزادی اعتراض و اعتصاب و تجمع حق همه کارگران است) «خواست‌ها و مطالبات همه کارگران ایران است»، بنابراین می‌توانیم داوری کنیم که گرچه «ظاهر این جنبش اعتصابی، مطالباتی می‌باشد» اما «جوهر این جنبش اعتصابی، سیاسی است.»

ی - دهمین پیام و درسی که جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و پروژه‌ای و موقت و فصلی به کنش‌گران جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (به خصوص بخش سرنگون‌طلب جامعه سیاسی خارج‌نشین که در کادر استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالا، برای جریان خاص خودشان مبارزه می‌کنند) اینکه (توسط بوق‌های تبلیغاتی خودتان و یا به کمک بوق‌های تبلیغاتی امپریالیسم خبری که ۲۴ ساعته در حال آلترناتیوسازی و کالاسازی خبری برای مردم نگون‌بخت ایران هستند)





«نباید برای یارگیری و سربازگیری» (در حمایت از جریان خاص خودتان از بیش از ۶۰ هزار کنش‌گر این جنبش عظیم اعتصابی تاریخ ایران) «توقع بیش از ظرفیت این کنش‌گران برای آنها خواست‌ها و مطالباتی تعریف نکنیم که خارج از ظرفیت مبارزه مشخص این کنش‌گران باشد.»

همچنین اپوزیسیون سرنگون‌طلب خارج‌نشین در راستای استراتژی کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود آن هم از بالا برای پر کردن خلاء بازوی اجرائی جریان خود در داخل کشور «نباید با این جنبش عظیم اعتصابی برخورد ایزاری بکنند» که البته تجربه گذشته نشان داده است که انجام آن توسط خارج‌نشین‌ها (از راست راست تا چپ) سورنا از دهان گشادش نواختن می‌باشد. همچنین «قهرمان‌سازی از کنش‌گران جهت موج‌سواری» توسط جریان‌های راست و چپ اپوزیسیون سرنگون‌طلب خارج‌نشین (مانند همان اشتباهی که در جریان جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه کردند) و یا «ایدئولوژیک کردن» این حرکت (آنچنانکه جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم کرده‌اند) همه و همه تزریق سم مهلک به کنش‌گران این جنبش عظیم و تاریخی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد.

ک - یازدهمین پیام و درسی که جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و موقت و پروژه‌ای و فصلی صنعت نفت ایران برای کارگران رسمی صنایع بزرگ کشور دارند اینکه «وجود شکاف میان بخش رسمی و غیر رسمی اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران چه در واحدهای کوچک و چه متوسط و چه بزرگ، در همه سطوح محلی و منطقه‌ای و کشوری یکی از موانع اصلی اتحاد و سازمان‌یابی اردوگاه کار و زحمت کشور ایران می‌باشد؛ زیرا آنچنانکه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در چهار دهه گذشته عمر خود نشان داده است «با بهره‌برداری از این شکاف و تفرقه‌اندازی در میان بخش رسمی و غیر رسمی کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران مانع از شکل‌گیری تشکل‌های مستقل و نیرومند اردوگاهی در اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌شود». بدون تردید «شکاف بین کارگران رسمی و غیر رسمی در صنعت نفت ایران یکی از عظیم‌ترین شکاف‌های موجود بین کارگران رسمی و غیر رسمی در کشور می‌باشد» و بدین دلیل «پیش‌قدم

شدن کارگران پیمانی و موقت و پروژه‌ای صنعت نفت ایران در این شرایط یک ابتکار و گام عظیم در راستای از میان برداشتن این مانع و زمینه‌سازی شرایط برای مبارزه مشترک بخش‌های اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران می‌باشد»، بنابراین، نفس برقراری شرکت‌های پیمانی تأمین نیروی انسانی، علاوه بر اینکه «پایه فساد و ایجاد سیستم رانتی در رژیم مطلقه فقه‌ای در طول چهار دهه گذشته بوده است تلاشی برای جدا کردن کارگران از یکدیگر و اعمال تبعیض بر آنها و ایجاد رقابتی میان کارگران می‌باشد». همین امر باعث گردیده است که در «جریان اعتلای این جنبش عظیم و سراسری اعتصابی موضوع همبستگی بین کارگران رسمی و پیمانی به عنوان یک امر کلیدی مطرح بشود.»

یادمان باشد که «شکاف میان بخش‌های رسمی و غیر رسمی در اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران باعث تجزیه اراده جمعی زحمتکشان ایران برای ایجاد نهادها و سازمان‌های کنش‌گران کار و زحمت می‌شود». بدون تردید در همین جنبش اعتصابی کارگران پیمانی صنعت نفت ایران هم این «تبعیض بین کارگران رسمی و غیر رسمی تا حدودی تأثیرگذار بوده است». البته هم اکنون کارگران آگاه و پیشرو این جنبش اعتصابی عظیم می‌کوشند تا با «ایجاد همبستگی بیشتر یک اتحاد عمل تأثیرگذار در اعمال اراده جمعی برای تضمین پیشبرد اعتراضات تا رسیدن به خواسته‌های بر حق خود برقرار سازند». اضافه کنیم که کارگران پیمانی و پروژه‌ای و موقت صنعت نفت ایران در بدترین شرایط ممکن با دستمزد زیر خط فقر توسط پیمانکاران وابسته به باندهای حاکم بر صنعت نفت ایران استثمار می‌شوند. پر پیداست که خود جنبش اعتصابی فعلی با بیش از ۶۰ هزار کنش‌گر در سراسر کشور، نشان دهنده این امر می‌باشد. ♦

پایان

کالبد شکافی پروژه «قتل عام و یا نسل‌کشی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷»

## «قتل عام زندانیان سیاسی تابستان ۶۷ با فتوای خمینی باطل السحر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، برای همیشه تاریخ می‌باشد»

قطعه‌نامه و خوردن زهر توسط خمینی این شکست به اوج خود رسید، بدون تردید قبول شکست و خوردن زهر برای رژیم مطلقه فقهاتی به معنای شکست استراتژی «جنگ، جنگ تا پیروزی خمینی بود» که همین شکست استراتژی «جنگ، جنگ تا پیروزی خمینی» خود به مثابه به چالش کشیده شدن کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی در تابستان ۶۷ نیز بود. بدین خاطر از آنجائیکه مجاهدین خلق هم با تحلیل از شرایط متزلزل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی، بسترها جهت حمله نظامی خودشان با حمایت ارتش عراق آماده می‌دیدند، اگرچه حمله نظامی مجاهدین خلق (در تابستان سال ۶۷ برعکس تحلیل آنها) بسترساز وحدت درونی جناح‌های قدرت (که بر اثر قبول آتش بس توسط پروژه هاشمی رفسنجانی، این وحدت درونی به چالش کشیده شده بود) در خود رژیم در مقابله کردن با مجاهدین خلق شد و همین بازتولید وحدت درونی جناح‌های حکومت در مقابله کردن با حمله نظامی مجاهدین خلق خود بسترساز بازتولید موقت و کوتاه‌مدت موجودیت به لرزه افتاد ه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گردید.

خمینی برای حفظ درازمدت موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و مقابله با بحران موجودیتی و بحران استراتژی که (در فرایند پسا قبول آتش بس و خوردن زهر) برای این رژیم بوجود آمده بود «آلترناتیو کشی یا نابود کردن جامعه سیاسی اپوزیسیون در داخل کشور در آن شرایط در محور استراتژی کوتاه‌مدت خود

آنچه که با یک نگاه کلی می‌توانیم در باب قتل عام و یا نسل‌کشی زندانیان جامعه سیاسی ایران در تابستان ۶۷ مطرح کنیم اینک:

اولاً آب‌شخور اولیه تکوین این پروژه «با صدور فتوای خمینی شروع شد» که البته طبق گفته حسینعلی منتظری، برعکس آنچه که تا کنون گفته شده است، «عامل فتوای خمینی (در قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷) حمله نظامی مجاهدین خلق (در فرایند پسا قبول آتش بس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با عراق) به شهرهای مرزی کرمانشاه (مثل مهران و غیره) نبوده است، بلکه از چهار سال قبل از صدور فتوای قتل و عام زندانیان سیاسی خمینی (از سال ۶۳) توسط حاج احمد خمینی بسترهای این فتوا به صورت یک پروسه آماده شده بود» و در همین رابطه است که حسینعلی منتظری در فایل صوتی خودش در باب فتوای خمینی در خصوص قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ می‌گوید: «به نظر من این یک چیزی است که اطلاعات آن را روشن کرده است و از قبل توسط اطلاعات سرمایه‌گذاری شده بود و شخص احمد آقا پسر آقای خمینی هم از سه چهار سال قبل هی می‌گفت: «مجاهدین از روزنامه‌خونش و از مجله‌خونش و از اعلامیه‌خونش همه باید اعدام بشوند». اینا به همچنین فکری می‌کردند؛ و حالا فرصت را مغتنم شمردند و در این جریانی که منافقین اومدند به ما حمله کردند، این رو جا انداختند پیش امام، حالا هر جوری بالاخره چه جور به امام گفتند. چطور می‌جا انداختند، بالاخره این جور کشک و ماست کردند و از امام فتوا گرفتند» (نقل قول از فایل صوتی منتشر شده حسینعلی منتظری).

باری، آنچنانکه از نقل قول فوق منتظری بر می‌آید، «پروژه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ پروژه‌ای بوده است که توسط دستگاه چند لایه‌ای اطلاعات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تحت هژمونی احمد خمینی، مدت ۴ سال قبل (از سال ۶۳) پس از فروکش کردن جنبش مسلحانه در داخل کشور و سرکوب تمامی جریان‌های اپوزیسیون داخل کشور از راست تا چپ و بازتولید موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی که در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ این موجودیت رژیم تماماً به چالش کشیده شده بود و محدود شدن جامعه سیاسی داخل کشور به حجم عظیم زندانیان سیاسی آن) دنبال می‌شده است و البته حمله مجاهدین خلق در تابستان ۶۷ در این رابطه تنها بهانه‌ای برای آن جناح بوده است که پروژه قتل عام زندانیان سیاسی را عملیاتی کنند».

ثانیاً شکست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در جنگ هشت ساله با حزب بعث عراق که (از فروردین ماه ۶۷) توسط ارتش بازسازی شده عراق پروسه این شکست نظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شروع شده بود) در تابستان ۶۷ با قبول

دارد» و در چارچوب همین رویکرد آلترناتیو کشی و یا نابود کردن جامعه سیاسی اپوزیسیون خمینی بود که «او بقاء رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در آنچنان شرایط بحرانی در گرو قتل و عام مخالفین سیاسی خودش در داخل کشور تحلیل می‌کرد» که (به صورت آشکار از ۳۰ خرداد ۶۰ خمینی با به تور انداختن سازمان مجاهدین خلق توسط اعلام استراتژی مسلحانه‌شان این قتل عام مخالفین از پیش طراحی شده‌اش آغاز کرده بود و) «در سال ۶۷ به جز زندانیان سیاسی اسیر شده، خمینی دیگر سنگری از آلترناتیو و اپوزیسیون در داخل کشور در برابر حاکمیت خودش، جهت نابود کردن نمی‌شناخت». یادمان باشد که در تابستان ۶۷ پس از ۷ سال کشتار جامعه سیاسی ایران توسط خمینی (از ۳۰ خرداد تا آن زمان) دیگر «هیچ نیروی سیاسی اپوزیسیون و آلترناتیو رژیم در داخل کشور فعالیت سازمان یافته نداشتند» و تمامی جریان‌های سیاسی داخل کشور یا به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حاکمیت بودند و یا اصلاح‌طلبان بیرون از حاکمیت در داخل کشور بودند که از طریق قانون خود رژیم مطلقه فقهاتی به دنبال مشارکت در قدرت در رژیم مطلقه فقهاتی با خمینی و حواریونش بودند. به بیان دیگر «در تابستان ۶۷ هیچ جریان سازمان‌یافته اپوزیسیون حکومتی نه در شکل سیاسی و نه در شکل نظامی در داخل کشور وجود نداشتند» بنابراین، بدین ترتیب بود که «برای خمینی در عرصه آلترناتیو کشی راهی جز قتل عام زندانیان سیاسی در راستای بازسازی بحران موجودیتش و بازسازی استراتژی شکست خورده‌اش باقی نمانده بود»؛ زیرا «در تعریف خمینی (در تابستان سال ۶۷) آن کس که به اسارت رژیم درآمده، به کنار از نوع و شکل و اندازه و مستقل از نگاه و روش و جرم، یک مخالف فعال و یک آلترناتیو بالقوه حکومت بود که در آینده این مخالف فعال می‌توانست تهدیدی برای موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی دست‌ساز او بشود» و از اینجا بود که دیگر «در تابستان ۶۷ برای خمینی فرق نمی‌کرد که این زندانیان پیشتر حکم قضائی از خود این رژیم کمتر از اعدام داشته‌اند و یا تمام و یا بخشی از دوران محکومیت خود را هم تحمل کرده‌اند و یا حتی آزاد هم شده باشند و یا حتی زنان آبستن هم باشند و غیره و غیره».

آنچه در آن شرایط صدور فتوای قتل عام خمینی برای او اهمیت داشت، تنها این بود که «مخالف زندانی سیاسی او (در تابستان ۶۷) خطری است نه تنها برای امروز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بلکه برای فردای این رژیم هم» و لذا در همین رابطه بود که «خمینی در فتوای قتل عام زندانیان سیاسی

سال ۶۷ مستقل از جرم آنان و مستقل از کیفری که قضای فقهاتی و فقه حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر آنها مقرر کرده بود تضمین موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را در قتل عام زندانیان سیاسی تعریف می‌کرد» و بدین ترتیب است که حسینعلی منتظری در فایل صوتی منتشره شده خودش از همین زاویه خمینی را به نقد می‌کشد. او می‌گوید: «چندین سال این قاضی اون قاضی، تو این شهر تو اون شهر یکی رو محکوم کرده به ۵ سال یا ۱۰ سال یا ۱۵ سال، خب حالا بیاییم بدون اینکه زندانی فعالیت تازه‌ای داشته باشد، بگیریم اعدامش کنیم، این معنی‌اش این می‌شه که همه‌مون گه خوردیم. همه دستگاه قضایی ما غلط بوده» (نقل قول از فایل صوتی منتشر شده حسینعلی منتظری).

ثالثاً به جز جریان حسینعلی منتظری تمامی جریان‌های درون حکومت، از پیرو خط امام تا محافظه کار، از چپ تا راست و از اصلاح‌طلب تا اصول‌گرا و از میر حسین موسوی و شیخ مهدی کروبی تا عبدالکریم موسوی اردبیلی و لاجوردی و خامنه‌ای و هاشم رفسنجانی و غیره و غیره «با اجرای پروژه قتل عام زندانیان سیاسی تابستان ۶۷ هم رایبی و هم دلی و مشارکت عملی داشتند و هیچ یک از جناح‌ها و جریان‌های درون حکومتی دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی (غیر از حسینعلی منتظری و حواریونش) حتی یک نفر از آنها هم تا وقتی پست و مقامی داشتند در طول چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جسارت آن را نداشته‌اند که سکوت خود را بشکنند حتی به اشاره هم که شده به آنچه در تابستان ۶۷ رخ داده کلامی بر زبان بیاورند»؛ و باز در همین رابطه است که حسینعلی منتظری در فایل صوتی منتشر شده خودش می‌گوید: «این مسئله که آقای موسوی اردبیلی (رئیس قوه قضائیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آن زمان) که من می‌دونم خودش از همه لیبرال‌تره، تو نماز جمعه می‌گه همه زندانیان سیاسی باید اعدام بشند، خودش از همه مخالف‌تره و بعد تو نماز جمعه نمازگذاران شعار می‌دهند که زندانی منافق اعدام باید گردد، ما که می‌دونیم این‌ها برای جوسازی بوده و اینها دارند جو درست می‌کنند برای انجام قتل عام زندانیان سیاسی. متأسفانه بدبختی ما این است که دستگاه قضایی ما در رأس‌اش شخصی قرار گرفته که خودش با این چیزها مخالفه اون وقت می‌یاد توی نماز جمعه، آن جور شعار می‌ده و وقتی هم که می‌خواد از امام سؤال بکنه (در باب اجرای فتوای قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷) به جای اینکه بروند پیش امام و بگویند آقا این قتل عام زندانیان سیاسی مصلحت نیست و ضرر دارد



به امام می‌نویسد حالا ما توی استان‌ها اعدام کنیم یا توی شهرستان‌ها، این سؤال را از امام می‌کنه. این بدبختی ما است که در رأس دستگاه قضائی ما همچنین شخصی قرار گرفته است» (نقل قول از فایل صوتی منتشر شده حسینعلی منتظری).

رابعاً با عنایت به اینکه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ بر پایه فتوای خمینی، «از سحرگاه ششم مرداد ۶۷ (۱۳۶۷/۰۵/۰۶) همزمان در زندان‌های اوین و گوهردشت کرج در تهران و در شهرستان‌های دیگر کشور استارت آن زده شد»، به خاطر اینکه در ۲۲ مرداد ۶۷ با فرار رسیدن ماه محرم ۱۴۰۹ قمری که همان ماه حرام در اسلام فقهاتی و در آداب جاهلیت قبل از اسلام در عربستان می‌باشد و کشتن و اعدام کردن و جنگ کردن طبق این سنت جاهلیت عربستان و اسلام فقهاتی حرام می‌باشد، لذا به همین دلیل هیئت مرگ در تهران که شامل حسینعلی نیری حاکم شرع و ابراهیم رئیسی معاون دادستان و مرتضی اشراقی دادستان و مصطفی پور محمدی نماینده وقت وزارت اطلاعات، «جهت ادامه اعدام‌ها در ماه محرم» در روز دوشنبه مورخ ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ برای اخذ مجوز ادامه اعدام‌ها از حسینعلی منتظری قائم مقام خمینی در آن زمان با او ملاقات می‌نمایند که «طبق گزارش حسینعلی نیری (حاکم شرع هیئت مرگ در آن جلسه) تا تاریخ ۲۴ مرداد ماه ۱۳۶۷ تنها اعدامیان در شهر تهران ۷۵۰ نفر بوده است» که البته در همین جلسه حسینعلی نیری (حاکم شرع هیئت مرگ) منهای این ۷۵۰ نفر اعدام شده (تا تاریخ ۲۴ مرداد ماه ۷۶) می‌گوید: «که در شهر تهران حدود ۲۰۰ نفر دیگر هم در سلول‌های انفرادی قرار دارند که در مسیر اعدام شدن هستند، ولی به خاطر ماه محرم آمده‌ایم تا از شما (حسینعلی منتظری) مجوز بگیریم که البته منتظری مخالفت می‌کند».

بدین ترتیب است که «تنها اعدامیان شهر تهران در تابستان ۶۷ (تا ۲۴ مرداد ماه ۶۷) طبق اعتراف خود هیئت مرگ (در فایل صوتی فوق) ۹۵۰ نفر بوده‌اند». یادمان باشد که «اعدام جریان‌های غیر مجاهدین خلق از شهریور ماه ۶۷ در تهران و سراسر کشور از سر گرفتند» بنابراین «صد در صد آمار اعلام شده هیئت مرگ در جلسه ۲۴/۰۵/۱۳۶۷ مربوط به مجاهدین خلق می‌باشد، نه جریان‌های دیگر» و در همین رابطه است که در فایل صوتی فوق «موضوع اعدام‌ها چه از جانب حسینعلی منتظری و چه از جانب هیئت مرگ در باب مجاهدین خلق است نه جریان‌های دیگر سیاسی». اضافه کنیم که در همان جلسه دوشنبه ۲۴ مرداد ۶۷ حسینعلی

منتظری در فایل صوتی منتشر شده می‌گوید: «تو شهرهای دیگه همه کاری کرده‌اند و تو اهواز خیلی دیگه افتضاح بوده و در اصفهان یک زن آبستن هم اعدام کردند» (نقل قول از فایل صوتی منتشر شده حسینعلی منتظری).

باری، آنچه از این مطالب برای ما قبل فهم و قابل داوری می‌باشد، اینکه تا این زمان که ۳۳ سال از فاجعه قتل عام و نسل‌کشی زندانیان سیاسی سال ۶۷ می‌گذرد، «هنوز بخش بزرگی از اطلاعات مربوط به این جنایت هولناک تاریخ ایران و تاریخ بشر، همچنان برای ما پوشیده مانده است. چراکه نه شمار دقیق اعدامیان (قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷) دادگاه‌های خمینی برای ما روشن است و نه مشخصات هویتی فردی اعدامیان (این جنایت هولناک) و نه حتی مکان خاک سپاری جمعی و فردی آنها» و ده‌ها پرسش دیگر همچنان برای ما بی‌جواب مانده‌اند. پرواضح است که پاسخ تمامی این سوال‌های بی‌جواب ما، برای تمامی افراد و جریان‌ها و جناح‌های درونی حکومت (از راست راست تا چپ چپ از اصول‌گرا تا اصلاح‌طلب از پیروان خطا امام خمینی تا راست حزب پادگانی خامنه‌ای) مشخص است؛ اما بدون تردید همه این‌ها به صورت نانوشته بین خودشان به این توافق دست پیدا کرده‌اند که «باطل السحر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای همیشه تاریخ، پروژه قتل عام زندانیان سیاسی تابستان ۶۷ می‌باشد، پس باید برای حفظ هویت سیاسی خودمان و حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کتمان هر چه بیشتر این جنایت و فاجعه تلاش همه جانبه بکنیم».

باری، این همه باعث گردیده که «مستندترین سندی که می‌توانیم در راستای بازشناسی جنایت هولناک قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ در چارچوب فتوای خمینی مورد کالبد شکافی قرار بدهیم و با کالبد شکافی آن می‌توان به جوهر اخلاق و فقه و سیاست و تئوری استبدادساز ولایت فقیه خمینی دست پیدا کرد» تا این زمان همان فایل صوتی منتشر شده حسینعلی منتظری در خصوص جلسه هیئت مرگ با او در روز دوشنبه ۲۴ مرداد ماه سال ۷۶ یعنی ۱۸ روز بعد از شروع اعدام‌های سراسری زندانیان سیاسی (در کادر فتوای قتل عام زندانیان سیاسی خمینی می‌باشد)، علت انتخاب این سند توسط ما جهت کالبد شکافی آن است که:

الف - سند به صورت «گوشی» می‌باشد و غیر قابل انکار توسط دست اندرکاران و جریان‌های درون حکومتی و حامیان رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.

ب - حسینعلی منتظری (در این فایل صوتی) در زمانی (در

تاریخ ۱۳۶۷/۰۵/۲۴) به داوری در باب قتل عام زندانیان سیاسی پرداخته است که «خودش به عنوان قائم مقام خمینی (دومین شخصیت حکومتی در کشور ایران پس از خمینی) بوده است نه به عنوان یک اپوزیسیون خارج از رژیم». یادآوری می‌کنیم که در سال ۶۷ منتظری در ادامه همین چالش با خمینی بر سر فتوای قتل عام زندانیان سیاسی (که ادامه آن به اعدام سید مهدی هاشمی برادر داماد منتظری هم کشیده شد) بود که بالاخره «عطای جانیشینی خمینی را به لقائش بخشید و با قدرت وداع کرد» و در نامه نهائی خودش خطاب به خمینی نوشت: «من در این رابطه کار تو را با شاه مقایسه نکردم، من گفتم که تو روی شاه را سفید کردی.»

ج - در این فایل صوتی، دیالوگ متن آن مربوط به دیالوگ بین حسینعلی منتظری از یکطرف و هیئت مرگ در تهران از طرف دیگر بوده است؛ و آن هم درست در روز ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ که اوج اعدام‌های زندانیان سیاسی در سراسر کشور (در چارچوب فتوای قتل عام زندانیان سیاسی خمینی) بوده است، بنابراین، امکان کتمان و فرمالیته مسائل نبوده است.

د - جوهر دفاع و نقد دو طرف چه از جانب حسینعلی منتظری (به عنوان قائم مقام رهبری) و چه از جانب هیئت مرگ، «در کادر اسلام فقهاتی و فقه حوزه‌های هزار ساله می‌باشد» که در این رابطه می‌تواند برای مردم و جامعه بزرگ ایران بسیار آگاهی‌بخش باشد.

ه - در تحلیل نهائی خود این دیالوگ در آن شرایطی تندبیچ تاریخ کشور ایران، نشان دهنده آن است که در اسلام فقهاتی و در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در کادر نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی و بر پایه نظریه تشخیص مصلحت نظام خمینی «نه تنها انسان سیاسی برای خمینی یک سبع می‌شود و نه تنها حقوق شهروندی برای خمینی بی‌معنی بوده است، نه تنها در رویکرد خمینی انسان در خدمت فقه قرار دارد نه فقه در خدمت انسان، نه تنها در منظومه معرفتی خمینی زندانی سیاسی فاقد هر گونه حقوق انسانی و اجتماعی و قضائی می‌باشد، نه تنها در رژیم مطلقه فقهاتی دست‌ساز خمینی برای حفظ موجودیت این رژیم هر جنایتی مباح است (چراکه از نظر خمینی اوج الواجبات حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد)، نه تنها مبنای اخلاق در دیسکورس خمینی قدرت می‌باشد نه انسان، نه تنها در مانیفست اندیشه‌های خمینی حق و حقوق انسان موضوعی بی‌معنی می‌باشد و تنها تکلیف و تقلید و رعیت معنی دارد، نه تنها خمینی برای دفاع متهم از خودش (در دادگاه‌های

یک دقیقه‌ای آن هم با چشم بسته متهم و حکم از پیش مشخص شده توسط نهادهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی) هیچگونه حق و حقوقی قائل نیست، از همه مهمتر اینکه (این دیالوگ و این سند گویشی بین هیئت مرگ و حسینعلی منتظری نشان می‌دهد) در دادگاه‌های خمینی و در دیسکورس اسلام فقهاتی و دیسکورس خمینی حق و حقوق چون توسط خود متولیان فقه فقهات و متولیان قدرت تعریف می‌شود، حقوق بشر و حقوق انسان یک شوخی بیشتر نیست.»

و - هدف ما از کالبد شکافی پروژه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ در کادر فتوای خمینی نه در راستای نبش قبر یک حادثه‌ای (است که در گذشته انجام گرفته است و در گذشته هم تمام شده است) می‌باشد، بلکه برعکس به خاطر آن است که ما یکی از وظایف پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) جلوگیری از تکرار تاریخ می‌دانیم. بدون تردید در این رابطه مهمترین سوالی که در برابر پیشگامان قرار دارد، اینکه «چگونه می‌توانیم از تکرار انجام جنایت هولناک تابستان ۶۷ در تاریخ آینده کشور ایران جلوگیری نمائیم؟»

باری، پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که «جنایت قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ هنوز تاریخ نشده است». چراکه تنها ۳۳ سال از آن جنایت هولناک می‌گذرد و این در شرایطی است که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هنوز حاکم است و هنوز وارثان همان خمینی در چارچوب نظریه استبداد ولایت فقیه به دنبال تثبیت قدرت و مشروعیت و موجودیت خودشان از طریق آسمان هستند، نه از مسیر زمین توسط مردم نگون‌بخت ایران و هنوز فقه فقهات حوزه‌های فقهی به عنوان یک رویکرد و ایدئولوژی بر قدرت حکومت می‌کند و تکلیف و تقلید و حق حقوق انسانی در جامعه ایران در چارچوب همین اسلام دگماتیست فقهاتی، اسلام زیارتی، اسلام روایتی، اسلام حکومتی و اسلام ولایتی تعریف می‌شوند و هنوز تبعیض‌های موجود در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران اعم از تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، تبعیض اجتماعی، تبعیض سیاسی، تبعیض ملی و مذهبی و قومی در چارچوب همین فقه فقهات دگماتیست حوزه‌های فقهی تفسیر و تبیین و توجیه و نهادینه می‌شود و هنوز در جامعه ایران این فقه و اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی و حکومتی است که انسان را تعریف می‌کنند و تکلیف را به جای حق تعریف می‌کنند و تقلید را به جای

خود اراده خودآگاه و انتخاب‌گر انسان تعریف می‌نمایند». از اینجا است که باید داوری کنیم و نتیجه‌گیری کنیم که در «جامعه امروز ایران، جنایت قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ هنوز به عنوان یک حادثه است، نه به عنوان یک تاریخ، به بیان دیگر هنوز جنایت نسل‌کشی زندانیان سیاسی سال ۶۷ تاریخ نشده است، چراکه بیش از ۳۳ سال از آن نمی‌گذرد». پس باید باور داشته باشیم که باز هم هر زمانی که «رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در شرایطی قرار بگیرد که (مانند تابستان ۶۷) موجودیت همراه با مشروعیتش مورد چالش قرار بگیرد در راستای بازتولید موجودیت و مشروعیت از دست رفته‌اش اقدام به انجام جنایت‌هایی (هم سنگ با جنایت قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷) بکنند». آنچنانکه، چه در «آبان‌ماه ۹۸ و چه در دی‌ماه ۹۶ و چه در تابستان سال ۸۸ شاهد بودیم که همین رژیم مطلقه فقه‌ای و همین حزب پادگانی خامنه‌ای (در چارچوب همان پروژه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷) در اشکالی دیگر وقتی که موجودیت همراه با مشروعیت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم توسط مردم ایران به چالش کشیده شود، همه جریان‌های درون حکومت (از راست راست تا چپ چپ از اصلاح‌طلب تا اصول‌گرا از حزب پادگانی خامنه‌ای تا راست پادگانی تحت هژمونی سپاه) وارث همان خمینی سال ۶۷ می‌شوند؛ که برای بازتولید موجودیت و مشروعیت آسمانی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم هر جنایتی را مباح می‌شمارند» و در سرکوب کنش‌گران سیاسی و اجتماعی جامعه ایران توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود هیچ خط قرمزی برای خود قائل نیستند» بنابراین در این جا است که باز سؤال فوق را تکرار می‌کنیم و آن اینکه «پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) چگونه می‌توانند، از تکرار تاریخ در جامعه امروز ایران جلوگیری نمایند؟»

در پاسخ به این سؤال، در یک جمله کوتاه باید بگوئیم «تنها با تحلیل مستمر از آن جنایت و بدل کردن آن تحلیل به عنوان یک سوژه آگاهی‌بخش و وارد کردن آن در وجدان خودآگاهی‌ساز مردم ایران، می‌توانند به انجام آن دست پیدا کنند». بدین خاطر تنها بدین صورت است که پیشگامان می‌توانند از تکرار جنایت تابستان ۶۷ در ایران امروز و فردا جلوگیری نمایند.

ز - باید توجه داشته باشیم که فتوای خمینی در تابستان ۶۷ «تنها یک فتوای نسل‌کشی زندانیان سیاسی نبود، بلکه همزمان با آن تعریف خمینی از زندانیان سیاسی هم بود

و همچنین نمایش سبب بود، انسان سیاسی در رویکرد خمینی هم بود و باز نمایش آن بود که در رویکرد خمینی فقه مجموعه‌ای از عقایدی می‌باشد که معطوف به قدرت و حکومت است» (برعکس ایدئولوژی در دیسکورس معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی که ایدئولوژی در رویکرد آنها مجموعه‌ای از عقایدی است که معطوف به کنش اجتماعی است). باری قبل از کالبد شکافی جنایت نسل‌کشی و قتل عام زندانیان سیاسی در چارچوب فایل صوتی منتظری باید عنایت داشته باشیم که در دو جای این فایل صوتی پیوستگی وجود ندارد و نشان دهنده دستکاری در آن می‌باشد. بدین خاطر آنچه که ما از کالبد شکافی این فایل صوتی می‌توانیم کشف و فهم و تحلیل و فرموله بکنیم اینک:

۱ - داوری منتظری (در این فایل صوتی) در باب توصیف جنایت قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ اینچنین خطاب به هیئت مرگ مطرح می‌شود: «به نظر من بزرگترین جنایتی که در جمهوری اسلامی شده است و در تاریخ ما را محکوم می‌کنند به دست شما انجام شده و شما را در آینده جزو جنایتکاران توی تاریخ می‌نویسند» (نقل قول از منتظری در فایل صوتی منتشر شده ایشان).

۲ - پروژه جنایت قتل عام و نسل‌کشی زندانیان سیاسی در سال ۶۷ توسط فتوای خمینی «یک پروژه عکس‌العملی خمینی و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در تابستان ۶۷ نسبت به حمله نظامی مجاهدین خلق به کرمانشاه نبوده است، بلکه برعکس یک برنامه مهندسی شده بوده است که از سال ۶۳ توسط نیروهای اطلاعاتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تحت رهبری احمد خمینی دنبال می‌شده است و در تابستان ۶۷ با حمله نظامی مجاهدین خلق به کرمانشاه شرایط برای عملیاتی شدن این برنامه مهندسی شده از پیش فراهم می‌شود». به بیان دیگر «جنایت هولناک قتل عام و نسل‌کشی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ عقبه سیاسی از گذشته داشته است، نه عقبه فقهی در چارچوب حمله نظامی مجاهدین خلق به کرمانشاه» در این رابطه است که منتظری خطاب به هیئت مرگ در فایل صوتی فوق می‌گوید: «به نظر من این موضوع چیزی است که اطلاعات از قبل سرمایه‌گذاری کرده و شخص احمد آقا خمینی هم از سه چهار سال قبل می‌گفت مجاهدین از روزنامه‌خونش و از مجله‌خونش و از اعلامیه‌خونش همه باید اعدام شوند. اینا به همچنین فکری می‌کردند و حالا فرصت را مغتنم شمردند و اجرا کردند» (نقل قول از منتظری در فایل صوتی فوق).

۳ - داوری منتظری در این فایل صوتی در باب تشریح

دادگاه‌های خمینی در جریان نسل‌کشی و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ بدین صورت است که این دادگاه‌های یک دقیقه برای متهمان سیاسی نه تنها دادگاه حقوقی و انسانی نبوده بلکه حتی دادگاه‌های در چارچوب فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای که خودشان حق به صورت انحصاری تعریف می‌کنند هم نیستند. آنچنانکه منتظری (در نامه‌ای که به خمینی می‌نویسد) و بخشی از آن نامه در این فایل صوتی توسط منتظری قرائت می‌شود، خطاب به خمینی می‌گوید: «سه روز قبل قاضی شرع یکی از استان‌های کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان اخیر حضرتعالی به قم آمده بود و می‌گفت: (در این دادگاه‌های اعدام) دادستان از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه پرسید: «تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟» گفت: آری، پرسید «حاضری مصاحبه کنی؟» گفت آری، پرسید: «حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی؟» گفت آری، پرسید: «حاضری روی مین بروی؟» گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند؟ وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت، گفت: «پس معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد و اعدامش کرد» (پایان نقل قول از فایل صوتی منتظری).

آنچه از این طرح مصداق دادگاه‌های خمینی در جریان نسل‌کشی و قتل عام زندانیان سیاسی برای ما قابل فهم است اینکه «هدف از هیئت‌های مرگ در دادگاه‌های فوق (در سراسر کشور در تابستان ۶۷ در چارچوب فتوای نسل‌کشی و قتل عام زندانیان سیاسی خمینی) این بوده که فارغ از هر گونه حق و حقوقی برای دفاع زندانیان سیاسی (که قبلاً از همین دادگاه‌های آنچنانی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم حکم کمتر از اعدام گرفته بودند) آن‌ها را به بن‌بست انجام تکلیف‌های غیر انسانی و غیر حقوقی بکشاند تا حکم اعدام خمینی بران متهمان به اجرا درآورند». در این رابطه است که باید داوری کنیم که آن «دادگاه‌های تابستان ۶۷ تنها ابزار اجرای فتوای اعدام خمینی بوده‌اند، نه دادگاه برای قضاوت بین متهم و شاکی».

۴ - داوری منتظری در این فایل صوتی در باره عرصه اجرای فتوای اعدام و نسل‌کشی و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ بر این امر قرار دارد که «عرصه نسل‌کشی از دایره زندانیان فراتر رفته و تا عرصه خانواده‌های زندانیان سیاسی هم کشیده شده بود»، بنابراین در همین رابطه است که به صورت مصداقی منتظری در فایل صوتی فوق می‌گوید:

«یک کسی برادرش زندان بود در آخر گفتند که خواهرش هم متهمه. رفتند و خواهرش را آوردند، خودش را اعدام کردند، خواهرش دو روز بود که اصلاً آمده بود. ۱۵ سالش بود، به خواهرش گفتند خوب چی می‌گی؟ گفت خوب من به این‌ها علاقه داشتم (یکی از اعضای هیئت مرگ) گفت چون برادرش اعدام شده این رو هم اعدام کنین و اعدامش کردند» (نقل قول از منتظری در فایل صوتی فوق).

۵ - منتظری در فایل صوتی و در جلسه با هیئت مرگ در روز دو شنبه ۲۴ مرداد ۶۷ برای غیر شرعی و غیر فقهی نشان دادن فتوای خمینی به صورت احساسی به ماه محرم تکیه می‌کند و از این زاویه جنایت نسل‌کشی و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ را به چالش می‌کشد و می‌گوید: «آخه ماه محرمه، ماه خدا و پیغمبره، از امام حسین اقلاً شرم بکنید، آخه این درست است که ملاقات رو قطع بکنیم و همینطور بیائیم قصابی کنیم تو اونجا در زندان، زندانیان را از سلول‌هاشون بکشیم بیرون و تق، تق، تق همه را از دم بکشیم؟ هیچ جای دنیا همچنین کاری هست؟» (نقل قول از فایل صوتی منتظری).

۶ - در فایل صوتی فوق، منتظری در باب فونکسیون نسل‌کشی و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ در چارچوب فتوای خمینی می‌گوید: «تنها همین اعدام‌ها باعث می‌گردد تا ۵۰ سال دیگر، خمینی به عنوان یک چهره خونریز سفاک و فتاکی در تاریخ بشر مطرح بشود». در این رابطه است که او می‌گوید: «ده دفعه به احمد آقا گفتم من می‌خواهم ۵۰ سال دیگه برای آقای خمینی قضاوت نکنند و بگویند، آقا یک چهره خونریز سفاک و فتاکی بود، من نمی‌خواهم در تاریخ اینجور باشه» (نقل قول از منتظری در فایل صوتی فوق).

۷ - در فایل صوتی فوق، منتظری با ذکر بخشی از نوشته خودش که در جلسه با هیئت مرگ مطرح می‌کند، معتقد است که:

الف - اعدام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ «قتل عام بوده است».

ب - این قتل عام زندانیان سیاسی «بدون محاکمه بوده است».

ج - این قتل عام بر «اسیران یا زندانیان اسیر خمینی که قبلاً دارای حکم بوده‌اند، صورت گرفته است».

د - منتظری در این نوشته خودش خطاب به هیئت مرگ

می‌گوید که قتل عام زندانیان سیاسی تابستان ۶۷ قطعاً در آینده به سود جامعه سیاسی و یا جریان‌های سیاسی جامعه سیاسی ایران تمام خواهد شد، نه به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

ه - منتظری در این نوشته خطاب به هیئت مرگ می‌گوید «در آینده همه دنیا به خاطر قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ ما را محکوم خواهند کرد.»

و - منتظری خطاب به هیئت مرگ می‌گوید که قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ «در آینده باعث گسترش خشونت و مشی مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم حاکم می‌شود.»  
ز - در این نوشته منتظری می‌گوید «مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن و قتل عام کردن غلط است.»

ح - منتظری در خصوص جوهر و واقعیت قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ می‌گوید «این‌ها شخص نیستند، این‌ها یک فکر و ایده و روش و منطق هستند با منطق و اندیشه ولو غلط هم باشند با قتل عام و کشتار نه تنها حل نمی‌شود بلکه بدتر هم می‌شود.»

ط - منتظری می‌گوید «روش شما در قتل عام زندانیان سیاسی بر خلاف روش پیامبر و امام علی می‌باشد چرا که روش پیامبر با دشمنانش در فتح مکه و جنگ هوازن و روش امام علی در جنگ جمل بر پایه عفو و گذشت بوده نه انتقام و خون‌ریزی و قتل عام، آن هم قتل عام اسیران و زندانیانی که دارای حکم هستند.» او در این رابطه به ذکر روش پیامبر در فتح مکه می‌پردازد و می‌گوید پیامبر حتی ابوسفیان که در رأس همه دشمنانش قرار داشت عفو کرد و خانه ابوسفیان را برای همه دشمنان دیگرش مامن قرار داد و گفت هر کس آنجا برود مورد بخشش قرار می‌گیرد و با ذکر آیه ۱۵۹ سوره آل عمران قرآن (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ قَوْلًا مِّنْهُمُ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَالِبِينَ) می‌گوید پیامبر به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند) «منتظری کل پروژه قتل عام و نسل‌کشی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ خمینی را خلاف قرآن و خلاف پیامبر و خلاف فقه و خلاف سیاست می‌داند.» حال در این رابطه به طرح عین کلام منتظری در فایل صوتی فوق می‌پردازیم: «اینگونه قتل عام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیر - اسیر شماست دیگه، قطعاً در درازمدت به نفع آنهاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند. مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است. این‌ها

شخص نیستند، این‌ها فکر و ایده دارند، به روش هستند، به منطق ولو منطق غلط باشد با کشتن منطق حل نمی‌شود و بدتر هم می‌شود، روش پیغمبر را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن را ببینید به چه نحو بوده است، پیامبر با عفو گذشت برخورد کرد و از خدا لقب رحمة للعالمین گرفت روش امیرالمؤمنین با اهل جمل پس از شکست آنان ملاحظه کنید. پیغمبر وقتی که مکه را فتح کرد اون هم ابوسفیانی که در رأس دشمنان بود خونه‌اش را مامن قرار داد برخورد اینجوری بود» (نقل قول از فایل صوتی منتظری).

۸ - منتظری در فایل صوتی فوق خطاب به هیئت مرگ قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ در چارچوب فتوای خمینی را نه تنها یک عمل غیر قرآنی و غیر اسلامی و غیر اخلاقی و خیر سیاسی می‌داند بلکه حتی یک عمل غیر فقهی حوزه‌های فقهی هم می‌داند لذا در این رابطه می‌گوید: «مجرد اینکه اگر آنان را آزاد کنیم به منافقین ملحق می‌شوند موجب صدق عنوان محارب و باغی بر آنان نمی‌شود، امیرالمؤمنین نسبت به ابن ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با اینکه خودش فرمود او قاتل من است. گفتند: «یا علی پس قصاص کنیم؟» نقل کردند که گفت: «قصاص قبل از جنایت درست نیست» بنابراین مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی‌کند. این همه در فقه بحث احتیاط در دماء (خون) و اموال خواندیم همه غلط بود؟ در فقه ما مرتد زن آگه باشه اعدام نمی‌شود و در محارب هم زن آگه باشه نباید اعدام کرد بسیاری از فقها همین را گفتن منتها آقای خمینی می‌گن نه، سه چهار سال پیش یک روز من به آقای خمینی گفتم: «آقا آگه می‌شود بگید زن‌ها را اعدام نکنند مگر اینکه قاتل باشند» شما می‌دونید در اصفهان حتی یک زن آبستن را هم اعدام کردند» (نقل قول از فایل صوتی منتظری).

۹ - در فایل صوتی فوق، منتظری قتل عام و نسل‌کشی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ با فتوای خمینی را یک ظلم مسلم می‌داند و با طرح حدیث پیامبر که می‌فرماید: «الملك يبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم»، ظلم کشتار خمینی را با ظلم کشتار پهلوی دوم را مقایسه می‌کند و می‌گوید: «اینقدر که ما داریم می‌کشیم، شاه ده تاش هم نکشت» (نقل قول از فایل صوتی منتظری). ◇

پایان



## مردم ایران

او توانست «طرح ملی شدن صنعت نفت ایران را مطرح نماید»؛ که این طرح در «۲۹ اسفند ۱۳۲۹ مراحل نهایی تصویب خود را طی کرد و در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ (کمتر از دو ماه پس از تصویب آن) پس از اینکه مصدق دولت خود را تشکیل داد، هیئتی را تحت ریاست مهندس مهدی بازرگان مأمور اجرای ملی کردن صنعت نفت ایران کرد.»

بر این مطلب اضافه کنیم که مصدق از آغاز یعنی در «مجلس پنجم» (که برای اولین بار به نمایندگی مردم تهران وارد مجلس شورای ملی شده بود و در زمانی که رضاخان میرپنج با نفوذ خود در مجلس پنجم، موضوع انقراض دودمان قاجار به رأی گذاشته بود و رضاخان به دنبال آن بود که تمهیدات جهت قدرت گرفتن خودش را فراهم نماید) او «سلطنت پهلوی را سیاست انگلستان در راستای تثبیت و اجرای قرارداد نفت و ثوق الدوله می دانست» و در همین رابطه بود که مصدق در مجلس پنجم در مخالفت با به قدرت رسیدن رضاخان میرپنج با صدای بلند خطاب به نمایندگان مجلس شورای ملی اعلام کرد که «سردار سپه (رضاخان میرپنج) با این تبدیل به حاکم مستبدی شده و تمام دستاوردهای انقلاب مشروطه را نابود خواهد کرد... بعد از بیست سال خونریزی در راه آزادی و دموکراسی، آیا شما قبول می کنید که یک نفر هم شاه باشد و هم نخست وزیر؟ این ارتجاع صرف است و استبداد خالص است... اگر هدف آن است که رضاخان به یک شاه دیکتاتور بدل شود، اگر سرم را ببرند و اندام های بدنم را قطعه قطعه جدا سازند، هرگز با چنان امری موافقت نخواهم کرد» (سخنرانی مصدق در

سخن را با کلام مصدق در بیدادگاه رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی آغاز می کنیم که گفت: «آری، تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم ترین امپراطوری های جهان را از این مملکت برچیده ام و پنجه در پنجه مخوف ترین سازمان های استعماری و جاسوسی بین المللی در افکنده ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده ام و به قیمت جان و عرض و مال، خداوند مرا توفیق فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت، بساط این دستگاه وحشت انگیز را درنوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تزییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه درصدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند» (مصدق در دفاعیه خود در بیدادگاه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی).

باری، آنچه از کلام فوق دکتر محمد مصدق برای ما قابل فهم و داوری می باشد، اینکه:

اولاً در دفاعیات فوق مصدق به وضوح «ریشه اصلی کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ موضوع ملی کردن صنعت نفت می داند». لذا در همین رابطه است که بدون تردید می توانیم داوری کنیم که تا زمانی که «موضوع و جایگاه تاریخی ملی کردن صنعت نفت ایران (توسط دکتر محمد مصدق) فهم نکنیم، هرگز و هرگز نخواهیم توانست به تحلیل صحیحی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (بر علیه تنها دولت دموکراتیک و ملی تاریخ ایران) دست پیدا کنیم.»

یادمان باشد که «ملی کردن صنعت نفت ایران (توسط دکتر محمد مصدق) در چارچوب یک استراتژی بین المللی صورت گرفت که (مصدق در مهرماه سال ۱۳۲۲ در سخنرانی خود در مجلس چهاردهم شورای ملی که به عنوان نماینده اول مردم تهران بود) این استراتژی بین المللی خود را با عنوان موازنه منفی تعریف کرد». البته هدف مصدق از این «رویکرد موازنه منفی» این بود که روشن سازد که تا «نیروهای بیگانه در کشور ایران وجود دارند، نباید به هیچ دولت خارجی امتیاز استخراج نفت داده شود.»

پس پیداست که در چارچوب همین «استراتژی یا رویکرد موازنه منفی مصدق بود که در همان مجلس چهاردهم، او طرحی را ارائه داد و به تصویب رسانید که بر مبنای آن به دولت اجازه نمی داد بدون تصویب مجلس، در باره نفت خام با خارجی ها مذاکره کنند و یا به کشوری امتیاز بدهند»؛ و البته باز در همین رابطه بود که بالاخره در مجلس شانزدهم (با همکاری دکتر حسین فاطمی)



منطقه نفوذ قدرت‌های غربی می‌دانستند و از شمال تا حدود قزوین منطقه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی می‌دانستند» به عبارت دیگر، حزب توده ایران در برابر رویکرد موازنه منفی مصدق معتقد به رویکرد موازنه مثبت بودند و توسط همین رویکرد موازنه مثبت بود که «حزب توده ایران خواهان دریافت حق امتیاز نفت شمال برای اتحاد جماهیر شوروی بود» و رسماً در برابر رویکرد موازنه منفی مصدق اعلام می‌کردند که «دولت مسکو حق دارد که خواهان دریافت حق امتیاز نفت شمال ایران بشود». بدین ترتیب از اینجا بود که «حزب توده ایران درست به موازات اعتلای مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی دکتر محمد مصدق در چارچوب رویکرد موازنه مثبت خود در آن شرایط حساس تاریخ ایران نه تنها نتوانست در عرصه مبارزه ضد امپریالیستی مصدق او را یاری کند، بلکه برعکس به عنوان سخنگوی فارسی‌زبان دولت اتحاد جماهیر شوروی استالینیستی، سنگ سیاست‌های آن زمان شوروی را به سینه می‌زدند» و هم و غم کنش‌گران این حزب از بالا تا پائین این بود که «با تبلیغ و دفاع از حیثه نفوذ شوروی و انگلیس در ایران و از آنجا، با واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به شوروی، جای پای خودشان را در ایران محکم نمایند.»

باری، در همین رابطه بود که مصدق (در مخالفت با این نظریه حزب توده ایران و) در مخالفت با دادن امتیاز نفت شمال ایران به شوروی در چارچوب موازنه منفی خودش بر این باور بود که «تا نیروی بیگانه در ایران وجود دارد، نباید به هیچ دولت خارجی امتیاز نفت داده شود، چه قدرت‌های غربی (از امپریالیسم انگلیس تا امپریالیسم آمریکا) باشند و چه قدرت شرقی (اتحاد جماهیر شوروی استالینیستی و اقمار آن) باشند، فرق نمی‌کند.»

ثانیاً دومین موضوعی که مصدق در دفاعیات خود در بیدادگاه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی مطرح کرد این بود که: «خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت، بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم» برای فهم جوهر این ادعای مصدق، باید عنایت داشته باشیم که کلاً ریشه مخالفت دول امپریالیستی با دولت ملی و دموکراتیک مصدق در این بود که «او هم در مقابل ارتجاع دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی ایستاده بود و هم در مقابل دسیسه‌های خانمان برانداز دول امپریالیستی (از جمله امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلستان) و هم در برابر زیاده‌خواهی‌های فرصت‌طلبانه قدرت شرقی در راستای غارت منابع زیرزمینی مردم ایران (به ویژه ذخایر نفت ایران) مقاومت می‌کرد و از استقلال سیاسی و اقتصادی

باری، از اینجا بود که با پایان یافتن جنگ جهانی دوم (در سال ۱۹۴۵ میلادی) همراه با اعتلای خیزش‌های استقلال‌طلبانه و ضد امپریالیستی در کشورهای پیرامونی بر علیه کشورهای متروپل سرمایه‌داری جهانی (و در رأس آنها امپریالیسم بریتانیا) و شکستن دیکتاتوری ۲۰ ساله رضا شاه و تبعید او به آفریقای جنوبی، «مصدق در راستای اجرای رویکرد ضد استعماری و ضد امپریالیستی و آزادی‌خواهانه‌اش بر علیه امپریالیسم انگلیس و رژیم دست‌ساز انگلیس‌اش در ایران (رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) با ورود به مجلس چهاردهم (در سال ۱۳۲۲) اجرای پروژه ملی کردن صنعت نفت ایران را به عنوان یک استراتژی در دستور کار خود قرار داد» و آنچه‌انکه خود او در دفاعیاتش در دادگاه (که فوقاً مطرح کردیم) می‌گوید، این «رویکرد ملی کردن صنعت نفت ایران (از چنگال شرکت تفت انگلیس و دولت انگلیس) علاوه بر اینکه باعث بر چیده شدن بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی - اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری جهان از کشور ایران می‌شد، خود به معنای پنجه در پنجه افکندن با مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و جاسوسی بین‌المللی و بالاخره به قیمت از بین رفتن دولت ۲۸ ماهه او در ۲۸ مرداد ۳۲ گردید» و از اینجا است که آنچه‌انکه اندریو توالی مفسر آمریکائی می‌گوید: «پروسه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه پیر دیر دموکراسی ایران و یا بر علیه تنها دولت دموکراتیک در تاریخ ایران، از اول تا آخر یک یورش آمریکائی بود»؛ و از اینجا بود که به قول فرید هالیدی: «در روز ۲۸ مرداد ۳۲ تفنگ‌های که کودتاگران در دست داشتند، ارابه‌های جنگی که سوار بودند، زره‌پوش‌هایی که در خیابان‌ها به راه افتادند، وسایل مخابراتی و ارتباط رادیویی، همه و همه از طریق کمک‌های نظامی آمریکا تهیه شده بود و کلیه این اقدامات بدان جهت انجام گرفت که دولت ضد آمریکایی مصدق را ساقط کنند» (فرد هالیدی).

فراموش نباید کرد که «مصدق در چارچوب همین استراتژی موازنه منفی (مطرح کرده در مجلس چهاردهم در مهر ماه سال ۱۳۲۲) بود که در برابر حزب توده ایران ایستاد» و همین ایستادن مصدق در برابر «رویکرد موازنه مثبت حزب توده ایران بود که باعث شروع مبارزه تمام عیار حزب توده ایران با مصدق شد». چراکه حزب توده ایران درست در همان زمانی که مصدق «استراتژی و رویکرد موازنه منفی را مطرح می‌کرد، بر پایه رویکرد موازنه مثبت توسط تئوریسین خود (احسان طبری) کشور ایران را به دو منطقه نفوذ قدرت‌های بزرگ تقسیم می‌کردند که از جنوب ایران تا حدود اصفهان

کشور ایران دفاع می‌کرد» و بنابراین، همین امر باعث گردید تا «مردم ایران (در این پروسه مردافکن) از دولت مصدق و هژمونی مصدق در مبارزه ملی کردن صنعت نفت ایران حمایت کنند» و طبیعتاً در کادر همین حمایت همه جانبه مردم ایران از مصدق بود که «تمام دسیسه‌های ارتجاع و امپریالیسم (تا ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲) بر علیه دکتر محمد مصدق شکست خوردند». ولی متأسفانه از زمانی که ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهی (تحت هژمونی ابوالقاسم کاشانی، بهبهانی و بروجردی) و جریان‌های اپورتونیسیم سیاسی مثل جریان زحمتکشان بقائی - آیت و حسین مکی و غیره با خزیدن به دار و دسته دربار و امپریالیسم انگلیس و آمریکا به ایجاد نفاق در صفوف مردم نگون‌بخت ایران پرداختند، از آن پس (برعکس قیام ملی ۳۰ تیرماه ۳۱) «بخش قابل توجهی از مردم ایران در دفاع مؤثر و عملی از دولت ملی و دموکراتیک مصدق به میدان نیامدند» در نتیجه همین امر باعث گردید تا «کودتای مشترک امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس با دربار و ارتجاع مذهبی (تحت هژمونی سید ابوالقاسم کاشانی و بهبهان و...) بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران در روز ۲۸ مرداد ۳۲ با کمترین هزینه برای آنها، دولت مصدق را ساقط نمایند.

در همین رابطه بود که «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ باعث شکست همزمان نهضت ضد استعماری و آزادی‌خواهانه مردم ایران گردید». چرا که:

۱ - صبح ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (مانند صبح ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جنبش خمینی) طیب حاجی رضائی و نوچه‌هایش (که از حامیان سید ابوالقاسم کاشانی بود) و حسین اسماعیل پور (معروف به رمضان یخی) با نوچه‌هایشان همراه با نوچه‌های شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ که البته خود شعبان جعفری تا ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد در زندان بود) از میدان تره‌بار تهران به طرف میدان آرک (بر علیه مصدق و به طرفداری از دربار و کاشانی) با شعار «جاوید شاه» به راه افتادند؛ و البته پس از رسیدن به میدان آرک همراه با محمود مسگر و لمپن‌هایش به کمک و همراهی جمعی از گروه‌بازان ارتش (که لباس شخصی به تن داشتند و مجهز به چوب و چماق بودند) سوار بر کامیون‌ها به همراه ۶ تانک ارتش و جمعی از رنجرهای ارتش که به منظور ارباب مردم شلیک‌های هوایی می‌کردند به طرف خیابان کاخ و به سمت پلاک ۱۰۲ یعنی خانه دکتر محمد مصدق حرکت کردند؛ و پس از رسیدن به آنجا بود که «خانه دکتر محمد مصدق را تسخیر کردند، آنچنانکه مصدق از پشت بام خانه‌اش به منزل مهندس مؤذنی وزیر پست و تلگراف خودش فرار کرد» و

سپس همین دار و دسته اوباش و رجاله شهر (طیب حاجی رضائی، رمضان یخی و شعبان بی‌مخ) خانه مصدق را ویران و غارت کردند؛ و از آن طرف در ساعت ۳/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد ۳۲ سرلشکر فضل‌الله زاهدی سوار بر تانک شده و همراه با چند تانک دیگر به میدان آرگ آمدند و رادیو را تسخیر کردند و در رادیو شروع به نواختن سرود شاهنشاهی کردند و بعد از آن بود که سرلشکر زاهدی پشت میکروفون رادیو اعلام کرد که «من نخست‌وزیر قانونی کشورم و طبق ماده ۳۵ قانون اساسی با حکم شاه نخست‌وزیر شده‌ام» و صد البته این‌ها همه در شرایطی انجام می‌گرفت که تمام این جریان‌ها در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در برابر چشمان حیرت‌زده طرفداران مصدق (که در هیچ سازمان استواری متشکل نبودند) و پیروان حزب توده ایران (که سازمان مجهزی داشتند و تنها ۶۲۸ نفر از بهترین افسران در ارتش و شهربانی و ژاندرمری در اختیار داشتند و گوش به فرمان حزب بودند و می‌توانستند تمامی انبارهای اسلحه و مهمات را در اختیار مردم قرار بدهند و علیه کودتاچیان وارد عمل بشوند) صورت می‌گرفت؛ و لذا همین امر باعث گردید که در «عرض چند ساعت، تظاهراتی که با پیشکسوتی طیب حاجی رضائی و رمضان یخی و لمپن‌هایشان و نوچه‌های شعبان بی‌مخ و چاقوکشان و رجاله‌های وابسته به آنها و پشتیبانی واحدهای نظامی کودتاچی آغاز شده بود، بدون برخورد با کوچک‌ترین مقاومتی از طرف طرفداران مصدق و جبهه ملی و حزب توده ایران در سطح شهر تهران با سقوط حکومت ملی و استقرار دیکتاتوری نظامی پایان پذیرد». اضافه کنیم که در آن روز تنها مقاومتی که در برابر کودتاچیان نشان داده شد، از طرف گارد محافظ خانه دکتر مصدق بود که افراد آن به فرماندهی سرهنگ ممتاز مقاومت کردند، اما به علت عدم پشتیبانی از بیرون بالاخر کودتاچیان توانستند بر آنها هم غلبه کنند و خانه مصدق را تسخیر کنند.

۲ - دو روز قبل از ۲۸ مرداد ۳۲ پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد اوضاع کاملاً برعکس روز ۲۸ مرداد بود. چراکه در روز بیست و ششم و هفتم مردادماه ۳۲ «تظاهرات خیابانی گروه‌ها و احزاب مختلف (به خاطر کودتای شکست خورده ۲۵ مرداد ماه ۳۲) در دفاع از دولت ملی و دموکراتیک مصدق و بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی ادامه داشتند و مردم مجسمه‌های رضا شاه و محمدرضا شاه را سرنگون می‌کردند و تصاویر و عکس‌های شاه و افراد خاندان سلطنتی را از ادارات و مغازه‌ها پائین می‌کشیدند و حتی سرگرم تعویض نام خیابان‌ها بودند» و شعار آنها هم این بود که «مصدق پیروز است» عنایت داشته باشیم که در روز ۲۵

مرداد ۱۳۳۲ یعنی سه روز قبل از ۲۸ مرداد «کودتای ناموفق محمدرضا شاه پهلوی در به زیر کشیده شدن دولت مصدق شکست خورده بود.

فراموش نکنیم که در شب ۲۵ مرداد ۳۲ شاه فرمان عزل نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق را نوشت و ساعت ۲۲/۳۰ شب به فرمانده گارد ویژه شاهنشاهی یعنی سرهنگ نصیری سپرد که نصیری در همان شب با کامیونی از سربازان گارد شاهنشاهی به منزل دکتر محمد مصدق رفتند تا فرمان عزل را به او ابلاغ کنند و هنگامی که این فرمان را به محمد مصدق ابلاغ کردند، سرتیپ دفتری (که مشاور دکتر مصدق بود) آوردگان نامه عزل نخست وزیر را دستگیر کرد؛ و به دستور او نیروهای سرهنگ نصیری را هم خلع سلاح کردند. در نتیجه همین امر باعث گردید که کودتای ۲۵ مرداد ۳۲ شکست بخورد، «شاه که در آن زمان در استان شمال کشور بود» وقتی که از شکست کودتا با خبر شد، سوار هواپیما شد و به بغداد رفت». با شکست کودتا ۲۵ مرداد و فرار شاه از کشور، شعارهای مردم بر علیه شاه بدل شد و روز ۲۷ مرداد جبهه ملی میتینگی در میدان بهارستان تهران تشکیل داد و در آن میتینگ دکتر سید علی شایگان سخنرانی کرد و گفت: «کسی که قرار بود به تهران بیاید به بغداد رفت» (و منظورش شاه بود) و دکتر حسین فاطمی هم در آن میتینگ سخنرانی کرد و گفت: «این دربار ننگین روی دربار سیاه فاروق را سفید کرده است، من نشان همایونی را که از شاه گرفتم و این نشان همایونی را هیچ وقت به سینه نزده‌ام، اکنون آن نشان همایونی را همین جا به زمین می‌اندازم». البته پس از پایان میتینگ جبهه ملی در میدان بهارستان در عصر روز ۲۷ مرداد ماه ۱۳۳۲ فرمانداری نظامی ختم تظاهرات مردم را اعلام کرد. قابل ذکر است که پس از فرار شاه از کشور در تاریخ ۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۲ عملیات کودتاجیان به سفارت آمریکا منتقل شد و مستشاران نظامی آمریکا به همراهی کلیه مأمورین سیاسی و نظامی آن دولت و به کمک کرمیت روزولت رئیس سازمان سیا در خاورمیانه رهبری کودتا را از روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ در دست گرفتند و به تجمع قوا پرداختند.

در این رابطه است که فرد هالیدی می‌نویسد: «وقتی که بحران شروع و اوضاع داشت رو به وخامت می‌رفت، نیروهای سفارت آمریکا فعالیت خود را تشدید کرده به سرعت ارتش ایران را برای اقدام فوری و جدی آماده نموده و با تحویل پتو، چکمه، لباس، ژنراتورهای الکتریکی و کمک‌های پزشکی شرایط مساعدی برای حمایت از شاه فراهم ساختیم... لذا در این رابطه بود که در روز ۲۸ مرداد تفنگ‌هایی که

شورشیان در دست داشتند، ارباب‌های جنگی که سوار بودند، زره‌پوش‌هایی که در خیابان‌ها به راه افتادند، وسایل مخابراتی و ارتباط رادیویی همه و همه از طریق کمک‌های نظامی آمریکا تهیه شده بود و کلیه این اقدامات بدان جهت انجام گرفت که حکومت ضد آمریکایی ایران ساقط شود» (فرد هالیدی).

باری، در همین رابطه است که روزنامه ساتردی ائوینینگ پست که در آمریکا منتشر می‌شود در شماره ۶ نوامبر سال ۱۹۵۴ میلادی خود نوشت: «یکی دیگر از موفقیت‌های سیا کودتای نظامی سال ۱۹۵۳ در ایران است. با این کودتا نخست وزیر ایران دکتر مصدق ساقط شد و محمدرضا شاه دوست آمریکا مجدداً به قدرت رسید» و روزنامه نیویورک تایمز در شماره ۲۱ ماه مه سال ۱۹۶۱ میلادی نوشت: «در ساقط کردن حکومت دکتر مصدق سیا نقش اصلی را بازی کرد» و روزنامه آلمانی دی چاپیت در شماره ۶ ماه مه سال ۱۹۶۶ میلادی نوشت: «سیا نه تنها نخست وزیر متمایل به چپ گواتمالا را سرنگون کرد بلکه نخست وزیر ایران مصدق را هم ساقط نمود» و باز در همین رابطه است که آنتونی ایدن وزیر خارجه وقت انگلستان در خصوص کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در دفتر خاطرات خود می‌نویسد که: «خبر سقوط دکتر مصدق هنگامی به دست من رسید که به همراهی همسر و فرزندم جهت گذراندن ایام تعطیلی در میان جزایر یونان در مدیترانه مشغول استراحت بودیم و من آن شب به خوشحالی وصول این خبر خواب راحتی کردم».

۳ - برای فهم اوج فاجعه در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ «نسبت به خلاء حضور مردم ایران و جریان‌های جامعه سیاسی در برابر کودتاجیان» تنها لازم است که با یک «رویکرد تطبیقی وضعیت آن روز را با یکسال قبل جامعه ایران، یعنی قیام ملی روز دوشنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ مقایسه کنیم». چرا که در پروسه تکوین قیام ملی سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ مردم ایران به محض اطلاع از استعفای مصدق (در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱) و تعیین احمد قوام (قوام السلطنه) توسط شاه به جانشینی مصدق، اعتراض‌ها و اعتصاب‌های خود را شروع کردند و البته بیشتر مغازه‌ها و قسمت اعظم بازار در تهران هم تعطیل گردید و مأمورین انتظامی پیاده و سواره با باتون و سرنیزه و تاختن اسب در میان جمعیت تظاهرکنندگان را پراکنده می‌کردند و از طریق هوا هم نیروهای نظامی فعالیت داشتند و هواپیماهای متعددی بر روی تهران پرواز می‌کردند و در خیابان شاه آباد تا جلو مجلس هم تانک‌ها مستقر بودند؛ و صد البته موج تظاهرات در پروسه تکوین قیام ملی ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ فقط منحصر به شهر تهران نمی‌شد، بلکه در سراسر

کشور این موج اعتراض گسترده شده بود. به طوری که بنابه گزارش آسوشیتد پرس پیش از روز دوشنبه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ «بزرگ‌ترین تظاهرات از طرف مردم در آبادان رخ داد» و به موازات آن سیل تلگرافات و نامه‌ها مبنی بر اعتراض به دولت قوام السلطنه و پشتیبانی از دکتر مصدق از سراسر کشور به سوی تهران جریان پیدا کرد و در تهران سراسر شهر مغازه‌ها، اتوبوس‌های شهری، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها تعطیل بودند و با آنکه دولت کوشیده بود که ادارات خود را باز نگه دارد، به علت غیبت اکثر کارمندان از ساعت ۹ صبح به بعد اداره‌های دولتی هم تعطیل شدند و به علت اعتصاب کارگران راه آهن قطارهای مسافری و باری نیز از کار باز ماندند و بنابه گزارش آسوشیتد پرس: «تنها نزدیک میدان توپخانه سه هزار نفر از مردم در روز سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ حمله‌ور شدند ولی سربازان و مردم به جای آنکه یکدیگر را مضروب و مجروح سازند همدیگر را در آغوش می‌گرفتند و می‌بوسیدند. در تهران یک انقلاب کامل العیار به خوبی نمایان بود» (آسوشیتد پرس).

این همه در شرایطی بود که در روز دوشنبه سی‌ام تیرماه ۱۳۳۲ به فرمان مستقیم شاه و به دست سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران (که لحظه به لحظه با دربار در تماس بود، هشتصد نفر از مردم تهران زخمی و یا کشته شدند که حاصل همه این‌ها آن شد که قوام السلطنه ساعت هفت بعد از ظهر روز سی‌ام تیر مجبور به استعفاء گردید و از تهران فرار کرد و دکتر مصدق مجدداً مقام نخست‌وزیری را عهده‌دار شد اما در مقایسه با قیام ملی ۳۰ تیرماه ۳۱ در روز ۲۸ مرداد ۳۲ (حدود یکسال بعد از این قیام ملی) جبهه ملی یکپارچگی خود را از دست داده بودند و پراکنده شده بودند و نتوانستند روز ۲۸ مرداد ۳۲ به میدان بیایند و حزب توده ایران که منظم‌ترین حرکت تشکیلاتی داشت و ۶۲۸ افسر ارتش و شهربانی و ژاندارمری در اختیار داشت به علت فرصت‌طلبی و عافیت‌جوئی و ندانم کاری هیئت اجرائیه حزب (و یا به علت مخالفت حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نسبت به مشارکت آنها) همه سترون و عقیم شده بودند. قابل ذکر است که استالین رهبر حزب کمونیست شوروی در اسفند ماه ۱۳۳۱ فوت کرد، در نتیجه همین امر باعث گردید که هسته مرکزی حزب کمونیست شوروی از سال ۱۳۳۲ در راستای تعیین جانشینی استالین و رهبری جدید گرفتار بحران داخلی بشوند که حاصل آن گردید تا به احزاب وابسته و خارج از شوروی دستور سکوت بدهند و چنین به نظر می‌رسد که یکی از دلایل به میدان نیامدن حزب توده در روز ۲۸ مرداد ۳۲ همین موضوع بوده باشد؛ بنابراین این همه باعث گردید که در روز ۲۸ مرداد ۳۲ اعضا

و هواداران حزب توده در برابر حرکت کودتاچیان به دنبال دستور عمل حزبی بودند اما تنها پاسخی که از رابطین حزبی خود می‌شنیدند این بود که: «هنوز دستوری از بالا نرسیده است» و آن قدر رهبری حزب توده در روز ۲۸ مرداد دست به دست کردند که در عرض چند ساعت با طرح و حمایت مالی و اجرایی سرویس اطلاعات مخفی انگلستان (اس ای اس) و آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و حمایت سید ابوالقاسم کاشانی و بهبهانی به صورت تظاهراتی که با پیشکسوتی طیب حاجی رضائی و نوحه‌هایش همراه با رمضان یخی و نوحه‌هایش و همچنین نوحه‌های شعبان بی‌مخ و پشتیبانی ارتش همراه بود، دولت دموکراتیک و ملی مصدق را ساقط کردند.

۴ - باری، بدین ترتیب بود که در ۱۹ اوت سال ۱۹۵۳ میلادی (برابر با ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی) با اجرای کودتای نظامی به رهبری سرلشکر فضل‌الله زاهدی و با درخواست مستقیم بریتانیا و دخالت مستقیم افسران اطلاعاتی آمریکا و نفرت لجستیک سفارت آمریکا و حمایت دولت ایالات متحده آمریکا، تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران را سرنگون کردند و در فردای ۲۸ مرداد ۳۲ محمدرضا پهلوی پس از آنکه از پیروزی کودتا مطمئن شد، به ایران بازگشت و پس از آن دکتر محمد مصدق را در بیدادگاه‌های رژیم کودتا به سه سال زندان محکوم کردند که مصدق مدت محکومیت خودش را در زندان لشکر زرهی تهران تحمل کرد و پس از آن به دستور شاه به احمدآباد تبعید گردید و تا پایان عمرش در آن تبعیدگاه تحت نظر بود که البته در ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۴ شمسی مصدق در سن ۸۴ سالگی چشم از جهان فرو بست.

۵ - آنچه که می‌توان به عنوان هدف محوری مصدق پس از ملی کردن صنعت نفت ایران مطرح کرد، «بازسازی مشروطیت شکست خورده توسط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی اول و دوم بود»، به طوری که در همین رابطه بود که او می‌گفت: «شاه به موجب قانون اساسی مسئولیتی ندارد و به هیچ وجه من الوجوه در امور مملکتی حق دخالت ندارد» و باز در همین رابطه بود که مصدق می‌گفت: «قانون برای مملکت است نه مملکت برای قانون». همچنین در این رابطه بود که مصدق می‌گفت: «بر فرض که ما با هواخواهان رژیم موافقت کنیم و بگوئیم دیکتاتور (رضا شاه) به مملکت ما خدمت کرده است، در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد؟»

۶ - در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ حکومت کودتا در اولین گام در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۲ روابط سیاسی بین ایران و

انگلستان را برقرار کرد و برای تصاحب و بهره‌برداری از منابع نفتی ایران دولت‌های انگلیس و آمریکا کنسرسیومی مرکب از شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا، فرانسه و هلند و شرکت سابق نفت جنوب یا شرکت نفت انگلیس تشکیل دادند، هشت کمپانی بزرگ نفتی این کنسرسیوم عبارت بودند از: استاندارد اویل نیوجرسی ۸ درصد، سورکونی و اکیوم ۸ درصد، استاندارد اویل کالیفرنیا ۸ درصد، گالف اویل ۸ درصد، شرکت تگزاس ۸ درصد (که با عنایت به اینکه ۵ شرکت فوق آمریکائی بودند، بنابراین سهم آمریکا از این کنسرسیوم نفتی در ایران پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه دکتر محمد مصدق ۴۰ درصد می‌شد، اما)، شرکت نفت انگلیس ۴۰ درصد، شرکت هلندی رویال داچ شل ۱۴ درصد و شرکت نفت فرانسه ۶ درصد.

از آنجائیکه شرکت نفت انگلیس که همان شرکت سابق نفت جنوب ایران بود، دو پنجم از سهام شرکت رویال داچ شل را دارا بود، آن شرکت روی هم رفته مالک ۴۵/۶ درصد سهام کنسرسیوم شد. ضمناً با توجه به اینکه انگلیسی‌ها در شرکت نفت آمریکایی گالف اویل نیز سهام بودند و با شرکت نفت فرانسه هم که ۲۳/۵ درصد شرکت عراق پترولیوم را داشت، مشارکت و هماهنگی داشتند، این همه باعث می‌گردید که شرکت نفت انگلیس بزرگترین سهامدار کنسرسیوم پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران بشود. بر این مطلب اضافه کنیم که کنسرسیوم دو شرکت عامل یکی برای امور اکتشاف و تولید و دیگری برای انجام تصفیه طبق قوانین هلند تشکیل دادند، این دو شرکت کلیه عملیات اکتشاف و استخراج و تصفیه و حمل و نقل را به عهده گرفتند این شرکت‌ها در حقیقت عامل کنسرسیوم بودند نه عامل شرکت ملی نفت ایران، زیرا سرمایه آنها را از طرف کنسرسیوم تأمین می‌شد و دستور عمل نیز از کنسرسیوم می‌گرفتند که در مقایسه شرایط پسا کودتای کنسرسیوم نفتی، با وضعیت نفت ایران پس از ملی کردن صنعت نفت توسط مصدق و در دولت ۲۸ ماهه دکتر محمد مصدق باید بگوئیم که آنچنانکه در قانون ملی شدن صنعت نفت ایران آمده است: «به نام سعادت ملت ایران کلیه عملیات اکتشاف، استخراج و تصفیه و بهره‌برداری نفت در سراسر کشور باید کاملاً در دست ایرانی‌ها و دولت ایران قرار گیرد و شرکتی به نام شرکت ملی نفت ایران برای اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از قبیل تصفیه و صدور و پخش نفت و مشتقات آن تأسیس می‌گردد که دارای شخصیت حقوقی است و مدت عملیات آن نامحدود می‌باشد.»

باری «تا قبل از ملی کردن صنعت نفت ایران توسط مصدق، سهم ایران در قرارداد داری و وثوق الدوله ۱۶ درصد بود»

اما از آنجائیکه مصدق در چارچوب استراتژی موازنه منفی با واگذاری امتیاز استخراج نفت به شرکت‌ها و دولت‌های خارجی مخالف بود، «حتی با پیشنهاد شرکت نفتی آمریکائی که مدعی بود در صورت دریافت امتیاز استخراج نفت ایران حاضر است، سهم ایران از ۱۶ درصد قبلی به ۵۰ درصد برساند، او موافقت نکرد» و باز در همین رابطه بود که «او با واگذاری امتیاز استخراج نفت دریای خزر به شوروی در مجلس چهاردهم مخالفت می‌کرد». (که البته آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم، همین امر دلیل اصلی مخالفت و دشمنی حزب توده ایران با مصدق شد) بر این موضوع باز تکرار و تاکید کنیم که «مصدق کلاً معتقد بود که ایرانیان با اتکاء به نیروی خویش، قادر به استخراج نفت کشورشان خواهند بود» و در همین رابطه بود که «ایرانیان به رهبری مصدق قادر شدند که از شرکت نفت انگلیس و دولت انگلیس خلعتی کنند.»

یادمان باشد که مصدق در «دولت خودش پس از ملی کردن صنعت نفت ایران جهت فروش نفت ایران حتی اعلام کرد که به خریداران نفت ایران ۵۰ درصد هم تخفیف می‌دهد، ولی در این رابطه حتی دولت استالینیستی شوروی هم حاضر به خرید نفت از مصدق نشد» و در مقابل این امر بود که «مصدق با ارائه اوراق قرضه ملی به کارگران و زحمتکشان کشور و استقبال صادقانه و بی‌ریای آنان بود که موفق شد تا قبل از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ کشور را اداره نماید» که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم «عایدات بودجه کشور در سال ۱۳۲۹ برابر ۷۸۰ میلیون تومان بود که یک سوم این درآمدها (۲۵۰ میلیون تومان) آن را مالیات غیر مستقیم به قند و چای و سیگار و مواد مورد نیاز اکثریت مردم تشکیل می‌داد و تنها ۱۱/۵ درصد یعنی ۹۰ میلیون تومان از این درآمد و عایدات توسط مالیات مستقیم حاصل می‌شد که قسمت اعظم این مالیات مستقیم از پیشه‌وران و بازرگانان کوچک وصول می‌گردید و تنها اندکی از آن از سرمایه‌داران و مالکین بزرگ دریافت می‌گردید» بدین خاطر دولت دکتر مصدق در طول ۲۸ ماه عمر دولتش با افزایش مالیات مستقیم بر سرمایه‌های بزرگ و املاک وسیع و تحصیل مالیات‌های معوق، توانست بخشی از کسر بودجه خود را جبران نماید ولی در همان زمان هم برای مصدق در جهت جبران کسری بودجه دولت خود راهی جز این باقی نماند مگر اینکه او مجبور شد تا ۳۰ درصد به مالیات دخیانیات اضافه نماید و همین امر باعث فشار بار مالیاتی بر مردم ایران شد. البته دلیل سنگینی بار فشار کسری بودجه بر دولت مصدق به این خاطر بود که یک سوم از درآمد ۷۸۰ میلیون

تومانی بودجه کل کشور توسط شاه در خدمت دستگاه وسیع ارتش قرار می‌گرفت که هر چند که مصدق قبل از انتخابات به نخست‌وزیری می‌گفت که: «این دستگاه وسیع ارتش در حال حاضر برای ما خیلی زیاد است و در صورت بروز جنگ هم این ارتش نقشی بازی نخواهد کرد» ولی بعد از تشکیل دولت مصدق به خاطر فشار دربار و شاه نتوانست این وعده کاهش هزینه ارتش را عملیاتی نماید.

۷ - بدون تردید برای فهم هدف و برنامه امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ باید به «فهم ظهور کنسرسیوم نفتی پسا کودتا ۳۲ در ایران دست پیدا کنیم». به بیان دیگر «تنها با کالبد شکافی کنسرسیوم نفتی پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ است که ما می‌توانیم به کالبد شکافی فهم کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دست پیدا کنیم» و دلیل این امر همان است که «کنسرسیوم نفتی نخستین و مهمترین سنتزی بود که از دل کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مادیت پیدا کرد» بنابراین، در این رابطه است که:

الف - محمدرضا پهلوی که تاج و تختش مدیون کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلستان بود، در پاسخ به پیام آیزنهاور (رئیس جمهور وقت آمریکا در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد و پسا عقد قرارداد با کنسرسیوم نفتی) نظر خودش در باب عقد قرارداد با کنسرسیوم و مراتب سپاسگزاری‌اش را از دولت آمریکا به خاطر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اینچنین بیان می‌کند: «این امر البته موجب خرسندی من است که دولت من توانسته در اصول به توافقی در اختلاف نفت نائل گردد که با توجه به اوضاع فعلی جهان به نظر می‌رسد تا حد امکان راه حل منصفانه‌ای برای مسئله‌ای چنین دشوار باشد. از وصف این نکته به حد کفاف بر نمی‌آید که مساعدت آمریکا نسبت به ما بسیار به موقع و مفید بوده است. آن حضرت می‌توانند اطمینان داشته باشند که کمک‌های ذی قیمتی که حضرت رئیس جمهور شخصاً و دولت آمریکا و سفیر کبیر شایسته آن حضرت آقای لوی هندرسن به این منظور کرده‌اند، موجب کمال سپاسگزاری است» (نامه محمد رضاشاه به آیزنهاور رئیس جمهور وقت آمریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲).

آنچه از متن فوق نامه محمدرضا شاه به آیزنهاور برای ما قابل فهم است اینک:

اولاً در این نامه محمدرضا شاه به صورت ذیلانه‌ای از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که توسط امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس تکوین پیدا کرد و باعث ساقط شدن نخستین دولت دموکراتیک و ملی تاریخ ایران گردید) با این

عبارت از آیزنهاور سپاسگزاری می‌کند: «از وصف این نکته به حد کفاف بر نمی‌آید که مساعدت آمریکا نسبت به ما بسیار به موقع و مفید بوده است» پر پیداست که سخن ذیلانه محمدرضا شاه مستقیماً در خصوص کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و کمک آمریکا برای به تاج و تخت رسانیدن شاه نگون‌بخت ایران می‌باشد.

ثانیاً در خصوص عقد قرارداد با کنسرسیوم نفتی در این نامه محمدرضا شاه به آیزنهاور می‌گوید: «این امر البته موجب خرسندی من است که دولت من توانسته در اصول به توافقی در اختلاف نفت نائل گردد». آنچنانکه در این بیان شاه نگون‌بخت هویدا است، «توافق در اصول در عرصه قرارداد کنسرسیوم نفتی به معنای نفی تمامی دستاوردهای ملی کردن صنایع نفت ایران (تحت رهبری دکتر محمد مصدق) و بازگشت به قرارداد وثوق الدوله و داری می‌باشد» و لذا به همین مناسبت بود که آیزنهاور و چرچیل پس از عقد قرارداد کنسرسیوم به محمدرضا شاه تبریک گفتند؛ و مخصوصاً در این تبریک‌ها چرچیل نخست‌وزیر انگلستان تاکید کرد که «پشتیبانی اعلیحضرت در حل مسئله نفت اهمیتی شگرف داشته و خواهد داشت» (متن تبریک چرچیل به محمدرضا شاه). آنچنانکه در این بیان چرچیل به وضوح روشن است «او قرارداد کنسرسیوم نفتی را مولود پشتیبانی محمدرضا شاه می‌دانسته است.»

ب - برای فهم جوهر قرارداد شرکت ملی نفت ایران با کنسرسیوم (در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) کافی است که به داوری «هوارد پیچ» رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم به خبرنگاران پس از عقد قرارداد فوق عنایت بکنیم. چراکه پیچ در تعریف این قرارداد به خبرنگاران خارجی می‌گوید: «نحوه عمل شرکت ملی نفت ایران با کنسرسیوم مانند آن است که کسی مالک اتومبیلی باشد، ولی استفاده از آن را مادام که قابل استفاده است به دیگری واگذار نماید» (از سخن هوارد پیچ رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم پس از عقد قرارداد فوق در برابر خبرنگاران خارجی).

ج - در خصوص مقایسه بین قرارداد کنسرسیوم (در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) با قرارداد استعماری وثوق الدوله و قرارداد استعماری داری، هنگام طرح لایحه قرارداد با کنسرسیوم در مجلس سنا مهندس شریف امامی سناتور انتخابی تهران برای اثبات اینکه قرارداد با کنسرسیوم بدتر و ننگین‌تر از قرارداد تحمیلی وثوق الدوله و داری می‌باشد می‌گوید: «هر کجا که در قرارداد وثوق الدوله و داری قیدی برای عملیات شرکت بوده است در قرارداد فعلی اسقاط شده و هر جا آزادی عملی برای دولت ایران بوده است در قرارداد

نفت ایران برای اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از قبیل تصفیه و صدور و پخش نفت و مشتقات آن تأسیس می‌گردد که دارای شخصیت حقوقی است و مدت عملیات آن نامحدود می‌باشد.»

بدین ترتیب در این رابطه بود که وزیر سوخت انگلستان پس از عقد قرارداد با کنسرسیوم با اشاره به انعقاد قرارداد جدید نفت با ایران در مجلس انگلستان گفت: «باید به ملت انگلیس مژده دهم که در این روزها که نفت ایران مجدداً با ساقط شدن دولت مصدق به دست ما به جریان افتاده است، خواهند توانست خیلی خیلی از آن استفاده نمایند و کمبود سوخت خود را که بیش از سه سال بود در نتیجه ملی شدن نفت در ایران پدید آمده بود، جبران کنند.»

باری، کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که با سرپرستی و دخالت مستقیم امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلستان انجام گرفت، باعث گردید تا محمدرضا شاه که با فضاحت و رسوائی از کشور گریخته بود به ایران باز گردانند و مجدداً بر تخت سلطنت بنشانند تا او ملت نگون‌بخت ایران را به زنجیر کشیده و به غارت ثروت‌های ملی ادامه بدهد و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ایران را لگدکوب سازد و در همین رابطه بود که «دولت زاهدی یا دولت کودتا بلافاصله از فردای ۲۸ مرداد ۳۲ با سرکوب نهضت ملی ایران و دستگیری دکتر محمد مصدق و بر پا کردن تیغ و داغ، درفش، سرکوب، اعدام، زندان و تبعید آزادی‌خواهان، تلاش می‌کرد تا محیط آماده‌ای برای انجام مقاصد آزمندانه و غارت‌گرانه امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا فراهم سازد.»

پایان

با کنسرسیوم آن آزادی سلب شده است، بنابراین در قرارداد با کنسرسیوم که در سرنوشت ملت ایران حداقل تا چهل سال تأثیر دارد هر جا محدودیتی برای دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران است با الفاظ صریح بیان شده است و در هر مورد که پای منافع کنسرسیوم در کار می‌باشد با الفاظ مبهم و کشدار به کار رفته است و یا قید شده که حقوق و اختیارات کنسرسیوم منحصر به آنها که ذکر شده نخواهد بود. یا آنکه اگر کنسرسیوم فلان چیز را خواست باید با موافقت ایران باشد ولی ایران مخالفت نخواهد کرد و غیره» (سخن شریف امامی در مجلس سنای رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی).

د - در بند ۴۴ و ۵۴ و ۵۲ قرارداد با کنسرسیوم، برای شرکت‌های نفتی آمریکا و انگلیس در کشور ما حقوق خارج مملکتی یا کاپیتولاسیون را به رسمیت می‌شناسد و «به آنها اجازه می‌دهد که در صورت بروز اختلاف به دادگاه‌های کشورهای دیگر مراجعه نمایند». حال آنکه «حق حاکمیت ملی ایجاب می‌کند که در صورت پیش آمدن اختلاف بین دولت ایران و شرکت‌های عامل نفت که مباشر و کارگزار دولت می‌باشند به دادگاه‌های کشور مراجعه کنند.»

ه - «قرارداد با کنسرسیوم به صورت مسلم و آشکارا قانون ملی شدن صنعت نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق را پایمال کرد و آن را بی‌محتوا و به یک قالب توخالی مبدل ساخت و از شرکت ملی نفت ایران خلعید کرد و شرکت ملی نفت ایران را به خدمتگزار کنسرسیوم درآورد» و به همین دلیل در مقدمه قرارداد با کنسرسیوم آمده است که: «هیچگونه اقدام قانونگذاری یا اداری اعم از مستقیم و یا غیر مستقیم و یا عمل دیگری از هر گونه از طرف ایران یا مقامات دولتی در ایران اعم از مرکزی و محلی این قرارداد را الغاء نمی‌کند و در مقررات آن اصلاح یا تغییری به عمل نمی‌آورد و مخل حسن اجرای مقررات آن نخواهند شد» و در ماده ۴ قرارداد با کنسرسیوم آمده است که: «شرکت‌های عامل در مدت این قرارداد کلیه حقوق و اختیارات برای انجام اکتشافات و تولید و تصفیه و صدور نفت را دارا می‌باشند» (نقل قول از متن قرارداد با کنسرسیوم).

در مقایسه بین قرارداد با کنسرسیوم در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با قانون ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق، باید فراموش نکنیم که در قانون ملی شدن صنعت نفت ایران توسط مصدق آمده است که: «به نام سعادت ملت ایران کلیه عملیات اکتشاف، استخراج و تصفیه و بهره‌برداری نفت در سراسر کشور باید کاملاً در دست ایرانی‌ها و دولت ایران قرار بگیرد» و در قانون نهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ آمده است که «شرکتی به نام شرکت ملی



## «نبرد گفتمان‌ها»

# در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران

صنعت نفت ایران و دولت ۲۷ ماهه دموکراتیک مصدق هم روندهای مختلفی داشته است. بطوریکه در این رابطه حتی جنبش مشروطیت در فرایند اول انقلاب مشروطیت (که تا زمان به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار ادامه داشت)، با جنبش مشروطیت در فرایند دوم (که در مرحله دوم انقلاب مشروطیت توسط جنبش مسلحانه ستارخان و باقرخان آغاز شد و تا فتح تهران ادامه داشت) و با جنبش مشروطیت در فرایند پسا جنگ اول بین الملل توسط جنبش‌های منطقه‌ای (تحت رهبری کوچک خان و شیخ محمد خیابانی و کلنل محمد تقی خان پسیان) و با جنبش مشروطیت در فرایند چهارم (که همان جنبش ضد استعماری و آزادی خواهانه تحت رهبری دکتر محمد مصدق می‌باشد)، متفاوت می‌باشد.

رابعاً برای شناخت مشروطیت (با مکانیزم کالبد شکافانه دو مؤلفه‌ای گفتمان مشروطیت و جنبش مشروطیت، در روندهای مختلف آن) باید عنایت داشته باشیم که لازمه شناخت دیالکتیکی مشروطیت (به صورت دو مؤلفه‌ای گفتمانی و جنبشی آن)، در گرو تکیه تقدیمی «شناخت گفتمانی مشروطیت بر شناخت جنبشی» آن می‌باشد، نه بالعکس.

خامساً در خصوص شناخت گفتمانی مشروطیت، باید توجه داشته باشیم که «این شناخت تنها در چارچوب فهم

کالبد شکافی مشروطیت به عنوان یک «جنبش» فراگیر و یک «انقلاب» دوران ساز با کالبد شکافی مشروطیت به عنوان یک «گفتمان» فراگیر و حاکم بر جامعه ایران (حداقل تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی برای مدت ۴۷ سال) امری متفاوت می‌باشد؛ زیرا:

اولاً (مانند انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹ و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) «انقلاب مشروطیت ابتدا به صورت یک گفتمان و فرهنگ در جامعه ایران (توسط روشنفکران ایرانی از میرزا یوسف خان مستشارالدوله تا میرزا ملکم خان و نوگرایان حکومتی از عباس میرزا تا میرزا تقی خان امیرکبیر و سپهسالار و تا نواندیشان دینی یعنی سید جمال الدین اسدآبادی) مادیت پیدا کرد و بعداً از آن بود که گفتمان مشروطیت (فرهنگ مشروطیت) در پراکسیس سیاسی - اجتماعی معطوف به کنش‌گری اجتماعی شد؛ یعنی گفتمان مشروطیت توانست بدل به جنبش مشروطیت (از جنبش ضد استعماری تنباکو بر علیه کمپانی رژی تا جنبش دموکراسی خواهانه مصدق در فرایند پسا شهریور ۲۰) بشود.»

ثانیاً آنچه‌آنکه خود جنبش مشروطیت (در بستر پراکسیس اجتماعی - سیاسی جامعه بزرگ ایران) فرایندهای مختلفی داشته است، گفتمان مشروطیت هم صورت پروسه‌ای داشته است (نه صورت پروژه‌ای) و در پروسه زمانی آن روندهای مختلفی داشته است. همین پروسه گفتمانی مشروطیت، فرایندهای مختلفی داشته است که این فرایندهای مختلف گفتمانی، از فرایند گفتمان قانون خواهی (میرزا یوسف خان مستشارالدوله - میرزا ملکم خان) تا فرایند مدرن سازی و تجدد خواهی (عباس میرزا - میرزا تقی خان امیرکبیر) و تا گفتمان نوگرایی دینی سید جمال الدین اسدآبادی و گفتمان عدالت خواهانه (میرزا آقا خان کرمانی - طالبوف) و غیره ادامه داشته است؛ و صد البته در فرایند پسا مشروطیت هم (آنچه‌آنکه فرایندهای جنبشی مشروطیت ادامه پیدا کردند)، فرایندهای گفتمانی مشروطیت هم ادامه پیدا کردند؛ و در همین رابطه بود که «سیر کمال گفتمانی مشروطیت (بالاخره در فرایند پسا شهریور ۲۰ توسط مصدق و حواریونش) به گفتمان آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه رسید.»

ثالثاً به موازات تحول گفتمانی مشروطیت از قانون خواهی تا عدالت خواهی و آزادی خواهی، جنبش مشروطیت هم از جنبش تنباکو (بر علیه کمپانی رژی) تا جنبش ضد استعماری ملی کردن

تفاوت نظریه صاحب‌گفتمان‌های مشروطیت ممکن می‌باشد؛ به عبارت دیگر «بدون فهم جوهر اندیشه نظریه‌پردازان در پیروسه‌گفتمانی مشروطیت هرگز و هرگز نمی‌توانیم به شناخت‌گفتمانی مشروطیت دست پیدا کنیم»؛ و البته این موضوع در خصوص شناخت روندهای جنبش مشروطیت صورتی متفاوت دارد. چراکه در رابطه با «شناخت روندهای مختلف جنبشی مشروطیت، این شناخت تنها توسط شناخت‌گفتمان حاکم بر آن روندهای جنبشی ممکن می‌باشد». به بیان دیگر، «هرگز بدون فهم‌گفتمان جنبش‌ساز حاکم بر جنبش‌ها ما نمی‌توانیم به جوهر آن جنبش‌ها دست پیدا کنیم». برای مثال اگر جوهر جنبش تنباکو بر علیه کمپانی رژی، «جوهر ضد استعماری» تعریف بکنیم، برای فهم این جوهر ضد استعماری، باید ابتدا به شناخت‌گفتمان ضد استعماری سید جمال الدین اسدآبادی دست پیدا بکنیم. چرا که آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در این رابطه می‌گوید:

«این نهضت تنباکو که با فتوای کوچک میرزا حسن شیرازی آغاز شد، همه می‌دانند که این فتوای (میرزا حسن شیرازی)، تحت تأثیر نامه سید جمال به او بود که به او بیدار باش می‌دهد، انجام گرفت. در آن نامه سید جمال خطاب به میرزا حسن شیرازی می‌گوید این مساله تنباکو نیست، این‌ها تنباکوی ما را نمی‌خواهند دود کنند، می‌خواهند سبیل ما را دود دهند، چپق ما را چاق کنند، هستی ما را بالا بکشند و اصالت‌های ما را خاکستر و دود بکنند. ساختمان کمپانی را که در تهران می‌سازند نگاه کنید، این همه برج و بارو و آن دیوارهایی که ده متر عرض دارد، چرا؟ تنباکو که این جور برج و بارو ندارد، این یک پایگاه سیاسی و نظامی است. میرزا احساس مسئولیت کرد و اعلام کرد که: از آن استعمال تنباکو به هر شکلی که باشد در حکم محاربه با امام زمان است، شاهزاده کامران میرزا که نایب السلطنه و وزیر جنگ است به غلامش می‌گوید برو قلیان بیار، نمی‌آورد. زنش برایش قلیان چاق نمی‌کند. در اندرون همه قلیان می‌کشیدند، همه قلیان‌ها را در یک روز به عنوان وابستگی به این حکم شکستند» (م. آ - ج ۵ - ما و اقبال - ص ۷۶ - س ۴).

باری آنچنانکه در عبارات فوق شریعتی به وضوح آشکار است، داوری شریعتی در این رابطه بر این امر قرار دارد که علاوه بر اینکه «جنبش تنباکو بر عله کمپانی رژی یک جنبش ضد استعماری بوده است»

و علاوه بر اینکه «این جنبش ضد استعماری مولود فتوای ضد تنباکوی میرزا حسن شیرازی بوده است»، از همه مهمتر اینکه از نظر شریعتی، «این فتوای ضد تنباکوی میرزا حسن شیرازی (که آشخور تکوین جنبش تنباکو بر علیه کمپانی رژی بوده است)، مولود و سنتز پیام آگاهی‌بخش سید جمال به میرزا حسن شیرازی بوده است (نه زائیده رویکرد و گفتمان فقهی میرزا حسن شیرازی و حوزه‌های دکماتیست فقهی شیعه در آن زمان)»، بنابراین، در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در رویکرد شریعتی، «لازمه فهم جوهر جنبش ضد استعماری تنباکو، فهم‌گفتمان ضد استعماری سید جمال می‌باشد» و بدون فهم‌گفتمان ضد استعماری سید جمال، هرگز ما نمی‌توانیم به جوهر ضد استعماری جنبش تنباکو شناخت پیدا بکنیم. آنچنانکه «بدون فهم‌گفتمان ضد استعماری مصدق در فرایند پسا شهریور ۲۰ ما هرگز نمی‌توانیم به جوهر ضد استعماری جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق در فرایند پسا شهریور ۲۰ دست پیدا بکنیم». بدین خاطر از اینجا است که باید بگوئیم که «بدون فهم‌گفتمان جنبش‌ساز حاکم بر جنبش‌های مختلف (جنبش‌ها در روندهای مختلف آن)، نمی‌توان به جوهر آن جنبش‌ها دست پیدا کرد.»

سادساً در خصوص شناخت‌گفتمان‌ها در روندهای مختلف آن (در بستر فرایندهای مختلف حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران)، باید عنایت داشته باشیم که تنها به شناخت و کالبد شکافی آن دسته از گفتمان‌هایی باید پردازیم که «آن گفتمان‌ها دارای جوهر معطوف به کنش‌های اجتماعی بوده‌اند» بنابراین هر نوع گفتمانی که در شرایط مختلف حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران (به خصوص در پیروسه انقلاب دوران‌ساز تاریخی مشروطیت) نتوانسته‌اند معطوف به کنش‌گری اجتماعی بشوند، نیازمند به کالبد شکافی آن برای ما نیست. به بیان دیگر برای فهم جوهر پیروسه‌گفتمانی مشروطیت از آغاز الی الان موظفیم تنها به کالبد شکافی آن دسته گفتمان‌های از مشروطیت اقدام بکنیم که (از اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم یا فرایند پسا شکست ایران در جنگ‌های با روسیه) توانسته‌اند در جامعه ایران جنبش فرهنگی یا جنبش آگاهی‌بخش اجتماعی و یا پراکسیس سیاسی - اجتماعی ایجاد نمایند.

مثل «گفتمان قانون خواهی» انقلاب اول مشروطیت که با انتشار کتاب «یک کلمه» میرزا یوسف خان مستشارالدوله (که ترجمه «مقدمه قانون اساسی» انقلاب کبیر فرانسه بود) مادیت پیدا کرد و در ادامه آن با تلاش نظری میرزا یوسف خان مستشارالدوله بود که رویکرد قانون خواهی او توانست به عنوان یک گفتمان حاکم بر جامعه ایران مادیت پیدا کند و در تحلیل نهائی همین گفتمان قانون خواهی او بود که توانست «معطوف به کنش‌گری اجتماعی در جامعه ایران بشود» که انقلاب اول مشروطیت (که بیشتر یک انقلاب فرهنگی بود تا یک انقلاب سیاسی) بیشتر تحت تأثیر این گفتمان بود؛ و به همین دلیل است که معلم کبیرمان شریعتی در این رابطه می‌گوید:

«نشانه‌های آغاز بیداری مشروطیت را در اواخر قرن نوزدهم باید جست. اعلام عدالت خواهی و حکومت قانون و طرد استبداد فردی در اواخر قرن ۱۹ است و این قبل از بزرگترین انقلابی است که تمام مشروطیت به صورت یک قیام مسلحانه سیاسی تجلی کرد. در پس هر انقلاب مسلحانه یک نهضت فکری و فرهنگی وجود دارد که زاینده انقلاب است» (م. آ - ج ۵ - ص ۷۸-س ۲).

باری اگر در این چارچوب بخواهیم به طرح گفتمان‌های معطوف به کنش اجتماعی مشروطیت بپردازیم باید در طول ۱۱۵ سال گذشته به کالبد شکافی این گفتمان‌ها اقدام کنیم:

۱- گفتمان اول که «گفتمان مدرن‌سازی و تجددطلبی یا نوسازی سنت بود» که چه در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی و چه در حوزه فکری متأثر از جامعه مدرن و اندیشه‌های مدرن غربی بوده است و اصلاح‌گرانی مانند عباس میرزا قائم مقام فراهانی، امیر کبیر و سپهسالار در عرصه‌هایی مانند نظام اداری، قضائی، نظامی، آموزشی و تشکیلات مالی با الگوبرداری از الگوی غربی پیشرفت و مبتنی بر تمایلات ترقی خواهانه بوده است که نخستین گفتمان تجددطلبی بر پایه نوسازی سنت در جامعه بزرگ ایران سامان داده‌اند.

۲- گفتمان دوم «گفتمان عدالت اجتماعی و رفع تبعیض‌های طبقاتی» (در برابر گفتمان تجددخواهانه قبلی) می‌باشد که نظریه پردازان میرزا آقا خان کرمانی و طالبوف بودند. مطابق این گفتمان (طرفداران آن بر این باور بودند) که مدرن‌سازی جامعه سنتی ایران

و همچنین اصلاحات اجتماعی - سیاسی و حاکمیت قانون در جامعه ایران تنها در گرو انجام جنبش عدالت خواهانه و رفع تبعیض‌های طبقاتی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی، قومی، ملی و غیره در جامعه ایران می‌باشد و بدون جنبش عدالت خواهانه و رفع تبعیض‌ها در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران امکان مدرن‌سازی جامعه سنتی ایران و انجام اصلاحات اجتماعی - سیاسی و حاکمیت قانون وجود ندارد.

۳- گفتمان سوم «انحطاط‌زدائی از جامعه ایران (در تمامی شاخه‌های اجتماعی، سیاسی، اداری، فرهنگی، نظامی، اقتصادی، صنعتی، تکنولوژی و غیره آن)، تنها از مسیر گفتمان سکولارگرایی در عرصه‌های سیاسی و فلسفی و اجتماعی تعریف می‌کنند» نظریه پرداز این گفتمان در فرایند پیشا مشروطیت، میرزا فتحعلی آخوندزاده (متولد ۱۲۲۵ متوفی ۱۲۹۵ هجری قمری یا ۱۸۱۲ - ۱۸۷۸ میلادی) بود که در چارچوب این گفتمان سکولارگرایی بود که میرزا فتحعلی آخوندزاده مبانی انحطاط‌گرایی جامعه ایران را اینچنین تعریف می‌کرد:

الف - ناکارآمدی سنت در جامعه ایران، چراکه از نظر فتحعلی آخوندزاده سنت ایرانی مغایر پیشرفت و ترقی بود و باید با آن مبارزه کرد.

ب - فونکسیون یا عملکرد بازدارنده مذهب فقهاتی در جامعه ایران.

ج - دوری از عقل‌گرایی و یا راسیونالیسم در جامعه ایران.

د - تفکیک‌ناپذیری بین سیاست و دیانت.

ه - موجودیت دین به عنوان رکن اصلی سنت در ایران.

و - عدم تکیه بر سلطنت عقل و بر اصالت تجربه. ◇

ادامه دارد

# افغانستان امروز در آستانه «ثبات» یا «جنگ داخلی» (و انفجار و فاجعه)؟

قومی داشتند، به علت ماهیت آلترناتیوطلبانه و کسب قدرت سیاسی آنها، این جریان‌های طیف مجاهدین حاکم بر افغانستان آن روز به جان هم افتادند و همین امر بستری گردید تا سه قدرت منطقه‌ای یعنی کشورهای پاکستان و قطر و عربستان سعودی از فرصت استفاده کنند و با تقویت همه جانبه جریان طالبان شرایط برای تسخیر و حاکمیت قدرت توسط این جریان (همراه با سرکوب جریان‌ها دیگر مجاهدین) فراهم کنند.»

بدین ترتیب بود که جریان طالبان (تا سال ۲۰۰۱ یعنی زمان حمله آمریکا و ناتو به افغانستان) برای مدت ۵ سال بر افغانستان حکومت کنند، نباید فراموش کنیم که «طالبان تا آن زمان یک جریان نظامی صرف بودند» که در زمان حاکمیت شوروی بر افغانستان، با حمایت سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و همکاری سه کشور عربستان سعودی و قطر و پاکستان تکوین پیدا کرده بودند، همین جا اضافه کنیم که «خاستگاه اکثریت نیروهای جریان نظامی طالبان طلاب حوزه‌های فقهی کشور پاکستان بودند که قومیت آنها پشتون‌های منطقه پشتونستان مشترک بین افغانستان و پاکستان می‌باشد.»

بدین ترتیب بود که این جریان نظامی در طول ۵ سال دهه ۱۹۹۰ با حاکمیت بر کشور افغانستان بدل به یک جریان سیاسی شدند که البته «در

۱ - در سال ۲۰۰۱ میلادی پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، دولت جورج بوش (پسر) بلافاصله «حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر را بهانه قرار داد و حمله همه جانبه نظامی به کشور ستم زده افغانستان را از سرگرفت». قابل ذکر است که در آن زمان دولت جورج بوش «جهت بسترسازی حمله نظامی به کشور افغانستان، چنان فضایی در جامعه آمریکا ایجاد کرده بود که بیشتر مردم آمریکا طرفدار جنگ با کشور ستم دیده افغانستان بودند». بدین دلیل این امر باعث گردید که از همان آغاز «حمله امپریالیسم آمریکا به افغانستان و منطقه خاورمیانه، اکثریت مردم آمریکا چشم خود را بر کشتار مردم بی‌گناه منطقه خاورمیانه توسط ارتش آمریکا و ناتو، ببندند.»

دولت جرج بوش از سال ۲۰۰۱ به بعد، با حمله به کشورهای آسیای میانی و منطقه خاورمیانه به دنبال آن بود که «با تکیه بر قدرت نظامی‌اش، به بازسازی نظم جهانی به صورت منوپل بر محور رهبری آمریکا بپردازد» و در همین رابطه بود که در پی حملات ۱۱ سپتامبر، «جنگ بلافاصله در دستور کار دولت بوش قرار گرفت» گرچه که عنوان این جنگ (آنچنانکه جورج بوش می‌گفت) «جنگ علیه تروریسم» بود، اما در واقع این جنگ «آغازگر دوره جدیدی از تاریخ سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا بود که بر پایه حملات پیشگیرانه و پیشدستانه و بدون هماهنگی سازمان ملل، امپریالیسم آمریکا به دنبال آن بود که دشمنان و مخالفین خود را در منطقه مهار نماید» و با «اولویت پیدا کردن منطقه خاورمیانه به عنوان سیاست آمریکا در عرصه بین‌المللی (در چارچوب پروژه اسرائیل بزرگ برای آمریکا و تغییر توازن استراتژیک قدرت در منطقه به سود اسرائیل) شرایط برای تثبیت هژمونی اسرائیل را در منطقه فراهم کنند.»

باری، بدین ترتیب بود که حمله آمریکا و ناتو به کشور افغانستان (در سال ۲۰۰۱ میلادی) با شعار: «ساقط کردن حکومت طالبان بر افغانستان ادامه پیدا کرد» و همین امر باعث گردید که «طالبان پس از ۵ سال حکومت بر افغانستان از قدرت ساقط بشوند». قابل ذکر است که از بعد از سقوط حکومت طرفدار اتحاد جماهیر شوروی بر افغانستان که در لوای دو حزب دست‌ساز خلق و پرچم برای مدت مدیدی، اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد توانست بر افغانستان حاکمیت پیدا کند، در دهه ۱۹۹۰ به موازات پایان جنگ سرد و روند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق و خروج نیروهای شوروی از افغانستان، آن حکومت وابسته به شوروی هم توسط نیروهای مجاهدین افغان ساقط گردید و بدین ترتیب برای مدت اندکی مجاهدین افغان بر افغانستان حاکم شدند، اما از آنجائیکه «مجاهدین افغان حاکم بر پایه بافت قومی صورت طیفی از جریان‌های گوناگون

سال ۲۰۰۱ میلادی با حمله ارتش امپریالیسم آمریکا به کشور افغانستان و سرنگون کردن حکومت طالبان، دوباره طالبان به یک جریان نظامی بدل شدند» که برای مدت دو دهه توسط جنگ‌های نامنظم و چریکی توانسته‌اند «ارتش امپریالیسم آمریکا را در طولانی‌ترین جنگ تاریخ آمریکا به همراه قدرت‌های نظامی ناتو شکست بدهند.»

باری، سناریوی دولت بوش در سال ۲۰۰۱ در حمله به کشور افغانستان این چنین تنظیم شده بود که «ابتدا حکومت طالبان را ساقط می‌کنیم و با سقوط حکومت طالبان بر افغانستان، القاعده بدون طالبان هم مانند بازی دومینو پس از سقوط طالبان نابود می‌شوند و امپریالیسم آمریکا با اشراف اطلاعاتی که بر افغانستان دارد پس از سقوط طالبان می‌تواند در ادامه آن اسامه بن لادن را هم نابود کند و با جایگزین کردن یک حکومت دست‌نشانده در افغانستان، آمریکا می‌تواند توسط سلطه بر افغانستان بر آسیای میانی هم مسلط بشود و خلاء خروج شوروی در افغانستان و آسیای میانی را پر کند؛» اما این سناریوی دولت جورج بوش (پسر) از آن مرحله شکست خورد که منهای اینکه رهبر القاعده (اسامه بن لادن) به همراه شماری از نیروهایش از دست نیروهای ویژه آمریکائی و ماموران سازمان سیا گریختند و در کوه‌های تورابورا در شرق افغانستان مخفی شدند (که البته مدت ده سال بعد از حمله نظامی به افغانستان توسط دولت اوباما، اسامه بن لادن در پاکستان به دام افتاد) از همه مهمتر اینکه با سقوط حکومت طالبان (توسط حمله نظامی امپریالیسم آمریکا در سال ۲۰۰۱) طالبان به فوریت توانست خود را مانند سابق «به صورت یک جریان نظامی درآورد» و با تغذیه از دو مسیر (یکی بیرون مرزها توسط سه کشور پاکستان و قطر و عربستان سعودی و دیگری از طریق تجارت مواد مخدر تولید شده در کشور افغانستان)، «توانست سلاح و مهمات مورد نیاز نیروهای خود را تأمین نماید»، همچنین از آنجائیکه خاستگاه قومی پشتونی طالبان (نسبت به اقوام دیگر مثل تاجیک‌ها و ازبک‌ها و هزاره‌ها) از اکثریت جمعیت افغانستان برخوردار بودند، در نتیجه همین امر باعث گردید تا این جریان نظامی به لحاظ کمی به شدت رشد بکنند، بنابراین از اینجا بود که «برای مدت دو دهه این جریان نظامی ارتجاعی توانست بعد از شکست آمریکا در ویتنام جنوبی، توسط ارتش ویتنام شمالی در سال ۱۹۷۵ با طولانی‌ترین جنگ تاریخ آمریکا و جنگ فرسایشی و

غیر منظم ارتش آمریکا و ناتو را در افغانستان شکست بدهد.»

۲ - امپریالیسم آمریکا پس از دو دهه جنگ داخلی با جریان نظامی طالبان:

اولاً به «شکست حمله نظامی آمریکا و ناتو به افغانستان پی بردند.»

ثانیاً به این واقعیت رسیدند که هرگز «توسط قدرت نظامی خودشان نمی‌توانند جریان ارتجاعی نظامی طالبان را شکست بدهند.»

ثالثاً از آنجائیکه در دولت اوباما و در ادامه آن اکنون در دولت بایدن (برعکس استراتژی جورج بوش و ترامپ) استراتژی امپریالیسم آمریکا برعکس گذشته (که حول اولویت منطقه خاورمیانه جهت دستیابی به منابع ارزان نفت و بازار فروش کالای این منطقه قرار داشت)، «بر اولویت سیاسی و اقتصادی منطقه آسیای جنوب شرقی و رقابت و مقابله با چین و روسیه قرار گرفت لذا همین امر باعث گردید تا دولت اوباما و اکنون در دولت بایدن، منطقه خاورمیانه در مرحله دوم اولویت‌بندی سیاست خارجی و استراتژی آمریکا قرار بگیرد.»

رابعاً امپریالیسم آمریکا بر پایه تجربه‌ای که پس از شکست در جنگ ویتنام در زمان دولت نیکسون داشتند (آنچنانکه دولت نیکسون پس از شکست در جنگ ویتنام، بر استراتژی «ویتنامی کردن جنگ ویتنام» تکیه کرد) از دولت اوباما و دولت ترامپ و اکنون دولت بایدن «به دنبال افغانی کردن جنگ افغانستان می‌باشند» و همین امر باعث گردید که «دولت ترامپ از تابستان سال ۱۳۹۹ به صورت جدی پروژه مذاکره مستقیم با جریان طالبان در دوحه قطر در دستور کار خود قرار بدهد.» البته سناریوی دولت ترامپ بر این امر قرار داشت که «دولت آمریکا تصور می‌کرد که با امضای توافق صلح با طالبان زمینه برقراری آتش‌بس و آرامش در افغانستان فراهم خواهد شد تا در مرحله بعد امکان خروج بی‌درد سر نیروهای آمریکائی و ناتو از افغانستان فراهم بشود» ولی بدون تردید پروژه توافق صلح با طالبان یک اشتباه بزرگ تاریخی برای امپریالیسم آمریکا (مانند اشتباه پروژه جنگ تحمیلی ۲۰۰۱ به ملت مظلوم افغانستان) می‌باشد، زیرا:

الف - در این شرایط «بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان چه به صورت شریک دولت کنونی باشد و چه

به شکل قدرت مطلقه (با توجه به رویکرد قوم‌گرایی و تبعیض‌گرایانه جنسیتی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی آنها حتی بیشتر از دوران حکومت ۵ سال گذشته آنها) فاجعه بار خواهد بود.»

ب - توافق دولت آمریکا با جریان طالبان، به گروه طالبان یک مشروعیت سیاسی و حقوقی داده است که این امر باعث «قدرت‌گیری بیش از بیش طالبان شده است.»

یادمان باشد که قرار بود که «طالبان ابتدا آتش‌بس اعلام کنند و سلاح خود را کنار بگذارند و بعد به عنوان یک نیروی سیاسی وارد فضای انتخابات و سیاست در افغانستان بشوند» که البته جریان طالبان به هیچ یک از این تعهداتش عمل نکرد. بر این مطلب اضافه کنیم که فارغ از رویکرد آمریکا در این رابطه با طالبان، دولت قطر هم با فراهم کردن امکانات برای استقرار دفتر طالبان در دوحه به مشروعیت بخشیدن این گروه کمک فراوان کرده است.

ج - در این شرایط پروژه «مذاکره مستقیم و توافق دولت آمریکا با جریان طالبان کاملاً به نفع طالبان می‌باشد» زیرا «اختلاف عمیق بین اشرف غنی و عبدالله عبدالله باعث تشدید بی‌ثباتی در تمامی ارکان سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی و نظامی حکومت دست‌نشانده حاکم بر افغانستان شده است». به طوری که در خصوص نخستین جلسه مذاکرات صلح بین افغانی بدون دخالت طرف سوم در دوحه که در روز شنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۴/۲۶ تشکیل گردید، شاهد بودیم که آنچنان اختلاف بین عبدالله (رئیس شورای عالی مصالحه ملی که سرپرستی هیات حکومت دست‌نشانده بر عهده دارد) با اشرف غنی (رئیس جمهور حکومت دست‌نشانده فعلی) شدید بود که یک روز مانده به حرکت هیات حکومت دست‌نشانده به دوحه، رسانه‌های افغانستان گزارش دادند که «سفر این هیات به دلیل مخالفت اشرف غنی (رئیس جمهور افغانستان) با حق این هیات برای تصمیم‌گیری در مورد صلح و آتش‌بس به تعویق افتاده است» البته سرانجام روز جمعه مورخ ۱۴۰۰/۰۴/۲۵ عبدالله با اشرف غنی به توافق رسیدند و سفر انجام شد. در این رابطه فراموش نکنیم که دو جریان عبدالله و اشرف غنی در جریان انتخابات ریاست جمهوری افغانستان رقیب یکدیگر بودند، انتخاباتی که به شکست عبدالله و اعتراض او به نتیجه منجر شد، اما در نهایت با تقسیم قدرت میان دو طرف فیصله پیدا کرد.

باری، همین امر در طول دو ماه گذشته باعث گردیده تا حملات جریان ارتجاعی طالبان به مردم ننگون‌بخت افغانستان افزایش پیدا کند و طالبان به بیش از ۲۲۰ شهرستان در نقاط مختلف کشور مسلط بشود که خود این به معنای آن است که بیش از نیمی از خاک افغانستان در اختیار جریان ارتجاعی طالبان قرار دارد و در نیمه دیگر که دولت دست‌نشانده حاکم می‌باشد، دست پائین دارد و تسلطش بر خاک افغانستان کمتر از ۸۰ شهرستان می‌باشد؛ به عبارت دیگر همین شکاف‌های درون حکومت دست‌نشانده در این زمان (همزمان با عقب‌نشینی نیروهای آمریکا و ناتو از افغانستان) باعث گردیده است که با پیشروی نیروهای طالبان در نقاط مختلف افغانستان طی دو ماه گذشته، دست کم ۱۵۰ شهرستان دیگر کشور افغانستان به دست جریان ارتجاعی طالبان سقوط کند و آتش جنگ در افغانستان به اغلب استان‌ها و شهرستان‌ها سرایت کند و لذا به همین دلیل است که در طول دو ماه گذشته سقوط شهرها توسط جریان طالبان کلید واژه خبرهای افغانستان شده است؛ زیرا آتش جنگ در این شرایط به اغلب استان‌ها (ولایت‌ها) و شهرستان‌ها (ولسوالی‌ها) رسیده و به جز چند منطقه، باقی مناطق کشور در دست طالبان می‌باشد و بعضی از آنها هم صحنه درگیری میان نیروهای ارتش و طالبان است و آنچنان این آتش توفنده شده است که «۳۰۰ هزار نیروی ارتش و پلیس دولت افغانستان در برابر ۷۰ هزار نفر نیروی طالبان در حال عقب‌نشینی می‌باشند» و دولت اشرف غنی و عبدالله عبدالله آنقدر ضعیف شده‌اند و ناتوان از مدیریت بحران امنیتی کشور هستند که «دست نیاز به سمت فرماندهان جهادی قومیتی دراز کرده‌اند» و «شمار زیادی از هواداران آنها را در مناطق ازبک‌نشین و تاجیک‌نشین و هزاره‌نشین برای مقابله با حملات طالبان مسلح کرده‌اند» که بدون تردید «این مسلح کردن گروه‌های قومیتی، در آینده شرایط برای یک جنگ داخلی درازمدت در کشور مظلوم افغانستان فراهم می‌سازد، جنگ داخلی که خود یک فاجعه بزرگ برای مردم افغانستان می‌باشد.»

ادامه دارد

## عمودی یا سازمانی» آزمون مستضعفین ایران و

«افقه یا جنبش» نشر مستضعفین ایران

### کدام است؟

است که سرمایه‌داری در کشورهای متروپل به صورت سرمایه‌داری تولیدی و صنعتی توانسته ظهور و بروز نماید؛ و البته همین امر هم باعث آن گردیده است «تا طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی بتوانند در کشورهای متروپل سرمایه‌داری از قرن نوزدهم به صورت اکثریت عظیم مادیت پیدا کنند»؛ اما متاسفانه و شوربختانه «تکوین سرمایه‌داری در کشور ایران صورتی عکس پروسه تکوین سرمایه‌داری در کشورهای متروپل سرمایه‌داری داشته است، به این ترتیب که در کشور ایران روند و پروسه تکوین سرمایه‌داری (از پائین و در عرصه سرمایه‌داری تجاری شکل نگرفت بلکه) برعکس سرمایه‌داری در کشورهای متروپل سرمایه‌داری از بالا به صورت دستوری و حکومتی توسط سرمایه‌های نفتی و رانتی انجام گرفته است.»

یادمان باشد که در طول بیش از یک قرن گذشته که سرمایه‌های نفتی وارد اقتصاد کشور ایران شده است، این سرمایه‌های نفتی (از آغاز الی الان) در جیب حکومت قرار داشته است و همین امر باعث گردیده است که «سرمایه‌های نفتی

یادمان باشد که «علت و دلیل شکست جنبش سیاهکل در بهمن ماه سال ۱۳۴۹ ریشه در همین رویکرد انحرافی آنها داشته است». چراکه هسته اولیه جنبش سیاهکل (که وابسته به گروه جزئی بودند) برعکس گروه مسعود احمدزاده و پرویز پویان، آنها علاوه بر اینکه معتقد به محاصره شهرها از طریق روستاها (در کادر استراتژی مائو در چین بودند) بر جنبش دهقانی تکیه می‌کردند و چنین می‌پنداشتند که با یک جرقه نظامی در روستای سیاهکل می‌توانند جنبش دهقانی در شمال کشور ایران را به حرکت درآورند؛ اما «عرصه میدانی چیزی دیگر به کنشگران فدائی سیاهکل آموخت» و آن این بود که «نه تنها دهقانان روستاهای شمال کشور به حمایت از کنشگران فدائی جنبش سیاهکل نپرداختند، بلکه برعکس دستگیری کنشگران جنبش سیاهکل با حمایت ارتش و نیروهای امنیتی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی توسط همان دهقانان شمال کشور صورت گرفت» که بدون تردید این واکنش دهقانان نسبت به جنبش سیاهکل «مولود همین روحیه فردی دهقانان و مستعد نبودند شرایط ذهنی برای دهقانان ایران جهت ورود به مبارزه طبقاتی رهایی‌بخش خودشان می‌باشد» بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «لازمه مطلق کردن مبارزه طبقاتی در عرصه تبیین استراتژی تغییر در جامعه ایران، تکیه بر مبارزه طبقاتی کارگران در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد» که این امر در یک قرن گذشته «باعث ایجاد پارادوکس‌های متفاوتی برای طرفداران این رویکرد شده است» زیرا «پرو سه تکوین سرمایه‌داری در جامعه ایران، در عرصه مناسبات حاکم تاریخ و روندی بسیار متفاوت از پروسه و روند تکوین سرمایه‌داری در کشورهای متروپل سرمایه‌داری داشته است» که اوج این تفاوت روندی و ساختاری سرمایه‌داری در مغرب زمین با کشور ما در این می‌باشد که «در کشورهای متروپل سرمایه‌داری، بدون استثنا سرمایه از پائین و از فرایند سرمایه‌های تجاری آغاز شده است و پس از سرریز شدن سرمایه‌های تجاری به عرصه‌های تولیدی بوده



در طول یک قرن گذشته علاوه بر اینکه باعث ظهور هیولای استبداد حاکمیت در جامعه ایران شده است، تمرکز سرمایه‌های نفتی در دست حاکمیت سیاسی عامل و بسترساز حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری دستوری و تزریق از بالا بر کشور ایران بشود» و این مهم‌ترین فاکتوری بوده است که تمامی جریان‌های مارکسیستی (معتقد به مبارزه طبقاتی به عنوان ابر مسئله جامعه بزرگ ایران) در طول یک قرن گذشته متوجه آن نشده‌اند و دریافته‌اند به تحلیل آن هم دست پیدا نکرده‌اند و دریافته‌اند که «در مناسبات سرمایه‌داری که توسط حاکمیت با سرمایه‌های رانتی و نفتی به جامعه از بالا تزریق بشود، هرگز و هرگز این مبارزه طبقاتی نمی‌تواند به صورت دینامیک عامل تبیین استراتژی تغییر در جامعه ایران بشود.»

فراموش نکنیم که «تمامی مارکسیست‌های فردی و جریانی در ایران، در تحلیل رفرم ارضی شاه - کندی در سال‌های ۴۱ - ۴۲ تا ۵۷ دچار سردرگمی همه جانبه بودند و حتی یک فرد و یا یک جریان مارکسیستی نتوانست یک تحلیل واقع‌گرایانه از رفرم ارضی شاه - کندی در کشور ایران بدهد.» برای مثال تحلیل حزب توده در این رابطه آن بود که «رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا در موضع عقب‌نشینی در برابر اردوگاه سوسیالیسم مجبور به این رفرم شده است»؛ و جریان‌های دیگر مارکسیستی طرفدار رویکرد چین و مائو «معتقد بودند که پروژه رفرم ارضی شاه - کندی در سال ۴۱ - ۴۲ در راستای مقابله با شورش‌های دهقانی بوده است» و همچنین در اوج این تحلیل‌ها، تحلیل بیژن جزنی بود که با تحلیل سرمایه‌داری ایران به عنوان سرمایه‌داری کمپرادور و وابسته، «سرمایه‌داری حاکم بر کشور ایران را از جنس سرمایه‌داری وارداتی رژیم پهلوی توسط حمایت امپریالیسم آمریکا تحلیل می‌کرد»؛ و لذا در همین رابطه هم بود که بیژن جزنی در عرصه «تبیین استراتژی برای چریک‌های فدائی خلق، با مطلق کردن دیکتاتوری شاه نه تنها عرصه مبارزه طبقاتی را به فراموشی سپرد، بلکه با تکیه بر استراتژی تبلیغی مسلحانه چریک‌گرایانه مدرن

نخبگان (وام گرفته از رژی دبره، کاسترو و چه گوارا) به جای مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری تلاش کرد که مانند لنین نخبه‌های سیاسی ایران در جنگ چریکی جایگزین طبقه کارگر ایران بکند» و البته اوج فاجعه در این رابطه آنجا بود که جریان اپورتونیستی کودتاگران درون سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۴ (در بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک تقی شهرام) برای تبیین جنایت خود در سازمان مجاهدین خلق کوشیدند، در چارچوب «مبارزه طبقاتی به عنوان ابر مسئله ایران، جنایت خودشان در آن سازمان را تئوریزه مارکسیستی بکنند و کودتای خودشان را در سازمان مجاهدین خلق واکنش به استحاله مناسبات سرمایه‌داری و تحول طبقاتی در جامعه ایران تعریف بکنند.» به قول هگل و نقل قول از او توسط کارل مارکس در کتاب «هیجدهم برومر» پروژه جنایت آنها در سازمان مجاهدین خلق دو پرده داشت پرده اول آن «شکل کمدی موضوع بود که می‌خواستند با تبیین تحول مناسبات سرمایه‌داری در جامعه ایران در سال‌های ۵۳ - ۵۴ کودتای خودشان را تئوریزه نمایند» و پرده دوم که همان پرده تراژیک فاجعه بود اینکه «کودتاگران در سازمان مجاهدین خلق جهت آماد کردن بستر تشکیلاتی برای پذیرش کودتای تکوین یافته از بالای خود، کنشگرانی که در سازمان مجاهدین خلق در برابر کودتای آنها مقاومت می‌کردند (از شریف واقفی که در کمیته رهبری سازمان قرار داشت تا کنشگران پائین سازمان که رویکرد مذهبی داشتند) در لوای پرولتریزه کردن، آن‌ها را به کارگری می‌فرستادن، چراکه از نظر آنها تنها تقی شهرام، بهرام آرام، وحید افراخته و محسن خاموشی بودند که خصلت پرولتاریا داشتند و می‌توانستند مبارزه طبقاتی جامعه ایران را به درون تشکیلات مجاهدین خلق بکشانند.»

باری، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که جریان‌هایی که در تعریف «ابر مسئله جامعه ایران در یک قرن گذشته بر مبارزه طبقاتی تکیه می‌کردند» به علت اینکه نمی‌توانستند در ادامه این «مطلق کردن مبارزه طبقاتی در جامعه ایران»



(مانند جوامع متروپل سرمایه‌داری زمان مارکس و انگلس در نیمه دوم قرن نوزدهم) «مبارزه طبقاتی را به عرصه مبارزه طبقه کارگر و طبقه بورژوازی ایران منحصر و محدود بکنند»، محدود و منحصر کردن مبارزه طبقاتی در جامعه ایران به مبارزه طبقه کارگر ایران و طبقه سرمایه‌دار حاکم، در فرایند پسا رفرم ارضی شاه - کندی (از سال ۴۲ تا سال ۵۷) که سرمایه‌داری به عنوان یک مناسبات فراگیر بر جامعه ایران حاکم شد «این رویکرد آنها تنها فونکسیون‌هایی که برای طبقه کارگر ایران به همراه داشت، قرار دادن طبقه کارگر ایران در جایگاه سکتاریست نسبت به حامیان طبقاتی آنها از طبقه متوسط شهری تا حاشیه‌نشینان و زحمتکشان روستائی بود.»

همان سکتاریستی که باعث گردید تا در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ که با پیشتازی طبقه متوسط شهری مادیت پیدا کرد، «طبقه کارگر ایران حتی در نقطه اوج اعتلای خود یعنی شروع اعتصابات کارگری در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران، جنبش کارگری ایران دنباله‌رو جنبش ضد استبدادی طبقه متوسط شهری شد» و همین «دنباله‌روی طبقه کارگر ایران از طبقه متوسط شهری در پروسه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بود که در سال ۵۷ شرایط برای موج‌سواری خمینی و حواریون او و مسلط کردن گفتمان ارتجاعی استبداد ولایت فقیه‌اش و در نهایت انتقال قدرت سیاسی از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به خمینی و حواریون روحانیت حوزه‌های فقه‌اش و باعث فراهم شدن شرایط برای تکوین هیولای رژیم مطلقه فقه‌اش بر مردم نگون‌بخت ایران بشود.»

به بیان دیگر می‌توان داورى کرد که «منحصر کردن ابر مسئله جامعه ایران (توسط جریان‌های مارکسیستی) به مبارزه طبقاتی و محدود کردن مبارزه طبقاتی به مبارزه طبقه کارگر ایران و طبقه سرمایه‌دار تنها دستاوردی که داشته است، اینکه منهای بسترسازی برای سکتاریست طبقه کارگر ایران، باعث جایگزینی حرکت نخبگان سیاسی (در چارچوب رویکرد حزب - دولت‌لنینیستی) به

جای طبقه کارگر ایران بوده است». همان فاجعه‌ای که در قرن بیستم و در فرایند پسا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ باعث شکست تمامی انقلابات رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی شد که پس از پیروزی بر دشمن امپریالیستی خود توسط رویکرد حزب - دولت‌لنینیستی به دنبال دستیابی به سوسیالیسم اقتصادی - اجتماعی و حتی سوسیالیسم سیاسی بودند.

نباید فراموش کنیم که «مطلق کردن مبارزه طبقاتی بین دو طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار در جوامعی که سرمایه‌داری نتوانسته طبقه کارگر را به اکثریت عظیم تبدیل کند و طبقه متوسط شهری در این جوامع نسبت به طبقه کارگر دارای برتری کمی می‌باشند، این امر سبب می‌گردد تا برای طبقه متوسط شهری (که در جامعه ایران به صورت مشخص از سال ۵۵ الی الان به لحاظ کمی و گستردگی و سواد و امکانات سازمان‌یابی و پتانسیل مبارزاتی آزادی‌خواهانه از مجموعه دو طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار ایران بیشتر می‌باشند) در این مبارزه طبقاتی به لحاظ تئوریک و نظری جائی تعریف نشود»؛ و اصلاً «خرده بورژوازی و یا طبقه متوسط شهری در دیسکورس این‌ها به عنوان یک فحش مطرح بشود». البته منهای طبقه متوسط شهری در چارچوب رویکرد آنها «طبقه عظیم حاشیه‌نشینان شهری (که حتی طبق آمار مراکز آماری خود رژیم مطلقه فقه‌اش حاکم جمعیت آنها بیش از ۲۵ میلیون نفر در جامعه امروز ایران می‌باشد و نزدیک به دو برابر جمعیت ۱۳ میلیون نفری کارگران ایران جمعیت دارند) هم نادیده گرفته می‌شوند.»

بدین خاطر آنقدر در این رابطه برای طرفداران مطلق کردن مبارزه طبقاتی در جامعه ایران قافیه تنگ شده است که (در فرایند پسا فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی و شکست سوسیالیسم دولتی و مارکسیسم حزب - دولت‌لنینیستی و مائوئیستی و رژی دبره‌ای در قرن بیست و یکم) حتی برعکس رویکرد کارل مارکس و فردریک انگلس آن‌ها به «بازتعریف از ترم کارگر هم پرداخته‌اند و کارگر را به جای پرولتاریای

صنعتی (مورد اعتقاد کارل مارکس) به تمامی افرادی که جهت تأمین معیشت خودشان مجبور به فروش نیروی کار خود در بازار سرمایه‌داری می‌باشند، تعمیم داده‌اند» ولی با همه این احوال، این بازتعریف از ترم کارگر هم نتوانسته است که «بحران تئوریک و نظری طرفداران مطلق کردن مبارزه طبقاتی به عنوان ابر مسئله جامعه ایران حل بکند». البته عقیم و سترون بودن این رویکرد تنها محدود به تبیین استراتژی تغییر در جامعه بزرگ ایران نمی‌شود، بلکه حتی در تحلیل مسائل سیاسی کشور و منطقه هم این رویکرد باز عقیم و سترون می‌باشد. برای نمونه هیچکدام از جریان‌های مارکسیستی که با مطلق کردن مبارزه طبقاتی، ابر مسئله جامعه ایران را تعریف می‌کنند، نتوانستند در این چارچوب در باره «عظیم‌ترین مسئله سیاسی منطقه خاورمیانه در سال‌های اخیر که ظهور جریان داعش بود کوچکترین تحلیل سیاسی طبقاتی ارائه بدهند.»

باری، اگر در ادامه مطالب فوق، «ابر مسئله جامعه ایران در یک قرن گذشته (به جای استبداد صرف و یا استعمار و امپریالیسم صرف و به جای مبارزه طبقاتی صرف) توسط تضاد سنت و مدرنیته تعریف بکنیم»، در این رابطه هم مانند موارد فوق «دچار یک سلسله پارادوکس‌های نظری و عملی می‌شویم». یادمان باشد که در طول یک قرن اخیر (به خصوص در فرایند پسا شکست ایران در جنگ‌های با روس در دوران فتحعلی شاه قاجار) «بسیاری از نظریه‌پردازان و صاحب نظران ایرانی از عباس میرزا، قائم مقام فراهانی، میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میرزا ملکم خان، طالبوف و تقی زاده گرفته تا صادق هدایت، احمد کسروی، جلال آل احمد، حسین نصر و داریوش شایگان ابر مسئله جامعه ایران را در کادر تضاد سنت و مدرنیته تعریف می‌کردند» البته با دو موضع کاملاً متفاوت، به این ترتیب که عده‌ای از آنها با «حمایت از مدرنیته، سنت را به چالش می‌کشیدند» و عده‌ای دیگر با «حمایت از سنت، مدرنیته را به چالش می‌کشیدند»؛ به عبارت دیگر عده‌ای در دفاع از مدرنیته ابر مسئله جامعه

ایران تضاد بین سنت و مدرنیته تحلیل می‌کردند و بعضی دیگر در مقابل آنها (مانند جلال آل احمد و حسین نصر و داریوش شایگان و غیره) با حمایت از سنت، ابر مسئله جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در بیش از یک قرن گذشته در بستر همین تضاد سنت و مدرنیته تعریف می‌کردند. آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که افرادی مثل جلال آل احمد و حسین نصر که در جنگ بین سنت و مدرنیته مخالف مدرنیته هستند و از سنت دفاع می‌کنند، بر این باورند که «تنها با حمایت نظری و عملی از سنت است که می‌توان با مدرنیته مقابله کرد» برعکس رویکرد تقی زاده و کسروی که معتقد بودند که «تنها توسط مدرنیته است که می‌توان با سنت در جامعه ایران مقابله کرد.»

بر این مطلب بیافزائیم که تفاوت این دو دسته در این است که «دسته اول ابر مسئله ایران را سنت می‌دانند و بر این باور هستند که تنها با حمایت از مدرنیته در ابعاد مختلف (مدرنیته ابزاری، مدرنیته سیاسی، مدرنیته فرهنگی و مدرنیته اجتماعی) آن است که می‌توان با سنت مبارزه کرد»؛ اما دسته دوم مانند جلال آل احمد بر این باور بودند که «ابر مسئله جامعه ایران مدرنیته است و تنها با حمایت نظری و عملی و فرهنگی از سنت است که می‌توانیم به مقابله با مدرنیته در جامعه ایران پرداخت»، بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که پارادوکس‌هایی که در رویکردهای متفاوت مطلق کردن تضاد بین سنت و مدرنیته به عنوان ابر مسئله جامعه ایران در یک قرن اخیر وجود دارد، عبارتند از:  $\diamond$

ادامه دارد

# جنبش‌های خودجوش، خودسازمانده، خودرهبر و دینامیک

در سه فرایند حرکت‌های اجتماعی در سه دهه گذشته (از ۱۳۷۱ تا به امروز)،

«چگونه از دیالکتیک حرکت‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران حاصل شده‌اند؟»

یک - پایه اجتماعی کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی - اجتماعی توده‌های محروم و مستضعف و فرودست شهری بودند. منظور از «مستضعفین در اینجا (در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۵ سال گذشته از سال ۵۵ الی الان) اشاره به آن گروه‌های اجتماعی است که چیزی برای از دست دادن ندارند و قادرند هزینه ریسک دست زدن به آتش مبارزه با رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را بپذیرند.»

دو - حرکت کنش‌گران فرایند اول حرکت‌های اجتماعی در ۶ سال (۷۰ تا ۷۶) «فاقد استراتژی، تاکتیک و برنامه مطالباتی روشن بوده است و فقط برای آن اعتراض می‌کردند که در برابر آن همه فشارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تحمیلی توسط رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نمی‌توانستند اعتراض نکنند.»

سه - از آنجائیکه «عامل به حرکت درآوردن کنش‌گران حرکت‌های اجتماعی شرایط عینی و فشار فقر و فلاکت بوده است، همین امر باعث شده بود که هویت طبقاتی بین کنش‌گران و گروه‌های اجتماعی مربوطه غیر شفاف باشد.»

چهار - در طول ۶ سال فرایند اول «طبقه متوسط شهری در این حرکت‌های اجتماعی دینامیک و اعتراضی غایب بودند، هر چند که طبقه

الف - در یک تقسیم‌بندی کلی پروسه تاریخی حرکت‌های اجتماعی جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین را از اوایل دهه ۷۰ تا امروز (در طول سه دهه گذشته) را می‌توانیم به سه فرایند بزرگ تقسیم نمائیم که عبارتند از:

فرایند اول: یعنی فرایند قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ که مدت ۶ سال طول کشید.

فرایند دوم: یعنی از دوم خرداد ۷۶ تا تابستان ۹۶ که مدت ۲۰ سال طول کشید.

فرایند سوم: از تابستان ۹۶ الی الان که مدت ۴ سال طول کشیده است و البته این روند هم ادامه دارد.

ب - در خصوص شش سال فرایند اول آنچه که بیش از همه باید به آن توجه و تاکید بشود اینک:

اولاً در این فرایند «تمامی حرکت‌های اجتماعی، صنفی، سیاسی، اجتماعی و مدنی دینامیک تکوین یافته از پائین، صورت حرکت‌های اجتماعی پراکنده داشته‌اند» و در طول ۶ سال فوق خیزشی ملی (مثل خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) و یا جنبش‌های بزرگ دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر، مثل جنبش‌های دینامیک امروز جامعه ایران شکل نگرفتند؛ که البته بزرگترین و مهمترین آن حرکت‌های اجتماعی شش سال فرایند اول، همان حرکت‌های اجتماعی اعتراضی در ۱۰ شهر کشور (مشهد، اصفهان، شیراز، زاهدان، زنجان، ارومیه، اراک، مبارکه، قزوین، اسلامشهر) بوده است که برای فهم عمق جوهر اعتراضی این حرکت‌های اجتماعی شش سال فرایند اول تنها کافی است که بدانیم در حرکت اجتماعی اعتراضی مشهد که در این فرایند شش ساله صورت گرفت، «طلبه‌های کوی طلاب مشهد به همراه مردم معترض مشهد در طول ۲ ساعت بیش از ۲ کیلومتر به آتش کشیدند» و البته به همین صورت در بقیه شهرهای فوق اعتراض حرکت‌های اجتماعی دینامیک پراکنده ادامه پیدا کرد.

ج - مشخصه حرکت‌های اعتراضی اجتماعی شش سال فرایند اول عبارت بودند از:

کارگر هم حضوری سازمان یافته و نهادینه شده در این حرکت‌های اعتراضی شش ساله نداشتند.»

پنج - «محرومیت، فقر و تبعیض‌های طبقاتی و اجتماعی همراه با سقوط ناگهانی سطح زندگی کنش‌گران و شوک ناشی از اجرای سیاست‌های نئولیبرالیستی و تعدیل اقتصادی دولت‌های پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی شاه‌فکر اصلی به حرکت درآمدن آن کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی فرایند اول بودند.»

شش - اگر چه جوهر اولیه حرکت‌های اعتراضی - اجتماعی شش سال فرایند اول به صورت سلبی (نه ایجابی) در شکل مطالبات معیشتی و عصیان در برابر فقر و فلاکت مادیت پیدا کرده بود، اما «به سرعت این حرکت‌های اجتماعی بار سیاسی پیدا می‌کردند و رادیکالیزه می‌شدند و به سرعت مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش می‌کشیدند.»

هفت - بسیج کنش‌گران در این حرکت‌های اجتماعی صورت خودجوش و تکوین یافته از پائین و بدون برنامه‌ریزی قبلی صورت می‌گرفتند و آنچه که باعث می‌گردید تا اجزای متمایز و منفرد کنش‌گران حول خود کریستالیزه کند و به هم پیوند بدهد، شرایط عینی زندگی یا فقر و فلاکت مشترک آنها بوده است.

هشت - احزاب سیاسی و نهادهای صنفی و تشکل‌های مدنی نقشی در بسیج و راهبری و هدایت‌گری حرکت‌های اجتماعی شش سال فرایند اول نداشتند و بدین ترتیب بوده است که «تشکل‌های کارگری و معلمان و دانشجویان و غیره از این حرکت‌های اجتماعی اعتراضی شش ساله فرایند اول حمایت نکرده‌اند.»

نه - «جغرافیای این حرکت‌های اجتماعی شش ساله فرایند اول، عمدتاً حاشیه‌های شهرها و کلان‌شهرها و شهرهای اقماری بودند.»

ده - به علت «عاملیت فقر فلاکت در تکوین آن حرکت‌های اجتماعی دینامیک (فرایند شش ساله اول) آن حرکت‌ها از پتانسیل بالائی برای توسل به خشونت و ورود به آنتاگونیست برخوردار بودند.»

د - در فرایند دوم که از «خرداد ۷۶ تا تابستان ۹۶ به

مدت دو دهه طول کشیدند». شرایط نوینی بر پروسس حرکت‌های اجتماعی و خیزش‌ها و جنبش‌های دینامیک و غیر دینامیک حاکم گردید که در اینجا می‌توانیم خودویژگی‌های فرایند دوم را اینچنین فرموله نمائیم:

اول - ظهور «جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی» بود که به عنوان سلسله‌جنبان فرایند دوم بود (و همچنین عامل جدائی فرایند دوم از فرایند شش ساله اول گردید) که البته جنبشی غیر دینامیک و تکوین یافته از بالا توسط جناح‌های درون حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بودند و دارای رهبری کاریزمائی و معتقد به مشارکت در قدرت و شعار اصلاحات سیاسی و استراتژی و تاکتیک تکیه بر صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای و فشار از پائین جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی (در بستر تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درون حکومتی) از بالا بودند.

پر واضح است که همین خودویژگی‌های جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی باعث گردید تا شرایط نوینی بر حرکت‌های اجتماعی و خیزش‌ها و جنبش‌های دینامیک جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران، در طول دو دهه فرایند دوم حاکم بشود چراکه با ظهور پروسه غیر دینامیک جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی تحت هژمونی سید محمد خاتمی «طبقه متوسط شهری (به همراه جنبش دانشجویی بازتولید شده پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹) برای اولین بار در طول حیات رژیم مطلقه فقهاتی در مبارزه و حرکت اعتراضی با این رژیم با شعار اصلاحات سیاسی وارد کارزار سیاسی و جنبشی غیر دینامیک شدند» و همین ورود طبقه متوسط شهری به عرصه حرکت‌های اجتماعی در فرایند ۲۰ ساله (از خرداد ۷۶ تا تابستان ۹۶) و تکیه طبقه متوسط شهری و جنبش دانشجویی بازتولید شده بر جنبش غیر دینامیک اصلاح‌طلبان حکومتی شرایطی به وجود آورد که خودویژگی‌های آن عبارت بودند از اینکه:

اولاً در فرایند دوم «جنبش از بالا بر حرکت‌های اجتماعی دینامیک تکوین یافته از پائین فرایند شش ساله اول غلبه کرد.»

ثانیاً برعکس فرایند اول در این مرحله حرکت‌های

اجتماعی دارای «رهبری و سازماندهی از بالا بودند». ثالثاً این جنبش غیر دینامیک حکومتی دارای «گفتمان اصلاح‌طلبی (از طریق مشارکت در قدرت یا اصلاح طلبی از درون نظام توسط خود جناح‌های حکومتی) بودند که برای دو دهه (از سال ۷۶ تا ۹۶) به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران درآمد.»

رابعاً اگرچه طبقه متوسط شهری به همراه جنبش دانشجویی، کنش‌گران پائینی این جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی تشکیل می‌دادند ولی برعکس فرایند شش سال اول (که با غیبت طبقه متوسط شهری و جنبش دانشجویی حاشیه‌نشینان شهری و شهرهای حاشیه ایران به عنوان کنش‌گران آن بودند) در «فرایند دوم نه از حاشیه‌نشینان خبری بود و نه از طبقه کارگر ایران، در نتیجه بازی‌گردان واقعی این مرحله طبقه متوسط شهری و جنبش دانشجویی بودند» و لذا به همین دلیل بود که «اصلاح‌طلبان حکومتی (در انتخابات دولت هفتم در دوم خرداد ۱۳۷۶) در رقابت انتخاباتی با اکبر ناطق نوری (به عنوان کاندیدای شش دانگ حزب پادگانی خامنه‌ای) توانستند، با تکیه بر همین طبقه متوسط شهری و جنبش دانشجویی گوی سبقت را از رقیب بزرگ خود (که حزب پادگانی خامنه‌ای با تمام قوا از او دفاع می‌کردند) برابیند و سید محمد خاتمی با رأی بسیار بالائی وارد ساختمان پاستور بکنند» و البته از بعد تصاحب قوه مجریه در دوم خرداد ۷۶ بود که جناح اطلاع‌طلبان حکومتی توانستند با تکیه بر همین طبقه متوسط شهری و جنبش دانشجویی مجلس ششم و یا قوه مقننه را هم در دست بگیرند.

دوم - آنچه در فرایند دوم پس از نهادینه شدن قدرت اصلاح‌طلبان حکومتی در جامعه ایران ظهور کرد و باعث گردید «تا جنبش غیر دینامیک اصلاح‌طلبان حکومتی توسط آنها به چالش کشیده شود موضوع قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی بود». چراکه این قیام فصل نوینی در پروسه حرکت اصلاح‌طلبان حکومتی به وجود آورد؛ که برای فهم این مهم باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً در قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی (که دانشجویان تهران و تبریز کنش‌گران اصلی آن بودند) «کل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در رأس آن هسته

سخت این رژیم یعنی خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش به چالش کشیده شد.»

ثانیاً «برعکس جنبش غیر دینامیک اصلاح‌طلبان حکومتی (که جنبشی تکوین یافته از بالا بودند) در قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی پروسه‌ای تکوین یافته از پائین بودند.»

ثالثاً برای جنبش غیر دینامیک اصلاح‌طلبان حکومتی در فرایند قبل از ورود به ساختمان پاستور، «جنبش دانشجویی تنها تشکیلات فراگیر و سراسری بودند که می‌توانستند بر آن تکیه کنند» یادآوری می‌کنیم که تشکیلات حکومتی روحانیون تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها و شیخ مهدی کروبی و سید محمد خاتمی برعکس تشکیلات جنبش دانشجویی «حداکثر از تشکیلات سنتی حوزه‌ای و حکومتی برخوردار بودند و اصلاً پتانسیل سازماندهی اجتماعی جهت بسیج نیروهای اجتماعی خود در طبقه متوسط شهری نداشتند». بدین خاطر در این رابطه بود که در فرایند پیشا سوار شدن بر قدرت اجرائی کشور، جنبش دانشجویی برای اصلاح‌طلبان حکومتی جایگاه مهمترین اهرم جهت بسیج پایگاه‌ها اجتماعی آنها یعنی طبقه متوسط شهری داشتند. البته اضافه کنیم که با کسب قوه مجریه تحت هژمونی سید محمد خاتمی، رفته رفته اصلاح‌طلبان حکومتی توانستند «توسط حزب‌سازی از بالا مثل حزب مشارکت و غیره کنش‌گران نخبه خودشان را در این احزاب سازماندهی کنند». طبیعی بود که «به موازات سازماندهی نیروهای خودشان در قالب این احزاب رفته رفته نیاز اصلاح‌طلبان حکومتی به جنبش دانشجویی کمتر می‌شد» و به جز زمان رأی‌گیری‌ها برای «پر کردن صندوق‌های رأی و تغییر توازن قوا با حزب پادگانی خامنه‌ای دیگر نیازی به جنبش دانشجویی نداشتند.»

ادامه دارد

و جنگ‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه و سرکوب‌گرایانه و دخالت‌های سیاسی و نظامی در داخل و کشورهای منطقه و نفی شعار مرگ بر اسرائیل و مرگ بر آمریکا حتی برای یک ماه هم نمی‌تواند موجودیت به چالش کشیده شده و در حال فروپاشی خود را توسط سرنیزه و سرکوب و تیغ و داغ و درفش و حاتم بخشی دلارهای نفتی مردم نگون‌بخت ایران بازتولید مجدد کند» لذا از همین رو بوده است که خمینی از همان آغاز سناریوی از پیش طراحی شده اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ یعنی کمتر از یک سال بعد از انقلاب ضد استبدادی ۵۷مردم نگون‌بخت ایران، توسط موسوی خوئینی‌ها و جریان دست‌ساز دانشجویان پیرو خط امام) به عنوان انقلاب دوم و کودتای فرهنگی بهار ۵۹ (که نظریه‌پرداز آن حسین حاج فرج معروف به عبدالکریم سروش بود) به عنوان انقلاب تعهد بر تخصص و جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث صدام حسین به عنوان دفاع مقدس و جنگ اسلام بر کفر و سرکوب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی (محصول انقلاب ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در دهه ۶۰) به عنوان جنگ اسلام با نفاق تعریف کرد. باز در همین رابطه بود که خمینی جنگ ۸ ساله (با حزب بعث عراق) به عنوان نعمت خدا دادی تعریف می‌کرد و با هرگونه شعار و حرکت داخلی جهت پایان دادن به

۶۰- آیا سند همکاری جامع ۲۵ ساله دولت چین با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه استراتژی «چرخش به آسیا بیدن» (توسط انتقال مرکز بحران استراتژی امپریالیسم آمریکا از خاورمیانه به آسیای جنوب شرقی) و یا استراتژی «چرخش به پاسیفیک دولت بیدن» و ابتکار «کمر بند - راه» یا استراتژی «راه جدید ابریشمی جین پینگ» (رهبر کنونی چین) می‌تواند دامنه تنش‌های امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (برعکس دوران دولت ترامپ که مرکز بحران استراتژی امپریالیسم آمریکا از آسیای جنوب شرقی و روسیه به خاورمیانه انتقال داده بود) کاهش بدهد؟

فراموش نکنیم که فهم جوهر سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله دولت چین با رژیم مطلقه حاکم (در این شرایط خودویژه جهان سرمایه‌داری و جنگ تجاری ابر قدرت‌های امپریالیستی حاکم و در رأس آنها جنگ امپریالیستی تجاری بین دو ابر قدرت چین و آمریکا) بدون فهم و تحلیل از استراتژی چرخش به آسیا و یا استراتژی چرخش به پاسیفیک دولت بیدن (و انتقال مرکز بحران استراتژی امپریالیسم آمریکا از خاورمیانه به آسیای جنوب شرقی) غیر ممکن می‌باشد.

یادمان باشد که هشی جین پینگ رهبر کنونی چین یکی از طرفداران شناخته شده خطی است که سه دهه پیش در دوره رهبری تنگ شیائوپنگ طراحی شده است و مطابق آن (برعکس استراتژی سه جهانی مائو در چین) «خودداری چین از موضع‌گیری تعرضی و هژمونی‌طلبانه در عرصه بین‌المللی یکی از محورهای اصلی آن می‌باشد» و بدین ترتیب در همین رابطه بوده است که در ۸ ژوئیه ۲۰۲۰ وانگ یی وزیر خارجه چین اعلام کرد که: «چین نمی‌خواهد و نمی‌تواند به یک آمریکای دیگر تبدیل بشود». بر این مطلب بیافزائیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال حیات سیاسی خود (از آغاز الی الان) توسط استراتژی «جنگ، جنگ تا پیروزی» یا «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» خمینی (مطابق استراتژی جنگ‌های رهائی‌بخش مائو) (برعکس استراتژی تنگ شیائوپنگ و یا شی جین پینگ) هم خمینی و هم حزب پادگانی خامنه‌ای، حیات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در موضع‌گیری تعرضی در عرصه منطقه و جنگ داخلی و جنگ‌های منطقه‌ای (از عراق تا سوریه و یمن و لبنان و غیره) و تضادها و تعرض‌های سیاسی بین‌المللی تعریف کرده‌اند و بدون تردید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (آنچنانکه در طول ۴۲ ساله حیات سیاه خود بر مردم نگون‌بخت ایران نشان داده است) با «تعطیلی استراتژی تعرض

آن مخالفت می‌کرد و دیدیم که تا زمانیکه این جنگ «موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را (در بهار و تابستان سال ۶۷) به چالش نکشید، خمینی حاضر به نوشیدن جام زهر آتش بس نشد.»

باری، بدین ترتیب است که باید داوری کنیم که «همه و همه این‌ها در تحلیل نهائی مولود و سنتز همین استراتژی تعرضی و جنگ‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه و دخالت سیاسی و نظامی (از آغاز الی الان) خمینی و در ادامه آن خامنه‌ای می‌باشد» که بی‌شک تا پایان عمر این رژیم مطلقه فقهاتی ادامه پیدا خواهد کرد؛ و قطعاً در صورت ادامه حیات این رژیم، «این سیاست تعرضی و جنگ‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه سیاسی و نظامی و منطقه‌ای توسط رهبرهای بعد از حزب پادگانی خامنه‌ای هم ادامه پیدا خواهد کرد» و توسط همین استراتژی تعرضی و هژمونی‌طلبانه و جنگ‌طلبانه رژیم مطلقه فقهاتی (اعم از خمینی و خامنه‌ای و بعد از آن) خواهد بود که «پروژه‌های ویران‌گر قمار هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و تشکیل ارتش منطقه‌ای تحت عنوان سپاه قدس و غیره رژیم مطلقه فقهاتی قابل تفسیر و تحلیل می‌باشد.»

۶۱- چرا سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله دولت چین با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را «باید در راستای تلاش رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای بازتولید مشروعیت و موجودیت و مقبولیت از دست رفته و به چالش کشیده شده داخل کشور تحلیل کنیم؟» در این رابطه:

اولاً باید عنایت داشته باشیم که معنای این سؤال این نیست که سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله دولت چین با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «دارای فونکسیون جلب حمایت دولت چین در عرصه سیاست خارجی رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌باشد.»

ثانیاً باید توجه داشته باشیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط این سند «به دنبال منافع رژیم می‌باشد نه منافع مردم نگون‌بخت ایران.»

ثالثاً باید بدانیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله با دولت چین «ضدیت با آمریکا و هژمونی سیاسی و نظامی این رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه را به عنوان شرط دوام حکمرانی خودش در داخل کشور تعریف می‌کند» و

بدون تردید در این رابطه «اولویت اصلی رژیم مطلقه فقهاتی در اجرای سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله با دولت چین، در مصلحت نظام تعریف می‌باشد، نه منافع مردم نگون‌بخت ایران.»

رباعاً اگر چه در طول چهار دهه گذشته عمر این رژیم (برعکس رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) «به علت جوهر هژمونی طلبانه‌اش» این رژیم مطلقه فقهاتی «به صورت مستقیم و عریان به قدرتهای خارجی وابستگی تمام عیار سیاسی نداشته است»، توسط سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله با دولت چین نشان می‌دهد که «هزینه ویرانی‌های هولناکی که این رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول چهار دهه گذشته بر مردم نگون‌بخت ایران تحمیل کرده است، حتی از هزینه اشغال نظامی خارجی هم بیشتر می‌باشد.»

خامساً این سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله بین دولت چین و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان می‌دهد که «استقلال هر کشوری قبل از همه با حاکمیت مردمان کشور در تعیین سرنوشت خودشان به صورت دموکراتیک تعریف می‌شود، نه با وابستگی و عدم وابستگی صرف سیاسی رژیم‌های حاکم با قدرتهای خارجی.»

یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بیش از چهار دهه گذشته عمر این رژیم «بیش از هر چیز حق حاکمیت مردم ایران برای تعیین سرنوشت خودشان به چالش کشیده است» و این چالش از سال ۵۷ با شعار: «حق مشروع و ولایتی خمینی» (در انتخاب نخست‌وزیری بازرگان در بهمن ۵۷) شروع شد و با شعار: «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه کلمه کمتر» خمینی (در انتخابات ۱۲ فروردین ۵۸ رژیم) ادامه پیدا کرد و با شعار: «اوجب الواجبات حفظ رژیم مطلقه فقهاتی خمینی» به اوج خود رسید.

سادساً امضای سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با دولت چین توسط دو وزیر خارجه این دو رژیم اقتدارگرایی و توتالیتر چین و ایران نشان می‌دهد که اگر مردم نگون‌بخت ایران بتوانند به حق تعیین سرنوشت‌شان دست پیدا کنند، خواهند توانست «در باره همه مسائل سیاست داخلی و خارجی کشورشان هم تصمیم‌گیری کنند» و به جای

شعار تو خالی: «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی خمینی» (که در تحلیل نهائی «با رویکرد نظامی‌گری و هژمونی طلبانه و دخالت‌گرایانه خمینی، جوهری جز وابستگی بیشتر به قدرت‌های خارجی اعم از شرق و غرب نداشته است»)، با پاگرفتن حاکمیت مردم ایران برای تعیین سرنوشت‌شان «می‌تواند ظرفیت آنها را برای محکم‌تر کردن پیوندها و هم‌بستگی‌شان با همسایگان (برعکس رویکرد خمینی) و دیگر جوامع بشری در جهان قوی و محکم‌تر بکند.»

سابقاً به یاد داشته باشیم که کشور ایران یکی از حساس‌ترین گره‌گاه‌های ژئوپولیتیکی جهان در منطقه خاورمیانه و منطقه خلیج فارس و آسیای مرکزی می‌باشد که بدون تردید همین «حساسیت ژئوپولیتیکی کشور ایران می‌تواند (اگر مردم ایران بتوانند به حق تعیین سرنوشت خودشان به صورت دموکراتیک دست پیدا کنند) کشور ایران را به یکی از شکوفاترین کانون‌های تمدنی جوامع امروز بشر تبدیل نماید.»

۶۲ - چرا سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با دولت چین، «مهم‌ترین سندی می‌باشد که در طول بیش از چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این رژیم با کشورهای خارجی به امضاء رسانده است؟» در پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً ما در چه چارچوبی می‌خواهیم سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی با دولت چین بررسی نمائیم؟ چارچوب اقتصادی صرف؟ یا چارچوب سیاسی صرف؟ و یا چارچوب سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی و غیره. بدون تردید بررسی با زوایای مختلف فوق حاصل متفاوتی در داوری ما خواهد داشت.

ثانیاً همین جوهر سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی سند همکاری‌های ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی با دولت چین باعث گردیده است که «مفاد این سند انتشار علنی پیدا نکند» و بدین خاطر هنوز «مفاد آن حتی برای نهادهای تصمیم‌گیرنده رژیم مطلقه فقهاتی هم علنی نشده است» به بیان دیگر می‌توان داوری کرد که تا این زمان مفاد این قرارداد انتشار

پیدا نکرده است؛ و بدین خاطر آنچه که از مفاد علنی شده این سند می‌توان فهمید اینکه، این «سند بیش از آنکه یک قرارداد باشد، یک نقشه راه و نوعی توافقنامه می‌باشد.»

ثالثاً هنوز چیزی که بشود به آن استناد همه جانبه کرد منتشر نشده است، اگر چه به صورت غیر رسمی از طریق منابع خارجی یک سری اطلاعات منتشر شده است، اما از آنجائیکه مقامات رژیم مطلقه فقهاتی آنها را تکذیب کرده‌اند، نمی‌توان به صورت یقینی بر آنها تکیه کرد.

رابعاً مهم‌ترین موضوع این سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله دولت چین با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «سرمایه‌گذاری عظیم ۴۰۰ میلیارد دلاری چین در عرصه‌های مختلف نفت، گاز، پتروشیمی، نظامی و امنیتی تا گردش‌گری و خطوط ارتباطی زمینی و ریلی و دریائی می‌باشد.»

خامساً آنچه تا اینجا از مفاد این سند همکاری بین رژیم مطلقه فقهاتی و دولت چین برای ما قابل فهم است اینکه «سرمایه‌گذاری ۴۰۰ میلیارد دلاری کشور چین در کشور ایران در وحله اول در راستای منافع اقتصادی کشور چین می‌باشد» یعنی چون کشور چین نیاز به نفت و گاز و مواد معدنی و خطوط ارتباطی برای تجارت کشورش دارد، در این رابطه سرمایه‌گذاری می‌کند.

سادساً «توسعه همکاری سیاسی و نظامی و امنیتی مطرح شده در سند همکاری‌های جامع ۲۵ ساله بین رژیم مطلقه فقهاتی و دولت چین هم باید در راستای تضمین امنیتی همان منافع اقتصادی - سیاسی دولت چین تحلیل بکنیم نه برعکس.»

سابعاً یادمان باشد که از ۴۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری آینده چین در کشور ایران مطابق مفاد این سند همکاری‌های جامع ۲۵ «حدود ۲۸۰ میلیارد دلار آن تنها در عرصه نفت و گاز و معادن سرمایه‌گذاری می‌شود که خود این امر نشان دهنده آن است که اولویت اول چین در این سند تأمین انرژی و مواد معدنی ارزان برای اقتصادش می‌باشد.»

پایان



# سوره قصص تبیین کننده «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر

حال تو خواهد شد. پس ابلیس گفت تا قیامت مرا زنده بدار. پس خداوند گفت تا قیامت تو زنده‌ای. پس ابلیس گفت به عزتت همه بندگان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلصت» (سوره ص - آیات ۷۱ تا ۸۳).

ع - نکته مهمی که در تفسیر سوره قصص باید به آن عنایت ویژه‌ای بشود اینکه در قرآن در زمان طرح اصول و قوانین عام و کلی آیات مربوط به این اصول و قوانین کلی همیشه به همراه «آیات مقید» جهت طرح مصداق برای آن قانون و اصل کلی مطرح می‌شود؛ به عبارت دیگر از آنجائیکه قرآن نمی‌خواهد طرح این اصول و قوانین کلی صورت ذهنی و مجرد و انتزاعی داشته باشد، همیشه به همراه «آیات مطلق» و کلی، «آیات مقید» و مشخص جهت طرح واقعیت و مصداق مطرح می‌کند. برای نمونه در همین سوره قصص هنگامیکه قرآن در آیه ۵ این سوره با بیان «وَوَرِّدُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» - اراده ما بر تمام مستضعفین زمین و تاریخ بر آن قرار دارد که آنها را پیشوا و وارث زمین و جهان و تاریخ بکنیم»، به طرح یک اصل کلی در جهان و تاریخ که همان وراثت و امامت مستضعفین بر جهان و تاریخ می‌باشد و به تعریف مستضعفین به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ می‌پردازد، در

باری، «استکبار» در آیات فوق «استکبار اخلاقی» می‌باشد، نه «استکبار اجتماعی» لذا به همین دلیل است که آنچنانکه در آیات فوق مشهود می‌باشد، «در استکبار اخلاقی، استکبار جنبه ضد انسانی و ضد حقیقت دارد»، «برعکس استکبار سه مؤلفه‌ای اجتماعی که استکبار جنبه گروهی و اجتماعی و طبقاتی دارد». قرآن در آیات فوق می‌خواهد بگوید که او با اینکه پی در پی فکر می‌کرد در نهایت گفت که این شعر است یا چیز دیگر و آخرش به دلیل اینکه استکبار کرد و نخواست در مقابل حقیقت خضوع کند و خواست یک حرفی زده باشد، گفت قرآن جادو و سحری بیش نیست. همچنین در آیه ۷۵ - سوره ص هم که در باره شیطان است، باز در مورد «شیطان هم استکبار اخلاقی می‌باشد، نه استکبار اجتماعی». بر این مطلب اضافه کنیم که «موضوع شیطان در قرآن در چارچوب فلسفه خلقت می‌باشد نه فلسفه اجتماعی و فلسفه تاریخ». در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا «داستان شیطان و ابلیس در قرآن تنها در عرصه فلسفه انسانی و فلسفه اخلاقی مطرح شود» و به عبارت دیگر استکبار ابلیس و شیطان در داستان خلقت انسان در قرآن موضوع انسانی و اخلاقی می‌باشد نه موضوع اجتماعی و تاریخی.

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ - فَاذًا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ - فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ - إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ - قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ - قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ - قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ - وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ - قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ - قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ - إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ - قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ - إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» - یاد آور آن زمانی که پروردگارت به ملائکه گفت من بشری از گل خواهم آفرید. پس چون به انجام آن پرداختم و از روح خود در آن دمیدم باید همگی بر پای انسان به سجده بیفتید. پس ملائکه همه در پای انسان به سجده افتادند، مگر ابلیس که استکبار کرد چون از پیش کافر بود. پس خداوند به ابلیس گفت: ای ابلیس چه عاملی باعث گردید تا تو برای کسی که من او را به دست خود خلق کردم استکبار بورزی؟ آیا واقعاً تو بلند مرتبه بودی؟ ابلیس گفت: من از او بهترم چون تو مرا از آتش آفریدی اما او را از گل آفریدی. پس خداوند به ابلیس گفت از جنت بیرون شو و بدان که تا قیامت لعنت من شامل



ادامه آن، از آیه ۶ تا آیه ۸۵ سوره قصص، در توضیح و تفسیر این «آیه مطلق» توسط «آیات مقید» به تفسیر و تبیین و تحلیل و تشریح اجتماعی و سیاسی و تاریخی این یک «آیه مطلق» می‌پردازد، بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که در تحلیل نهائی تمام سوره قصص در رابطه با شرح آیه ۵ این سوره می‌باشد؛ و بدین جهت در این رابطه است که اگر بخواهیم «موضوع» سوره قصص را مشخص کنیم، تنها باید به «تعریف آیه پنج این سوره که در راستای تعریف مستضعفین به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ و بیان وراثت و امامت مستضعفین بر زمین و تاریخ می‌باشد»، بسنده کنیم.

باری، در این رابطه است که می‌توانیم این موضوع را بدین صورت و فرموله و تئوریزه کنیم که در یک تقسیم‌بندی کلی در ۶۶۶۶ آیه قرآن ما می‌توانیم این ۶۶۶۶ آیه را به دو دسته آیات تقسیم نمائیم.

دسته اول: «آیات مطلق» قرآن هستند که «بیان اصول و محکمت و قوانین تاریخی و جهانی و اجتماعی و وجودی می‌کنند.»

دسته دوم: «آیات مقید» می‌باشند که در شرح مصداق آیات مطلق قرآن مطرح شده‌اند.

لذا در این رابطه که قرآن در آیه ۷ سوره آل عمران این تقسیم‌بندی بین «آیات مطلق» و «آیات مقید» را به صورت «آیات محکم» و «آیات متشابه» مطرح می‌نماید.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ - همانا اوست که فرو فرستاد بر تو کتاب را که در این کتاب دسته‌ای «آیات محکم» است که اصل و مادر این کتاب است و دسته‌ای دیگر «آیات متشابهات‌اند» اما آنانی که در دل‌هایشان کجی و انحراف است، تنها «آیات متشابه» را (جدای از آیات محکمت) برای یافتن فتنه و تأویل آن پیروی می‌کنند و به همین دلیل آن آیات را به دلخواه خود تأویل می‌کنند با آنکه نمی‌دانند تأویل آن را مگر خدا و راسخین در علم که می‌گویند به همه قرآن ایمان داریم و همه‌اش از ناحیه پروردگار ما است و آگاهی نیابند جز خردمندان» (سوره آل عمران - آیه ۷).

باری، آنچه در این رابطه برای ما در مجموع قابل فهم است اینک:

اولاً آیات قرآن به دو دسته «محکم» و «متشابه» و یا دو دسته «مطلق» و «مقید» قابل تقسیم می‌باشند.

ثانیاً مطابق رویکرد قرآن برای فهم و تفسیر آیات قرآن باید «آیات متشابه یا آیات مقید» قرآن را در چارچوب «آیات محکمت و یا آیات مطلق» تفسیر نمائیم، نه برعکس.

ثالثاً در این رابطه است که در طول ۱۴ قرن گذشته در یک نگاه کلی سه رویکرد تفسیری نسبت به آیات قرآن شکل گرفته است که عبارتند از:

۱ - رویکرد «تطبیقی» در تفسیر قرآن.

۲ - رویکرد «انطباقی» در تفسیر قرآن.

۳ - رویکرد «دگماتیستی» در تفسیر قرآن.

که در رویکرد تطبیقی در تفسیر قرآن، طرفداران این رویکرد «آیات مقید و متشابهات» قرآن را در هر عصر و زمانی در چارچوب «آیات محکم» قرآن تفسیر می‌کنند. برای مثال در خصوص تفسیر سوره قصص با رویکرد تطبیقی (طرفداران رویکرد تطبیقی در تفسیر قرآن) باید کل سوره قصص منهای آیه ۵ به صورت «آیات متشابهات و آیات مقید» حساب کنند و آیه ۵ سوره قصص را «وَتُوبِذُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ - اراده ما بر جهان و تاریخ بر این امر قرار دارد که مستضعفین زمین و تاریخ را پیشوا و وارث زمین و جهان قرار بدهیم» به صورت «آیه محکم و یا آیه مطلق» (که بیانگر یک اصل کلی حاکم بر جهان و تاریخ می‌باشد) در نظر بگیرند، به عبارت دیگر در رویکرد تطبیقی در تفسیر سوره قصص «تمامی آیات این سوره باید تنها در چارچوب آیه ۵ این سوره تفسیر بشوند.»

در رویکرد انطباقی در تفسیر قرآن برعکس رویکرد تطبیقی «آیات متشابه و یا آیات مقید قرآن به صورت محور و مادر در نظر گرفته می‌شود و آیات محکم و یا آیات مطلق قرآن را هم در چارچوب همان آیات متشابهات تفسیر می‌گردد». بدین خاطر این امر باعث می‌گردد که در رویکرد انطباقی آنها در تفسیر آیات قرآن «آیات مقید یا دستورات مقید قرآن را به صورت یکطرفه بر آیات محکم یا آیات مطلق قرآن تزیق بکنند»؛ به عبارت دیگر در مقایسه با رویکرد تطبیقی در تفسیر قرآن، طرفداران رویکرد تطبیقی در تفسیر قرآن،

«آیات مطلق، آیات متشابه را تفسیر می‌نماید» اما برعکس در رویکرد انطباقی در تفسیر قرآن «آیات متشابه، آیات مطلق را تفسیر می‌نماید». بر این مطلب اضافه کنیم که تا زمانیکه ما نتوانیم به عمق و حلق این تفاوت در رویکرد تفسیر قرآن آگاهی پیدا کنیم، هرگز نخواهیم توانست به «تقسیم انواع اسلام در سه شکل اسلام انطباقی و اسلام تطبیقی و اسلام دگماتیستی دست پیدا کنیم». چراکه آشخور و ریشه اصلی و تفاوت سه اسلام تطبیقی و انطباقی و دگماتیستی از همین «تفاوت رویکرد تفسیری قرآن حاصل می‌شود» یعنی زمانیکه در چارچوب رویکرد انطباقی «با آیات متشابه قرآن آیات مطلق را تفسیر و تعریف و ترجمه می‌کنیم راهی جز دستیابی به اسلام انطباقی در تمامی عرصه نظری و عملی برای ما وجود ندارد» و اما برعکس زمانیکه در چارچوب رویکرد تطبیقی در تفسیر قرآن آیات مطلق و محکم قرآن آیات متشابه قرآن را تعریف و تفسیر می‌نمائیم، راهی جز دستیابی به اسلام تطبیقی وجود ندارد، یعنی دیگر با رویکرد تطبیقی در تفسیر قرآن نمی‌توان بر اسلام انطباقی و اسلام دگماتیستی تکیه کرد.

در خصوص رویکرد دگماتیستی در تفسیر قرآن، طرفداران این رویکرد برعکس دو رویکرد تطبیقی و انطباقی در تفسیر قرآن «خود آیات متشابهات را هم مانند آیات محکمت قرآن مطلق می‌کنند» و با این عمل است که در رویکرد دگماتیستی تفسیر قرآن آنها «کل دینامیزم قرآن را به چالش می‌کشند» و «اصل اجتهاد در اصول و فروع که (به قول معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری) موتور حرکت نظری و عملی اسلام و قرآن می‌باشد»، نابود می‌کنند؛ که برای فهمیدن اوج فاجعه عملکرد و فونکسیون رویکرد دگماتیستی در تفسیر آیات قرآن تنها کافی است که به فونکسیون هزار ساله فقه دگماتیستی و کلام دگماتیستی و فلسفه دگماتیستی اسلام تاریخی و حوزه‌های فقه‌ای توجیه نمائیم؛ و لذا در این رابطه است که عظمت شعار: «تجدید بنا یا بازسازی اسلام تاریخی محمد اقبال برای ما در این شرایط قابل فهم می‌شود». یادمان باشد که «تمام حرف اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی این است که تنها با تجربه دینی می‌توانیم قرآن را فهم و تفسیر کنیم» و با تجربه دینی است که ما می‌توانیم «به بازسازی اسلام تطبیقی دست پیدا کنیم» و با تجربه دینی است که ما می‌توانیم «صاحب تجربه دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی بشویم»؛ و صد البته محمد اقبال در این عرصه در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام

«بین تجربه دینی و تجربه حسی و تجربه باطنی دیوار چین ایجاد می‌کند» و بر این باور است که توسط تجربه حسی صرف یا توسط تجربه باطنی صوفیانه صرف حتی اگر در حد فرانسسیس بیکن و مولوی هم باشد، ما نمی‌توانیم به فهم تطبیقی قرآن و وحی دست پیدا کنیم، بنابراین در رویکرد معلم کبیرمان محمد اقبال و شریعتی «مرز بین سه اسلام تطبیقی و انطباقی و دگماتیستی در چارچوب چهار تجربه دینی و تجربه حسی و تجربه باطنی و تجربه ذهنی مشخص می‌شود».

به این ترتیب که آنچنانکه اسلام دگماتیست فقه‌ای و دگماتیست فلسفی و دگماتیست کلامی بر تجربه صرف ذهنی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی و اسلام دگماتیست صوفیانه بر پایه تجربه صرف باطنی صوفیانه استوار می‌باشد، اسلام تطبیقی قرآنی تنها بر پایه تجربه دینی دو مؤلفه‌ای آفاقی و انفسی استوار می‌باشد. به بیان دیگر از نظر اقبال و شریعتی «قرآن میوه شجره تجربه دینی پیامبر اسلام می‌باشد» بنابراین تا زمانیکه به شجره قرآن که همان تجربه دینی پیامبر اسلام می‌باشد و در دیسکورس قرآن با عنوان «وحی نبوی» از آن یاد می‌شود، آشنائی پیدا نکنیم، هرگز نمی‌توانیم به شناخت میوه آن که تفسیر قرآن است، دست پیدا کنیم. چراکه بر پایه قاعده معروف «تعرف الاشجار بشمارها - میوه‌ها را از طریق اشجار آنها باید شناخت»، می‌توان داوری کرد که از نظر اقبال و شریعتی تا زمانیکه شجره تجربه دینی پیامبر اسلام فهم نکنیم هرگز و هرگز امکان فهم و تفسیر قرآن به صورت تطبیقی برای ما وجود ندارد؛ و در خصوص همین فهم شجره قرآن است که عده‌ای در چارچوب رویکرد انطباقی (مانند مهندس مهدی بازرگان و مهندس محمد حنیف‌نژاد) این «شجره قرآن را در کادر تجربه حسی تعریف می‌کردند» و عده‌ای دیگر (مثل مولوی) این «شجره قرآن را در کادر تجربه باطنی صوفیانه تعریف می‌کنند» و عده‌ای دیگر مثل سید محمد حسین طباطبائی و شیخ مرتضی مطهری، این «شجره قرآن را در کادر تجربه ذهنی یونانی‌زده افلاطونی و ارسطویی خود تعریف کرده‌اند».

ادامه دارد

# اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

«عرفان‌نویس»، «کلام‌نویس»، «فقه‌نویس» و «فلسفه‌نویس»

## بازسازی شده اقبال و شریعت

بر پایه «تجربه دینی» (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی)، «خدای خالق»، «انسان مختار»، «عقل برهانی استقرائی» و «پیامبر خاتم»

خرد آتش فرزند دل بسوزد

همین تفسیر نمرود و خلیل است

(خلیل همان ابراهیم خلیل بنیانگذار توحید در تاریخ بشر می‌باشد و تقسیم خرد و دل در این بیت توسط اقبال اشاره به دو رویکرد انطباقی و تطبیقی در تفسیر قرآن می‌باشد به این ترتیب که رویکرد انطباقی قرآن مانند رویکرد فخر رازی یک رویکرد انطباقی می‌باشد اما رویکرد ابراهیم خلیل به توحید یک رویکرد تجربی و تطبیقی می‌باشد) کلیات اشعار فارسی اقبال - فصل پیام شرق - ص ۱۹۹ - سطر ۶ و ۷

و از اینجا است که محمد اقبال جمع‌بندی خودش در رابطه با تفسیر و فهم تطبیقی قرآن بر پایه تجربه دینی و درونی و انفسی و آفاقی‌اش اینچنین آرایش می‌دهد.

نقش قرآن تا درین عالم نشست

نقش‌های پاپ و کاهن را شکست

فاش گویم آنچه در دل مضمر است

این کتابی نیست چیزی دیگر است

چون به جان در رفت جان دیگر شود

(اشاره محمد اقبال به فهم تطبیقی قرآن از طریق تجربه دینی و انفسی و درونی

باری، باز در این رابطه است که محمد اقبال لاهوری در خصوص خودویژگی‌های مادیت یافتن تجربه‌های دینی و درونی و انفسی خودش در عرصه آفاقی و حرکت اجتماعی اینچنین می‌گوید:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم

هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم

موج زخود رفته‌ئی نیز خرامید و گفت

هستم اگر می‌روم گر نوم نیستم

کلیات اشعار فارسی اقبال - فصل افکار - ص ۲۳۵ - سطر ۱۱ به بعد

و صد البته از همه مهمتر اینکه محمد اقبال لاهوری در چارچوب تجربه دینی انفسی و آفاقی خودش، بر این باور است (و در این رابطه پیوسته به ما آموزش می‌دهد) که قرآن را باید در بستر تجربه دینی انفسی و آفاقی (پراکسیس درونی و برونی) فهم کنیم، آنچنانکه پدرش روزی به محمد اقبال گفته بود که: «محمد، قرآن را آنچنان بخوان و آنچنان تفسیر کن که انگار آیاتش بر تو نازل شده است». بدین خاطر بزرگ‌ترین توصیه و سفارش محمد اقبال (در عرصه تجربه‌های دینی یا درونی و برونی و انفسی و آفاقی‌اش) به ما «فهم و تفسیر تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیستی) قرآن می‌باشد». عنایت داشته باشیم که در نتیجه همین فهم و تفسیر تطبیقی قرآن توسط تجربه‌های دینی انفسی و آفاقی محمد اقبال بوده است که او توانست به عنوان نخستین مفسر تطبیقی قرآن پس از چهارده قرآن در نیمه اول قرن بیستم برای جوامع مسلمین ظاهر بشود. باری، بدین ترتیب است که اقبال در خصوص رویکرد تطبیقی‌اش به قرآن می‌گوید:

زرزی (اشاره اقبال به فخر رازی است) معنی قرآن چه پرسی (از رازی تفسیر قرآن نخواه)

ضمیر ما به آیاتش دلیل است

(تکیه اقبال بر این است که برای فهم و تفسیر آیات قرآن باید از مسیر تجربه‌های دینی و درونی و انفسی و آفاقی صورت بگیرد)

و برونی و آفاقی است نه از طریق انطباقی توسط دانش انبار شده ذهنی آنچنانکه در طول ۱۴ قرن گذشته توسط مفسرین انطباقی و دگماتیسم قرآن نرم بوده است)

جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

(اشاره محمد اقبال به یک حقیقت بزرگ است که در چارچوب رویکرد تطبیقی تنها توسط تحول انفسی و درونی به وسیله تجربه دینی است که چشم تجربه گر دینی به عرصه آفاق و وجود و جهان باز می شود نه برعکس)

مثل حق پنهان و هم پیداست این

زنده و پابنده و گویاست این

اندرو تقدیرهای غرب و شرق

سرعت اندیشه پیدا کن چو برق

با مسلمان گفت جان بر کف بنه

هر چه از حاجت فزون داری بده

آفریدی شرع و آئینی دگر

اندکی با نور قرآنش نگر

از بم و زیر حیات آگه شوی

هم زتقدیر حیات آگه شوی

کلیات اشعار فارسی محمد اقبال - فصل جاوید نامه - ص ۳۱۷ -  
سطر ۱ به بعد

باری، در چارچوب تجربه دینی تطبیقی و دینامیک دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی است که محمد اقبال به «تبیین تکامل انسان بر پایه هسته خودی می‌پردازد» (برعکس تجربه انطباقی باطنی صوفیانه کلاسیک گذشته که بر این باور بوده‌اند که برای انجام این سیر انسان بالا می‌رود تا به خدا برسد و لازمه این مقصود انسان، آن است که باید در خداوند محو بشود و در عرصه محو شدن انسان در بستر فناء فی الله برای سیر الی الحق فی الحق است که انسان به صفر می‌رسد و با به صفر رسیدن انسان است که در عرفان کلاسیک صوفیانه انسان می‌تواند خدائی بشود). در انسان‌شناسی تطبیقی محمد اقبال او در چارچوب عرفان تطبیقی و دینامیک خودش بر پایه تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی به شدت با این نظریه عرفان کلاسیک گذشته مخالفت می‌کند و مع الوصف بدین ترتیب است که او با رویکرد تطبیقی انسان‌شناسانه خودش نظریه «فناء فی الله» عرفان کلاسیک را اهرم انسان‌کش و اهرم نابود کننده انسان تعریف می‌کند». همچنین او در این رابطه بر این باور است

که (برعکس دیدگاه عرفان کلاسیک گذشته که معتقد بودند که در بستر فناء فی الله انسان بالا می‌رود تا به خدا برسد، در چارچوب عرفان تطبیقی توسط تجربه دینی و انفسی و آفاقی) این «خدا است که می‌آید و در وجود عارف قرار می‌گیرد» و با قرار گرفتن خداوند در وجود عارف، نه تنها دیگر «من بانهایت در زیر پای من بی‌نهایت له و نابود نمی‌شود» و نه تنها دیگر «انسان در برابر خداوند الهینه نمی‌شود» بلکه بالعکس «انسان خدائی می‌شود» و «انسان جانشین خدا می‌گردد» و «استعداد بالقوه تمامی صفات خدائی از جمله اختیار خدائی پیدا می‌کند» و از اینجا است که اقبال در کادر عرفان تطبیقی و دینامیک خود نتیجه می‌گیرد که «خداوند انسان را بر صورت خویش آفریده است» و همچنین او بر این باور است که معنای «تخلّقوا باخلاق الله» همین «کسب آزادانه و آگاهانه صفات خداوند توسط انسان می‌باشد.»

باز در این رابطه است که می‌توانیم با این رویکرد او عرفان اختیاری اقبال و شریعتی را از عرفان جبرگرای کلاسیک گذشته جدا کنیم؛ و از اینجا است که باید داوری کنیم که اسرار خودی و رمز بی‌خودی کلیات اشعار فارسی محمد اقبال مانیفست عرفان اختیاری اقبال و شریعتی می‌باشد که بر محور این اصل استوار می‌باشد:

منکر حق نزد ملأ کافر است

منکر خود نزد من کافرتر است

یادمان باشد که تفاوت عرفان اختیاری تطبیقی اقبال و شریعتی با عرفان جبری انطباقی صوفیانه کلاسیک گذشته «مولود و سنتر دو نوع خداشناسی می‌باشد». چراکه در «خداشناسی اشاعره و فلاسفه یونانی که رویکرد آنها مبنای کلامی و فلسفی خداشناسی عرفان کلاسیک گذشته بوده است، خداوند آنقدر بزرگ و مطلق العنان می‌باشد و انسان آنقدر کوچک و ضعیف و بی‌مقدار و بی‌اختیار است که جز فناء فی الله و صفر شدن و نابود شدن انسان راه کمال دیگری برای انسان وجود ندارد». در صورتی که در عرفان تطبیقی و دینامیک محمد اقبال «انسان بزرگ است و خداوند بزرگ در وجود همین انسان بزرگ قرار می‌گیرد» و دیگر آنچنانکه مولوی می‌گوید «انسان در برابر خداوند پر کاهی در برابر تندباد نمی‌شود.»

پر کاهم در مصاف تندباد

خود ندانم در کجا خواهم فناد

می‌دوم اندر مکان و لامکان

گر هاللم گر بلاللم می‌دوم

مقتدی بر آفتابت می‌شوم

مولوی - کلیات شمس تبریزی

و دیگر آنچنانکه مولوی می‌گوید در عرفان تطبیقی و دینامیک اقبال و شریعتی با «آمدن خدا، انسان فنا نمی‌شود.»

همچنین جویای درگاه خدا

چون خدا آمد شود جوینده لا

گرچه آن وصلت بقا اندر بقاست

لیک زاول آن بقا اندر فناست

سایه‌ایی که بود جویای نور

نیست گردد چون کند نورش ظهور

عقل کی ماند چو باشد سرده او

کل شیء هالک الا وجهه

هالک آید پیش وجهش هست و نیست

هستی اندر نیستی خود طرفه ایست

مثنوی - دفتر سوم - ص ۶۱۲ - ۶۱۳ ابیات ۴۷۰۹ - ۴۷۱۴

و دیگر برعکس آنچه که مولوی می‌گوید در عرفان تطبیقی و دینامیک اقبال و شریعتی «عشق، خود خدا نیست» بلکه «عشق، پرواز انسانی که خداوند در وجود او قرار گرفته است.»

دوش دیوانه شدم عشق مرا دید بگفت

آمدم نعره مزن جامعه مدر هیچ مگو

گفتم ای عشق من از چیز دگر می‌ترسم

گفت آن چیز دگر نیست دگر هیچ مگو

من بگوش تو سخن‌های نهان خواهم گفت

سر بجنبان که بلی جز که به سر هیچ مگو

گفتم این روی فرشته‌ست عجب یا بشر است

گفت این غیر فرشته است و بشر هیچ مگو

گفتم این چیست بگو زبر و زبر خواهم شد

گفت می باش چنین زبر و زبر هیچ مگو

ای نشسته تو درین خانه پر نقش و خیال

خیز ازین خانه برو رخت ببر هیچ مگو

گفتم ای دل پدري کن نه که این وصف خداست

گفت این هست ولی جان پدر هیچ مگو

مولوی - کلیات شمس تبریزی - ص ۸۳۲ - غزل ۲۲۱۹

باری، بطور کلی محمد اقبال در کادر «جهان‌بینی توحیدی» خویش، «انسان را موجودی بس بزرگ و خلیفه و نایب خداوند در زمین و شرحانی جاعل فی الارض خلیفه می‌شناسد» بنابراین، او برای هسته زیرین منظومه نظری و معرفتی خودش که «خودی» انسان می‌باشد، ارزش بسیار قائل است. به بیان دیگر محمد اقبال همه پدیده‌های وجود را از «خود» و «خودها» می‌داند و «رمز بزرگ توحید را وحدت همین خودها تعریف و تبیین می‌نماید». بدین جهت در این رابطه است که اگر بپذیریم و اگر بر این باور باشیم که آنچنانکه محمد اقبال در سر آغاز کتاب «سیر فلسفه در ایران» خود مطرح می‌کند، بدون استثناء تمامی فلاسفه مسلمان در طول بیش از هزار سال گذشته (از فارابی تا ابن سینا و تا میرداماد و ملاصدرا و ملاهادی سبزواری و محمد حسین طباطبائی و غیره) ادامه دهندگان دو رویکرد فلسفی یونانی مشائی ارسطویی و اشراقی افلاطونی و نئوافلاطونی بوده‌اند و هیچکدام از آنها در طول بیش از هزار سال گذشته «مشرّب فلسفی مستقل از فلسفه یونانی نداشته‌اند» و حداکثر نوآوری فلسفی که داشته‌اند ترکیب کردن دو مشرب مشائی و اشراقی بوده است (آنچنانکه در رویکرد فلسفی ملاصدرا شاهد بوده‌ایم)؛ اما علامه محمد اقبال لاهوری تنها فیلسوفی است که «بنیانگذار رویکرد نوین فلسفی» پس از هزار سال در مشرق زمین و جوامع مسلمان می‌باشد. قابل توجه است که رویکرد نوین فلسفی محمد اقبال لاهوری و یا به بیان دیگر «مبانی نظری مکتب فلسفی تطبیقی» محمد اقبال بر پایه:

الف - «جوهر حیات تمام وجود»

ب - «حقیقت زمان»

ج - «جوهر حرکت»

د - «تکامل و نو شدن وجود» استوار می‌باشد. ◇

ادامه دارد

## باسه رویکرد مختلف

### «انطباقی، تطبیقی و دگماتیستی»

## درست‌سه مدل مختلف

### «سوسیالیسم مارکسی»

### «سوسیال دموکراسی برنشتاینی»

### «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

به صورت تک مؤلفه‌ای (مانند دسته اول ولی با این تفاوت که اینها با عصای سوسیالیسم از بالا توسط دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری تک حزبی نخبگان) به جنگ تمام عیار با سرمایه‌داری بروند که اینها هم در رویکردهای مختلف خود، در تحلیل نهائی مانند دسته اول «سر» از سرمایه‌داری دولتی درآوردند. بطوریکه امروز «استثمار طبقاتی و استثمار انسان از انسان حتی در کشورهای با حزب کمونیستی مثل چین بی‌رحمانه‌تر از کشورهای سرمایه‌داری متروپل امپریالیستی ادامه دارد». بدین خاطر، در این رابطه است که باید داوری کنیم که همچنان «رابطه بین دموکراسی و سوسیالیسم به عنوان یک معمای لاینحل وجود دارد و هنوز دیالکتیک میان دموکراسی و سوسیالیسم به صورت کنکرت و مشخص برای بشر

اگرچه نظریه‌پردازان در این رابطه بر این باورند که در تحلیل نهائی، «رهائی بشر از شر مناسبات سرمایه‌داری تنها و تنها در گرو پیوند دو مؤلفه دموکراسی و سوسیالی است، می‌باشد» ولی پیچیدگی موضوع در این رابطه مربوط به «پیوند این دو مؤلفه در بستر کشف رابطه دیالکتیکی بین دموکراسی و سوسیالیسم آن هم به صورت کنکرت و مشخص می‌باشد». در خصوص پروسه کشف رابطه دیالکتیکی بین دو مؤلفه دموکراسی و سوسیالیسم بوده است که زمانی نظریه‌پردازان از «مسیر دموکراسی به صورت تک مؤلفه‌ای در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری می‌خواستند به رهائی از شر مناسبات سرمایه‌داری دست پیدا کنند که متأسفانه سر از لیبرالیسم وحشی و لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری درآوردند» که علی‌الدوام آن دسته از نظریه‌پردازان تک‌ساحتی در این چاه هولناک سرمایه‌داری در راستای دستیابی به رهائی بشر دست پا می‌زنند؛ و آنچنان در این چاه غرق شده‌اند که با فروپاشی شوروی و سوسیالیسم حزب - دولت بلشویکی، اینها شعار «پایان تاریخ سر دادند و لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری را به عنوان آخرین تئوری بشری و آخرین جاده رهائی انسان تعریف نمودند.»

دسته دیگر که شامل سوسیالیست‌های مارکسی و یا سوسیالیسم مارکسیستی و یا سوسیالیست‌های حزب - دولت لنینیستی می‌شوند، از نیمه دوم قرن نوزدهم تا به امروز تلاش کرده‌اند تا

کشف نشده است». پر واضح است که تا زمانیکه به لحاظ نظری و عملی این معما در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه‌سازانه بشر حل نشود، امکان دستیابی به تئوری مشخص و مدون برای تبیین مسیر رهائی بشر از شر نظام سرمایه‌داری وجود ندارد. هر چند که ممکن است بر روی کاغذ (آنچنانکه در اثر گران‌سنگ کاپیتال کارل مارکس هم شاهدیم) بتوانیم فرمول رهائی بشر از شر نظام سرمایه‌داری نسخه پیچی کنیم، اما تجربه میدانی در طول ۱۵۰ سال گذشته نشان داده است که هنوز این معما برای بشر در عرصه میدانی لاینحل باقی مانده است.

ولی صد البته «این خلاء تئوری مدون نظری - عملی هرگز نباید زمینه‌ساز تعطیلی پراکسیس رهائی‌بخش و جامعه‌سازانه بشر در راستای مبارزه ساختاری و آلترناتیوی و ایجابی با نظام سرمایه‌داری در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای بشود». چراکه تعطیلی پراکسیس رهائی‌بخش و جامعه‌سازانه به معنای تسلیم شدن در برابر هیولای ضد انسانی مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد. معنای دیگر این حرف این است که در تحلیل نهائی آبخور تمامی تئوری‌های تطبیقی (نه تئوری‌های انطباقی و نه تئوری‌های دگماتیستی که صورت انتزاعی و مجرد دارند) «بازگشت پیدا می‌کنند به همان پراکسیس رهائی‌بخش سیاسی - اجتماعی و جامعه‌سازانه بشر در مبارزه آلترناتیوی و ایجابی با مناسبات سرمایه‌داری».

البته نکته‌ای که طرح آن در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه هر چند نظریه‌پردازان به صورت جدای از هم برای مدت بیش از دو قرن در این رابطه حرکت کرده‌اند ولی در تحلیل نهائی اکنون به این مرحله مشترک رسیده‌اند که «بدون سوسیالیسم امکان رادیکالیزه کردن دموکراسی در جامعه وجود ندارد، آنچنانکه بدون دموکراسی

اجتماعی کردن سوسیالیسم ممکن نمی‌باشد» و به این ترتیب است که دیدیم که در حرف و سخن و ذهن و روی کاغذ «هم انگلس، هم کائوتسکی، پلخانف، لوکزامبورگ و لنین همگی معتقد بودند که گسترش آزادی‌های دموکراتیک به کارگران و پرولتاریا این امکان می‌دهد تا مبارزه طبقاتی را تا نتیجه موفقیت‌آمیز پیش ببرند». البته در باب «رابطه دیالکتیکی میان دموکراسی و سوسیالیسم اگرچه تنها عده‌اندکی تردید داشتند که دموکراسی برای هموار کردن مسیر سوسیالیسم ضروری است، اما آنها اتفاق نظر کمی در باره دموکراسی به مثابه شکل سازمان‌یابی سوسیالیسم در فرایند نهادینه شدن دارد»، بنابراین از اینجا است که می‌توان داوری کرد که «قفل اصلی تبیین رابطه دیالکتیکی بین دموکراسی و سوسیالیسم بازگشت پیدا می‌کند، به آنجا که نظریه‌پردازان می‌خواهند در عرصه سوسیالیسم به دموکراسی به مثابه شکل سازمان‌یابی سوسیالیسم تکیه نمایند نه به دموکراسی به عنوان هموار کردن مسیر سوسیالیسم و مسیر رهائی جوامع از شر نظام استثمارگرانه و استثمارگرانه سرمایه‌داری».

یادمان باشد که از آغاز تکوین سوسیالیسم مارکسی یا سوسیالیسم مارکسیستی، «گرچه خودکارل مارکس بر امر دموکراسی جهت هموار کردن مسیر سوسیالیسم تکیه می‌ورزید، ولی در نهایت در طول ۱۵۰ سال گذشته برای همه مارکسیست‌ها دولت‌گرا در چارچوب دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی به مثابه شکل سازمان‌یابی سوسیالیسم مکانیزمی دست و پاگیر بوده است که در گذار به سوسیالیسم می‌توان آن را کنار نهاد و شاید حتی به طور کامل آنچنانکه استالین و مائو و رژیم‌های حزب - دولتی در قرن بیستم نشان دادند در جهان در حال توسعه این دموکراسی را سرکوب کرد». باری، همین امر باعث گردید که در قرن بیستم «تلاش مارکسیست‌های حزب - دولت بلشویکی





و لنینیستی از ارائه بدیل برای سرمایه‌داری سترون و عقیم بشود که خروجی نهائی آن ظهور هیولای رژیم‌های سرمایه‌داری دولتی بودند که نه سوسیالیستی بودند و نه دموکراتیک.»

ششم - در یک نگاه کلی رویکرد نظریه‌پردازان در کشف رابطه دیالکتیکی بین دموکراسی و سوسیالیسم را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد:

۱ - طرفداران پیوند دگماتیستی بین دموکراسی با سوسیالیسم.

۲ - طرفداران پیوند انطباقی بین دموکراسی با سوسیالیسم.

۳ - طرفداران پیوند تطبیقی بین دموکراسی با سوسیالیسم.

در خصوص پیوند دگماتیستی بین دموکراسی با سوسیالیسم، اشاره به سوسیالیست‌های دولتی یا سوسیالیست‌های حزب - دولت لنینیستی است که در قرن بیستم و در فرایند پسا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه با رویکرد اقتدارگرایانه و دولت‌گرایانه و جایگزین کردن حزب نخبگان به جای طبقه و به جای مردم و جامعه در نهایت نه تنها نتوانستند بدیلی برای سرمایه‌داری جهانی بشوند، بلکه به رژیم‌های سرمایه‌داری دولتی تبدیل شدند که نه سوسیالیستی بودند و نه دموکراتیک.

در خصوص پیوند انطباقی بین دموکراسی و سوسیالیسم اشاره به سوسیال دموکرات‌های انترناسیونال دوم است که اگرچه در آغاز از دموکراسی سیاسی حمایت می‌کردند، ولی در سال‌های پسا جنگ بین‌الملل رفته رفته مبارزه برای سوسیالیسم را کنار نهادند و کنش‌گری خود را به اقدامات کینزی بر سر توزیع درآمد در چارچوب سرمایه‌داری محدود کردند.

در خصوص پیوند تطبیقی بین دموکراسی و سوسیالیسم اشاره به دموکراسی سوسیالیستی

سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی، اقتصادی و معرفتی حاکم) شریعتی و اقبال و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته (از سال ۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین) می‌باشد که مطابق آن در این رویکرد (به جای حزب - دولت لنینیستی دگماتیستی و به جای دولت مقتدر کینزی انطباقی) «جامعه از طریق جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین و یا شورا‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌توانند (در برابر دولت سرمایه‌داری و یا دولت سوسیالیست‌های حزب - دولت دگماتیستی لنینیستی) خود را به کرسی تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی به دست خودشان بنشانند» بنابراین در پیوند تطبیقی دیالکتیک میان دموکراسی و سوسیالیسم یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی شریعتی و اقبال و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران:

اولاً «قدرت دولت» توسط جامعه و یا جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین و یا شورا‌های سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین «بدل به یک رهبری جمعی دموکراتیک تکوین یافته از پائین می‌شود که این رهبری جمعی صد در صد هم آلترناتیو و بدیل دولت سرمایه‌داری است و هم آلترناتیو و بدیل دیکتاتوری پرولتاریا یا دولت طبقه‌ای مورد ادعای کارل مارکس در نقد برنامه گوتا می‌باشد»؛ به عبارت دیگر در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با پیوند تطبیقی در دیالکتیک

میان دموکراسی و سوسیالیسم، منهای اینکه «دموکراسی برای تعمیق سوسیالیسم در جامعه می‌باشد و سوسیالیسم برای رادیکالیزه کردن دموکراسی است» از همه مهمتر اینکه «زیربنای گذار از دموکراسی به سوسیالیسم منوط به فائق آمدن قدرت تکوین یافته از پائین مردم و جامعه (نه طبقه و حزب نخبگان) بر قدرت دولت و طبقه حاکمه در عرصه اقتصادی و سیاسی و معرفتی می‌باشد.»

ثانیاً در پیوند تطبیقی دیالکتیک میان دموکراسی و سوسیالیسم یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در راستای اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای قدرت اقتصادی و سیاسی و معرفتی (برعکس رویکرد هگل به دولت که او بر این باور بود که دولت در سرمایه‌داری نسبت به طبقه حاکمه از استقلال و خودمختاری برخوردار است) علاوه بر اینکه «دولت در خدمت پائینی‌های قدرت می‌باشد» و دولت پیوسته یک متغیر وابسته به قدرت پائینی‌های جامعه (برعکس مناسبات سرمایه‌داری) است، با شکل رهبری جمعی توسط شوراهای تکوین یافته خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر همراه شرایط برای فروپاشی مناسبات سرمایه‌داری در جامعه فراهم می‌سازد.

ثالثاً در پیوند تطبیقی دیالکتیک میان دموکراسی و سوسیالیسم یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در راستای اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم، پیوسته نقد سیاسی قدرت همراه با نقد اقتصادی قدرت حاکم توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین به انجام می‌رسد. بدین دلیل در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «عاملیت کنش‌گری» در جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تطبیقی (اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته) «دولت و طبقه نیست، بلکه جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته

از پائین و یا شورا‌های خودجوش تکوین یافته از پائین می‌باشند.»

رابعاً در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته) خودترم «آزادی با ترم دموکراسی تفاوت دارد» زیرا «ترم دموکراسی در این رویکرد تنها در عرصه اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی حاکم قابل تعریف می‌باشد»، در صورتی که «ترم آزادی در این رویکرد یک امر آگزیستانسی می‌باشد که در جامعه انسانی جاری می‌گردد و در فرایند بعدی است که اجتماعی می‌شود». به همین دلیل است که (در رویکرد اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته) «آزادی به قدری ذات انسان است که حتی مخالفان آزادی نیز هنگامی که با واقعیت آن می‌جنگند، به کارش می‌گیرند، یعنی هیچ انسانی نمی‌تواند علیه آزادی بجنگد، حداکثر می‌توان علیه آزادی دیگران جنگید.»

خامساً دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک جنبش «دارای نقشه راه یکسان در جوامع مختلف نیست» به عبارت دیگر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یک نسخه جهان شمول ندارد، بلکه «در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و تاریخی و حتی فرهنگیان جامعه است که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، نقشه راه به صورت کنکرت و مشخص تعریف می‌کنند.» ♦

ادامه دارد

# مبارزه ضد «استعماری» و ضد «امپریالیستی» برونی

# ۶۹

## در بستر مبارزه سه مؤلفه ای ضد «استعماری» و ضد

## «استبدادی» و ضد «استحماری» درونی، در رویکرد شریعتی

طول این پنج سال حیات سیاسی و اجتماعی خودش توانست تحول فرهنگی و اجتماعی و سیاسی بزرگی آنچنان در جامعه بزرگ ایران ایجاد نماید که حداقل در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه ایران بی نظیر و بی بدیل می باشد. بطوریکه به گواه دوست و دشمن شریعتی، «او تنها معمار بزرگ جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بوده است». یادمان باشد که شریعتی ۲۰ ماه قبل از انقلاب ۵۷ (و محمد اقبال ۱۱ سال قبل از جدائی پاکستان) وفات کرده بود، بنابراین وقتی که سخن از معماری شریعتی در باب انقلاب ۵۷ می کنیم، باید عنایت داشته باشیم که در اینجا تنها داوری در باب «فونکسیون اندیشه شریعتی در جامعه ایران می کنیم» نه مدیریت و معماری سیاسی و یا هژمونی او در انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، پر واضح است که اگر باور داشته باشیم که شریعتی در شرایطی چشم از جهان بست که حتی حرکت های اولیه اجتماعی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران هم هنوز شروع نشده بود و «هجرت شریعتی» در اردیبهشت سال ۵۶ تنها به خاطر

البته هر چند که به لحاظ «استراتژی با رویکرد تطبیقی» در طول یک قرن این مبارزه ضد استعماری و یا ضد امپریالیستی توسط سید جمال و محمد اقبال و شریعتی توانست استمرار پیدا کند، اما نکته ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه سه مبارز سترگ ضد استعماری و ضد امپریالیستی فوق، در «عرصه تاکتیک» در چارچوب خودویژگی های زمانی و مکانی خودشان «صورت های متفاوتی داشته اند». آنچنانکه در خصوص این تفاوت در تاکتیک بود که سید جمال «با تکیه بر سلاطین جبار و روحانیت در راستای پیشبرد استراتژی خود شکست خورد»؛ و یا محمد اقبال لاهوری در عرصه تاکتیک بر پایه رویکرد «جداسازی پاکستان از هندوستان» (هر چند که پاکستان بیش از ده پس از وفات محمد اقبال مستقل گردید، ولی به خاطر اینکه رویکرد استقلال پاکستان از هندوستان در نقشه راه محمد اقبال وجود داشت و محمد اقبال لاهوری در عرصه استراتژی ضد استعمار و ضد امپریالیسم بر استقلال پاکستان به عنوان یک تاکتیک تکیه می کرد، لذا در این رابطه باید داوری کنیم که محمد اقبال لاهوری هم مانند سید جمال در عرصه تاکتیک شکست خورد؛ و اما در خصوص شریعتی برای داوری در باب شکست در تاکتیک باید در راستای «تکیه او بر حسینیه ارشاد به عنوان بستر مبارزه و برخورد او با ساواک شاه جهت خام کردن آنها و آدرس غلط دادن به ساواک شاه در بازجوئی هایش به عنوان تاکتیک تکیه کنیم»؛ و سرانجام در تحلیل نهائی در این رابطه به این داوری بپردازیم که «آیا شریعتی هم مانند سید جمال و محمد اقبال در عرصه تاکتیک (توسط خام کردن ساواک شاه) شکست خورد یا اینکه برعکس پیروز شد؟»

باری، برای داوری در باب موفقیت و یا عدم موفقیت شریعتی در عرصه تاکتیک های برگزیده خویش ما با دو نوع سند روبرو هستیم. نوع اول سندها حرکت خود شریعتی در طول پنج سال جنبش روشنگری ارشاد او (سال های ۴۷ تا آبان ماه ۵۱ می باشد که حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بسته شد) می باشد که طبق گواه دوست تا دشمن شریعتی، او در



این بود که شریعتی در چارچوب موقعیت خودش و جامعه استبدادزده ایران در آن شرایط به این «تحلیل رسیده بود که دیگر نمی‌تواند در داخل کشور کار بکند» و جهت ایجاد فصل جدیدی در حرکت خودش بود که او هجرت از ایران (آنچنانکه در آخرین نامه‌اش به احسان می‌نویسد) دوی این درد می‌دانسته است، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «نقش شریعتی در تکوین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران برعلیه رژیم استبدادی و توتالیتر پهلوی نقش تحول فرهنگی بوده است، نه نقش سیاسی و هژمونی آن انقلاب.»

در خصوص نقش «تحول فرهنگی شریعتی» در پرو سس دو ساله تکوین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران است که ما می‌توانیم به «تدوین تاکتیک‌های شریعتی در عرصه جنبش روشنگری ارشاد پنج ساله» او جهت داوری در باب موفقیت و یا شکست تاکتیک‌های او (در مقایسه با شکست محمد اقبال و سید جمال در عرصه تاکتیکی) بپردازیم؛ و به سؤال فوق پاسخ بدهیم که آیا شریعتی در تحلیل نهائی مانند محمد اقبال و سید جمال (اگرچه در عرصه استراتژی ضد استعماری، ضد استعماری، ضد استبدادی و ضد امپریالیستی موفق شده است، آیا) در عرصه تاکتیکی شکست خورده است؟ در این رابطه است که در اینجا باید نخست بدانیم که شریعتی در تاکتیک‌های خودش جهت تحول جامعه ایران به دنبال چگونه تغییری بوده است.

الف - «امکان ندارد که جامعه‌ای بدون استقلال معنوی به استقلال اقتصادی برسد» (م. آ. ج ۲۰ - ص ۳۰۵).

ب - «هر جامعه هر چه بیشتر تولید کند خوشبخت‌تر و آسیب‌ناپذیرتر است» (م. آ. ج ۱۰ - ص ۴۵).

ج - «فقر اقتصادی، فقر سیاسی به وجود می‌آورد و بعد استعمار و وابستگی اقتصادی ایجاد می‌کند. امروز کدام جامعه در دنیا هست که از لحاظ

اقتصادی در سطح پایینی باشد ولی وابسته نباشد، مگر می‌شود؟ از لحاظ سیاسی خود را مستقل می‌کند ولی وقتی وارد تولید می‌شود برای یک سوزن محتاج سرمایه‌دار است اگر سرمایه‌دار ندهد لنگ می‌ماند و وقتی هم که می‌دهد برنامه‌های استعماری سیاسی‌اش را تحمیل می‌کند» (م. آ. ج ۱ - ص ۲۶).

د - «اول باید مشخص کنیم که به عنوان فرد بحث می‌کنیم یا جامعه. این‌ها را اگر از هم تمیز ندهیم مسائل مخلوط می‌گردد و نتیجه‌هایی کاملاً متناقض گرفته می‌شود اگر می‌خواهیم به یک جامعه ساده زیست جامعه‌ای که بر خورداری کمتر دارد و از نظر تکنولوژی عقب‌مانده و از نظر اقتصادی پایین است و رفاه ندارد ارزش اسلامی بدهیم یعنی اگر بخواهیم به چنین جامعه‌ای نمره بدهیم این در اسلام فقر، ذلت و عقب‌ماندگی است... زهد که در زندگی فردی یک کار متری و خدایی است در جامعه فلسفه فقر و ذلت است و سرمایه‌داری و پیشرفت اقتصادی، پیشرفت مادی و هر چه قوی‌تر و هر چقدر مادی‌تر شدن جامعه یک تکیه بزرگ قرآنی و اسلامی دارد» (م. آ. ج ۱۰ - ص ۱۵).

ه - «من لا معاش له لا معاد له» اصولاً اصل معاد را به زندگی مادی وابسته می‌کند. جامعه‌هایی که اقتصاد نادرست دارند فرهنگ نادرست هم دارند ارزش‌های اخلاقی هم در آن‌ها رو به ضعف می‌رود. چرا در میان سیاهان آمریکا آن همه فساد وجود دارد آیا به خاطر آن است که سیاهان ذاتاً فاسدند؟ نه به خاطر زندگی اقتصادی است که ضعیف‌اند. نژاد سیاه در آمریکا در موضعی قرار گرفته که موقعیت اقتصادی ندارد و وقتی موقعیت اقتصادی نداشته باشد موقعیت فرهنگی و معنوی هم ندارد» (م. آ. ج ۱ - ص ۲۴).

و - «آنچه را مارکسیست‌های ارتدوکس نمی‌توانند بفهمند این است که زیربنای جامعه استعمارزده را استعمار تعیین می‌کند، نه اقتصاد، نه شکل

مالکیت و تولید» (م. آ - ج. ۵ - ص ۱۰۸).

ز - «پدیده‌های اجتماعی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین زائیده همان علتی که در اروپا هست، نیست، آنجا عامل اساسی شکل تولید اقتصادی‌اش است، اینجا عامل و علت اساسی استعمار است. این است که امه سزری یا سوردل یا هر دو می‌گویند که در کشورهای دنیای سوم، استعمار اقتصادی جهانی زیربناست، نه شکل تولید، شکل تولید را هم استعمار می‌سازد نه استعمار را شکل تولید؛ یعنی آسیا و آفریقا به خاطر شکل تولید اقتصادی خود دچار آن نهادها و روبناهای جامعه غربی نشدند. در اروپا هم با آسیا فرق دارد، در اروپا ایجاد نهضت روشنفکری ضد مذهبی و حمله به مذهب و روحانیت زائیده رشد طبقه بورژوازی بود. بر اثر چی رشد پیدا کرد؟ در اثر جنگ‌های صلیبی، آمدن به آفریقا کشف استرالیا و کشف آمریکا تجارت بین‌المللی به وجود آمد. صنایع ترقی کرد و طبقه بورژوازی رشد پیدا کرد، اشرافیت را از بین برد، رعیت را شوراند و انقلاب کبیر فرانسه را به وجود آورد و بعد این طبقه علیه روحانیت و علیه نظام کلیسا و علیه مذهب حاکم شورید» (م. آ - ج ۱۷ - ص ۳۱۷ - س ۱۴ به بعد).

ح - «پس امروز این سؤال بطور کلی غلط است که از کجا آغاز کنیم؟ بلکه باید گفت: در اینجا از کجا آغاز کنیم؟ من از مرحوم جلال آل احمد پرسیدم که فکر نمی‌کنید قبل از اینکه دست به هر کاری بزنیم و چیزی بگوئیم، به عنوان روشنفکر، بزرگ‌ترین و فوری‌ترین مسئولیت ما اینست که ببینیم ما مسلمانان و جامعه‌های اسلامی در کجای تاریخ قرار داریم؟ آیا واقعاً در قرن بیستم اروپائی زندگی می‌کنیم تا راه حل‌های آن‌ها را به عنوان راه حل‌های خودمان ارائه دهیم و مترجم نویسندگان و مکتب‌داران و ایدئولوگ‌های اروپائی بشویم؟ آیا در دوره صنعتی به سر می‌بریم و دردهای صنعتی به جانمان ریخته؟ آیا به دوره بورژوازی بزرگ رسیده‌ایم؟ آیا از دوره حکومت مذهب بر توده مردم فاصله گرفته‌ایم؟ آیا فرهنگ جامعه ما فرهنگ

صنعتی و راسیونل است؟ فرهنگ دکارتی است؟ در قرون وسطائیم؟ در عصر فرم‌های مذهبی‌ایم؟ در دوره رنسانس یا انقلاب کبیر فرانسه؟ پس اول باید تعیین کنیم که در چه مرحله تاریخی هستیم تا راه حل روشنفکر و تکلیف مردم روشن شود. بطور خلاصه جامعه ما در حال حاضر از نظر مرحله تاریخی، در آغاز یک رنسانس و در انتهای دوره قرون وسطی به سر می‌برد، بنابراین در یک دوره تحول از قرون وسطای فکری و اجتماعی، به یک رنسانس شبیه به رنسانس بیکن و امثال اینها هستیم. از نظر اقتصادی نظام اجتماعی حاکم بر کشورهای اسلامی بطور کلی نظام اقتصاد بازار، فلاحت، بورژوازی واسطه می‌باشد، یعنی زیربنای اساسی و بزرگ جامعه ما بر اساس تولید کشاورزی است، نه اقتصاد شهری ما و پولی ما و سرمایه‌داری و بورژوازی به آن شکل که اکنون ما می‌فهمیم، زیرا بورژوازی اروپائی که انقلاب کبیر فرانسه را به وجود آورد کاملاً ضد گروه بورژوازی ایرانی و یا بورژوازی جامعه‌های اسلامی است که از لحاظ روانشناسی گروهی و طبقاتی غالباً این دو را با هم اشتباه می‌کنیم. بورژوازی جامعه‌های اسلامی بورژوازی کلاسیک بازار است، نه بورژوازی صنعتی و بانکی و سرمایه‌گذاری. بورژوازی بازار یک بورژوازی متحرک و باز نیست، بلکه بورژوازی بسته دوری است یعنی آنچه را که زراعت تولید می‌کند به مصرف می‌رساند. یک بورژوازی نوشکفته‌ای داریم که از نظر فرم به بورژوازی قرن ۱۸ اروپا شبیه است اما از نظر تحلیل اجتماعی با آن شباهتی ندارد؛ و آن بورژوازی واسطه است، یعنی کسانی که از بازار و حجره‌ها بیرون آمده و در خیابان‌های مدرن و لوکس، واسطه فروش کالاهای مدرن بورژوازی دنیا گشته‌اند و به اشاعه مصرف غربی در جامعه بومی خودشان مشغولند. بر خلاف بورژوازی قرن ۱۸ اروپا که تولید شهری را در برابر تولید روستائی ایجاد کرد این بورژوازی، مصرف شهری را به وجود آورده بدون اینکه تولیدی در شهر داشته باشد. البته افرادی هستند که در داخل، تولید مدرن را

آغاز کرده‌اند اما اینها هنوز به صورت یک طبقه و گروه در نیامده‌اند، زیرا بورژوازی ملی می‌تواند چند واحد تولید بسیار مدرن و پیشرفته ایجاد کند ولی پوشش اجتماعی ندارد، واحد است، نه طبقه» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۸۰ - س ۱۹).

آنچه از گفته‌های فوق شریعتی قابل فهم است اینک:

اول - در رویکرد شریعتی «استقلال فرهنگی و استقلال سیاسی هر جامعه‌ای در گرو استقلال اقتصادی آن جامعه می‌باشد» و بدون «استقلال اقتصادی، هرگز جامعه نمی‌تواند به استقلال سیاسی و استقلال فرهنگی دست پیدا کند». به بیان دیگر «تمامی جوامعی که در تلاش بوده‌اند تا از طریق استقلال مکانیکی سیاسی یا فرهنگی به استقلال و استقلال اقتصادی دست پیدا کنند شکست خورده‌اند» که در این رابطه می‌توانیم به رویکرد رژیم مطلقه فقهی در طول ۴۱ سال گذشته اشاره کنیم که از آغاز با شعار: «جنگ، جنگ تا پیروزی» و یا شعار: «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» و یا شعار: «همه دنیا مخالف و دشمن ما هستند» و یا شعار: «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» حرکت کردند، اما شکست خوردند؛ و دلیل شکست آنها در طول ۴۱ سال گذشته این بوده است که با شعار «جنگ و دشمنی می‌خواستند ابتدا به استقلال سیاسی دست پیدا کنند و سپس از طریق جنگ و دشمنی به دنبال استقلال فرهنگی و استقلال اقتصادی بودند» که تجربه ۴۱ سال عمر این رژیم نشان داده است که نه تنها جامعه ایران نتوانسته است به رفاه و استقلال اقتصادی و فرهنگی دست پیدا کنند، بلکه برعکس در طول ۴۱ سال گذشته این جامعه هم «به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ فرهنگی فقیرتر و درمانده‌تر شده است» بنابراین در رویکرد شریعتی «رمز استقلال برای جامعه، شروع استقلال از عرصه اقتصادی می‌باشد» و تا زمانیکه در «عرصه اقتصادی نتوانیم به استقلال دست پیدا کنیم و تا زمانیکه اقتصاد جامعه ایران وابسته به سرمایه‌های

امپریالیستی باشد، استقلال سیاسی و استقلال فرهنگی دروغ بزرگی است که مستبدین سیاسی برای تحکیم حاکمیت توتالیتر و فردی خودشان بر طبل آن می‌کوبند». همچنین در رویکرد شریعتی، از مهمترین ره‌آورد «اقتصاد وابسته برای یک جامعه فقر و وابستگی است». پر پیدا است که در رویکرد شریعتی، «جامعه فقیر و وابسته هرگز نمی‌تواند به استقلال سیاسی و استقلال فرهنگی دست پیدا کند».

دوم - در رویکرد شریعتی آنچنانکه در عبارات فوق آشکار و هویدا می‌باشد، «محور استقلال اقتصادی، تولیدگرایی جامعه است نه مصرف‌گرایی جامعه»؛ به عبارت دیگر در نگاه شریعتی تا جامعه‌ای وارد «فرایند تولیدگرایی نشود هرگز نمی‌تواند به استقلال اقتصادی در راستای استقلال سیاسی و استقلال فرهنگی دست پیدا نماید». البته فرایند تولیدگرایی که شریعتی در عبارات فوق بر آن تکیه می‌کند، «تولید در چارچوب تقسیم کار سرمایه‌های جهانی الیگارشالی مالی در عصر امپریالیسم انحصاری - مالی نیست». همچنین فرایند تولیدگرایی که شریعتی در عبارات فوق بر آن تکیه می‌کند، تولیدگرایی غیر صنعتی و تولیدگرایی پیشا سرمایه‌داری نیست، بلکه «تولیدگرایی صنعتی در بستر مناسبات دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای توسط اجتماعی کردن سیاست و اقتصاد و معرفت می‌باشد». همچنین فرایند تولیدگرایی که شریعتی در عبارات فوق بر آن تکیه می‌کند، در راستای سود بیشتر الیگارشالی مالی توسط کار ارزان و مواد خام بادآورده کشورهای پیرامونی در عرصه بازارهای کشورهای وابسته توسط سرمایه‌های بانکی و سرمایه صنعتی و یا سرمایه مالی متروپل نیست. ◇

ادامه دارد



# ما چه می‌گوئیم؟

می‌باشد و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکمیت، توان سرکوب حرکت‌های دینامیک اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین را دارند، «جنبش نافرمانی مدنی فراگیر و همگانی و توده‌ای نخستین سنگری است که زنان ایران می‌توانند اسارت و تبعیض جنسیتی حاکم بر خودشان را توسط آن به چالش بکشند و رهائی خودشان را در این سنگر فراگیر و همگانی و توده‌ای فریاد بزنند.»

بر این مطلب اضافه کنیم که «علت اینکه در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حرکت فمینیستی زنانه ایران هنوز نتوانسته بدل به یک جنبش فراگیر اجتماعی بشود، به خاطر تکرار مطالباتی کنش‌گران جنبش زنان ایران می‌باشد که همین تکرار مطالباتی کنش‌گران جنبش فمینیستی زنان ایران باعث شده تا کنش‌گران جنبش زنان ایران نتوانند به وحدت فراگیر و همگانی افقی و عمودی در خود جنبش زنان و با دیگر جنبش‌های اجتماعی دست پیدا کنند.»

در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تا زمانی که «تکرار جنبش زنان ایران نتواند حول شعار و برنامه واحدی به هم‌گرایی دست پیدا کند، حرکت‌های پراکنده فمینیستی زنانه در جامعه بزرگ ایران نمی‌توانند بدل به یک

ما می‌گوئیم مهم‌ترین عامل شکست مشروطیت (نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا) در عرصه دستیابی به آزادی و دموکراسی، «نادیده گرفتن حق شهروندی و حقوق سیاسی - اجتماعی برای بیش از نیمی از جمعیت ایران یعنی زنان ایران بوده است.»

در این رابطه نباید فراموش کنیم که در مجلس اول و در متمم قانون اساسی که در مهرماه سال ۱۲۸۶ به تصویب رسید، «زنان ایران در عرصه حقوق شهروندی در ردیف کودکان و دیوانگان تعریف شدند و از حق رأی هم محروم شدند» و همچنین در همین رابطه می‌توان گفت که در فرایند پسا قیام ۲۲ بهمن ۵۷ و انتقال قدرت سیاسی از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به خمینی و حواریونش، «نخستین حقوقی که توسط خمینی و اسلام فقهاتی (در اسفند ماه ۵۷ یعنی کمتر از یک ماه بعد از قیام ۲۲ بهمن ۵۷) به چالش کشیده شد، حقوق شهروندی و دموکراتیک و سیاسی - اجتماعی زنان ایران بود». چراکه با فتوای حجاب تحمیلی و اجباری بر زنان ایران «نخستین خاکریز حقوق اجتماعی آنها یعنی حق تعیین شکل لباس و پوشش برای آنها به چالش کشیده شد» و در ادامه آن بود که دیگر حقوق اجتماعی و انسانی و سیاسی آنها به مرور زمان توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نفی گردید و در نتیجه زنان ایران تا حد شهروند درجه دوم جامعه ایران پائین آمدند؛ و به همین دلیل بود که مانند مشروطیت، «نخستین آژیری که شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را اعلام کرد، همین پایمال شدن حقوق اجتماعی و سیاسی زنان ایران بود». شعار زنان ایران در روز زن در اسفندماه سال ۵۷ این بود: «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم.»

باری، در این رابطه بود که از «اسفندماه ۵۷ نخستین جنبش نافرمانی مدنی توده‌ای و همگانی در جامعه ایران بر علیه حاکمین به قدرت رسیده، توسط جنبش زنان ایران شکل گرفت.»

پر واضح است که جنبش زنان ایران در طول ۴۲ سال گذشته بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان داده‌اند که تنها در چارچوب «جنبش نافرمانی مدنی توده‌ای و همگانی است که نتوانسته‌اند حتی در عرصه حقوق اجتماعی خودشان، رژیم مطلقه فقهاتی را وادار به عقب‌نشینی سازند.»

همچنین جنبش زنان ایران در طول ۴۲ سال گذشته نشان داده‌اند که در شرایطی که نیمی از جمعیت ایران از حقوق اجتماعی - سیاسی حتی برابر مردان ایران هم برخوردار نیستند و در شرایطی که زنان ایران یا نیمی از جمعیت ایران از حق دارا بودن تشکیلات مستقل محروم هستند و در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

جنبش فراگیر اجتماعی بشوند.»

همچنین «مطلق کردن شعار مبارزه با حجاب اجباری رژیم مطلقه فقهاتی، آن هم به شکل مکانیکی و بدون تکیه بر عدالت جنسیتی در جامعه ایران یکی دیگر از عواملی است که باعث این کثرت رویکردی و واگرایی در جنبش زنان ایران شده است»، بنابراین در همین رابطه است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «تمامی مطالبات جنبش زنان ایران در تحلیل نهائی باید در چارچوب عدالت جنسیتی و حق حقوق شهروندی برای همه افراد ایرانی به صورت علی السویه معنی پیدا کند نه برعکس.»

ما می‌گوئیم در این شرایط که بیش از ۹۰ درصد جامعه کارگری ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند و در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران ۹۹ درصد از حرکت‌های اعتراضی جامعه کارگران ایران جوهر معیشتی دارند و مطالبات اصلی آنها بر پایه دریافت حقوق معوقه و افزایش دستمزد و غیره تعریف می‌شوند، «پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود) نباید نسبت به جنبش مطالباتی امروز گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بی‌تفاوت باشند و به دنبال جنبش سیاسی مجرد و انتزاعی و خارج از استحاله شدن همین جنبش مطالباتی باشند.»

یادمان باشد که «جنبش سندیکائی اگر چه بر پایه کار صنفی و مطالباتی شکل می‌گیرند و اگر چه جنبش سندیکائی یک جنبش آزاد و مستقل است و وابسته به هیچ جریان سیاسی و رویکرد خاصی نیستند، اما بدون تردید همین جنبش سندیکائی در بستر پیوند همگانی و سازمان‌یابی کنش‌گران می‌تواند سرپل استحاله جنبش سندیکائی به جنبش سیاسی نیز بشوند» بنابراین وظیفه اصلی پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این رابطه بر این امر استوار می‌باشد که «با بسترسازی جهت اعتلای مبارزه مطالباتی - صنفی کنش‌گران جنبش سندیکائی، مبارزه سندیکائی را به مبارزه طبقاتی و سیاسی پیوند دهند، نه اینکه در عرصه مبارزه صنفی سندیکائی متوقف بشوند». بدین خاطر تنها از این مسیر است که می‌توان «بر پراکندگی و تمیزه و سازمان‌نیافتگی جنبش‌های کارگاهی

کارگران غلبه کرد و در راستای بسیج و سازماندهی آنها به صورت اردوگاهی گام برداشت» به عبارت دیگر، «تنها از این مسیر است که توده‌های کارگران زیر خط فقر می‌توانند از انفعال خارج بشوند و توازن قوا را در جهت یک تحول ساختاری در جامعه امروز ایران به هم بزنند.»

باری از اینجا است که می‌توان موضوع را اینچنین فرموله کرد که «تنها در چارچوب دیالکتیک مبارزات فردی و جمعی، خرد و کلان، خیابان و کارخانه، صنفی و سیاسی است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌توانند بستر ساز سازمان‌یابی و پویایی درونی و درجات تأثیرپذیری و تغییرپذیری و درجات تأثیرگذاری و تغییردهندگی کنش‌گران کارگری در اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه بزرگ ایران بشوند.»

یادمان باشد که در شرایطی که دریای جامعه ایران طوفانی است، ممکن است که یک موج بتواند با سرکوب حاکمیت فرو بنشیند، اما هرگز نمی‌تواند موج فرو نشسته، موج دیگری را در پی نداشته باشد، بنابراین، در این شرایط به علت اینکه توازن قوا در عرصه میدانی به سود دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکمیت می‌باشد، «ممکن است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بتواند جنبش‌های کارگاهی کارگران را مهار نماید، اما هرگز با سرکوب فراگیر خود نمی‌تواند جنبش‌های کارگاهی صنفی و مطالباتی اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران را تمام نمایند.»

در همین رابطه است که این «جنبش‌های کارگاهی می‌توانند توسط پیوند عمودی و افقی خود با دیگر جنبش‌ها از جنبش کارگاهی به سمت جنبش اردوگاهی گام بردارند». اضافه کنیم که «نبود تشکل‌های فراگیر کارگری و غیبت نهادهای فراگیر اجتماعی در جامعه امروز ایران، اقدام جمعی و اردوگاهی اعتراضی بگونه سازمان‌یافته، برای کنش‌گران صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دشوار ساخته است». در نتیجه همین امر باعث گردیده است که در طول ۴۲ سال گذشته «جنبش اردوگاهی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران صورت تجمعی از گروه‌های کوچک و جدا از هم پیدا کنند.»



ما می‌گوئیم تازمانی که «حرکت‌های اجتماعی اعتراضی جامعیت پیدا نکنند، به جنبش بدل نمی‌شوند». به بیان دیگر در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۵ سال گذشته چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) «لازمه تعریف جنبش برای حرکت‌های اعتراضی اجتماعی سیاسی و صنفی، جامعیت حرکت آنها می‌باشد» و در راستای دست‌یابی به جامعیت در حرکت‌های اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران است که ما بر این باوریم که این «جامعیت تنها توسط طرح مطالبات مشترک و سازمان‌یابی و رهبری جمعی تکوین یافته از پائین به صورت دینامیک و وحدت افقی با جنبش‌های دیگر و وحدت عمودی با کنش‌گران طبقه و گروه اجتماعی خاص خود ممکن شدنی می‌باشد.»

ما می‌گوئیم جوهر و فلسفه جنبش پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) همان «جوهر روشنگری است» که این جوهر روشنگری در پیشگامان، «همزمان هم در بستر پراکسیس باطنی در خود پیشگامان تکوین پیدا می‌کند و در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی این روشنگری پیشگامان بازتولید و اگراندیسمان می‌شود و سپس در چارچوب جامعیت پیشگامان است که جنبش روشنگری پیشگامان می‌توانند مادیت پیدا کنند». آنچنانکه در تعریف همین جوهر روشنگری پیشگامان است که صمد بهرنگی در قصه «دو کرم شب تاب» خود آن را تبیین می‌نماید. مطابق قصه صمد بهرنگی دو کرم شب تاب وقتی در باغی در شب تاریک با هم دیالوگ می‌کردند، یکی از این دو کرم‌ها به کرم شب تاب دیگر می‌گوید: «مگر این نوری که در تو است چکار می‌کند که نام شب تاب بر آن گذاشته‌اند»، آن کرم شب تاب دیگر خطاب به این کرم می‌گوید: «همین قدری که هر کسی دور خودش را به همین اندازه روشن کند وقتی که جامعیت پیدا کردند این باغ تاریک روشن می‌شود»، بنابراین، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که روشنگری پیشگامی پیشگامان تنها در کادر جامعیت پیشگامان معنی دارد نه به صورت پراکنده آنها.

ما می‌گوئیم در خصوص دستیابی به دموکراسی در

جامعه بزرگ ایران (در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) «نباید به انتظار قطار تاریخ نشست» چرا که دموکراسی در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۵ سال گذشته، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) «یک انتخاب است، نه یک جبر که توسط سه مؤلفه مناسبات اقتصادی مشخص، همراه با فرهنگ دموکراسی در جامعه و تکوین نهادهای اجتماعی دموکراسی حاصل می‌شود» و بدون این سه مؤلفه امکان دستیابی به دموکراسی نهادینه شده انتخابی در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.

نباید فراموش کنیم که «دموکراسی مولود و سنتز انقلاب و تحول اجتماعی است، نه انقلاب و تحول سیاسی». البته بین انقلاب سیاسی (تحول ساختار سیاسی) با انقلاب اجتماعی (تحول ساختاری اجتماعی) تفاوت از فرش تا عرش وجود دارد، زیرا «انقلاب سیاسی (تحول ساختار سیاسی) از بالا توسط نخبه‌ها صورت می‌گیرد، در صورتی که انقلاب اجتماعی (تحول ساختار اجتماعی) از پائین توسط خود جامعه و مردم صورت می‌گیرد» بنابراین، در این رابطه است که باید بگوئیم که «موضوع دموکراسی جامعه است، نه طبقه و نه نخبه‌ها» و طبیعی است که «تا زمانی که جامعه موضوع دموکراسی نشوند، دموکراسی هم نمی‌تواند در جامعه ایران نهادینه بشود» و دلیل این امر همان است که اگر در تحلیل نهائی «دموکراسی را مکانیزم کنترل قدرت سه مؤلفه‌ای تعریف بکنیم، تنها توسط قدرت از پائین است که می‌توان قدرت در بالا را محدود و کنترل کرد.»

بدون تردید «قدرت از پائین همان قدرت جامعه یا همان قدرت جامعه مدنی دینامیک جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین است» بنابراین، هر چه «جامعه مدنی قوی‌تر بشود، امکان دستیابی به دموکراسی هم بیشتر می‌شود» به بیان دیگر «بدون جامعه مدنی جنبشی قوی دینامیک تکوین یافته از پائین (در جامعه ایران) امکان دستیابی به دموکراسی وجود ندارد.»

ادامه دارد

برای عبور از تندبچ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امروز جامعه ایران

«چه راهی پیش روی پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وجود دارد؟

اولاً تا زمانی که واقعیت‌های ناهنجار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی موجود جامعه امروز ایران را وارد احساس و آگاهی توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران نکنند، نمی‌توانند «زندگی و مبارزه افقی آنها را تحت تأثیر استراتژی آگاهی‌بخش خود قرار بدهند»؛ زیرا از وقتی که واقعیت وارد آگاهی و ایمان توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین‌کمان بشود می‌تواند زندگی آنها را تحت تأثیر خود قرار بدهد. برای مثال در جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام بزرگترین تحولی که پیامبر اسلام در بستر حرکت آگاهی‌بخش خود به انجام رسانید این بود که او توانست **لله** یا خداوند در وجود و هستی را به عنوان یک واقعیت وارد آگاهی و احساس و ایمان مردم بکند» و از بعد از وارد کردن «خداوند به عنوان یک واقعیت در احساس و آگاهی و ایمان مردم بود که پیامبر اسلام توانست بزرگترین تحول در مردم بادیه‌نشین آن جزیره ایجاد نماید». در این رابطه بود که در طول سه سال اول بعثت پیامبر اسلام شعار او تنها همین

باری شکست سید جمال و موفقیت اقبال و شریعتی در عرصه استراتژی روشن‌گری و آگاهی‌بخش جوامع پیرامونی یا جوامع مسلمان این حقیقت را برای ما آفتابی می‌کند که در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش پیشگامان نمی‌توانند «تنها با تک‌بال سلبی بدون رویکرد ایجابی حرکت کنند» چراکه در مقایسه بین مبارزه ضد انحطاطی سید جمال و اقبال و شریعتی می‌توان این داوری کرد که «سیدجمال چه در مبارزه ضد استعماری و چه در مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری‌اش تنها دارای رویکرد سلبی بوده است» و به خاطر همین خلاء رویکرد ایجابی در مانیفست اندیشه‌های سید جمال بود که او نه تنها «به ضرورت حرکت از پائین در عرصه مبارزه ضد استعماری و ضد انحطاطی پی نبرد، بلکه تنها بر مبارزه از بالا توسط اصحاب قدرت سیاسی و مذهبی از دربارهای مستبدین تا روحانیت ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی تکیه می‌کرد». برعکس «اقبال و شریعتی که توسط همان رویکرد دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی خودشان علاوه بر اینکه معتقد به استراتژی آگاهی‌بخش و حرکت از پائین و تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و سیاسی بودند در عرصه حرکت سیاسی اجتماعی خود بر آلترناتیو دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زور و زور و تزویر حاکم تکیه می‌کردند.» به همین دلیل است که شریعتی می‌گوید:

«انقلابی شدن پیش از هر چیز مستلزم یک انقلاب ذهنی یک انقلاب در بینش و یک انقلاب در شیوه تفکر است. این آگاهی که خداپرستی را آخوندیسم به ابتدال کشانده و سوسیالیسم آن را مارکسیسم به اکونومیسم جبری کور مادی بدل کرده و آزادی آن را سرمایه‌داری نقابی برای نفاق و فریب خود کرده است» (م. آ. ج - ۲ - ص ۱۶۷ - س ۱۴).

هفتم - پیشگامان (در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) ضرورت دارد که واقف باشند که:

شعار «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا» بود. بدین ترتیب است که تا زمانی که «واقعیت زندگی مردم آنچنانکه هست، توسط پیشگامان وارد احساس و آگاهی توده‌ها نشود، امکان تحول و جنبش و حرکت اجتماعی و سیاسی و صنفی و مدنی و غیره در حرکت توده‌ها به صورت فراگیر و سراسری حاصل نمی‌شود». نباید فراموش کنیم که «خودآگاهی» در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هم در همین رابطه قابل تعریف می‌باشند. چرا که «خودآگاهی به عنوان یک سنتز جدید، حاصل همان وارد کردن واقعیت‌های ناهنجار اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی زندگی توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به احساس و آگاهی مردم می‌باشد».

ثانیاً لازمه اینکه «آگاهی‌های برونی شخص و گروه و جامعه در عرصه معرفتی بتواند بدل به خودآگاهی بشوند، لازم است که آن آگاهی‌ها به صورت یک واقعیت وارد آگاهی فرد و جریان و طبقه و جامعه بشوند» و تا زمانی که آن واقعیت برونی توسط پیشگامان وارد آگاهی و احساس و وجدان فرد و جامعه و طبقه و گروه نشوند هرگز «خودآگاهی نسبت به واقعیت برونی برای فرد و طبقه و جامعه (که همان تضادها و تبعیض‌های گوناگون از تضادها و تبعیض‌های طبقاتی تا جنسیتی و تا سیاسی و اجتماعی و مذهبی و فرهنگی می‌باشند) حاصل نمی‌شود». نباید فراموش کرد که تا «زمانی که واقعیت‌های برونی در عرصه استحاله اپیستمولوژیک بدل به خودآگاهی در انسان و طبقه و جامعه نشود، هرگز خودآگاهی و واقعیت فی‌نفسه نمی‌تواند عامل حرکت و جنبش بشود». بدین خاطر در این رابطه است که شریعتی در چارچوب همان منظومه معرفتی خودش که «آبشخور هر گونه حرکت و جنبشی خودآگاهی یا آگاهی استحاله یافته به خودآگاهی تعریف می‌نماید»، او در بستر خود تبیین خودآگاهی،

خودآگاهی را به دو قسم:  
الف - خودآگاهی انسانی،

ب - خودآگاهی اجتماعی، تقسیم می‌نماید که توجه پیشگامان در این رابطه حائز اهمیت می‌باشد. چرا که پیشگامان (برعکس پیشاهنگان سه مؤلفه‌ای حزبی و چریکی و ارتش خلقی) در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ضرورت دارد بر پایه دو مؤلفه‌ای خودآگاهی انسانی و خودآگاهی اجتماعی حرکت کنند.

«خودآگاهی چیزی است که دائماً مرا از بیرون از این مشغولیت‌های دائمی که مرا قربانی می‌کند به خودم فرا بخواند. مرا جلو آینه دائماً هر چند یکبار قرار بدهد تا من خودم را ببینم... خودآگاهی بالاتر از آگاهی از فلسفه آگاهی از علم آگاهی از تکنیک آگاهی از صنعت است اینها آگاهی است نه خودآگاهی یعنی چیزی که مرا به خویش بنمایاند، چیزی که مرا استخراج کند، چیزی که مرا به خودم معرفی کند، چیزی که متوجهم کند که من چقدر ارزش دارم. هر کس به میزان ایمانی که به خویش دارد ارزش دارد... و تنها چیزی که ایمان به خویش را برای آدم فراهم می‌کند، خودآگاهی است یعنی در مرحله اول من بفهمم که مربوط به چه نژادی، به چه ملیتی، به چه تاریخی، چه فرهنگی، چه زمانی، چه ادبیاتی هستم و به چه افتخارات نبوغ‌ها ارزش‌هایی وابسته‌ام. این یک بازگشت به آگاهی‌خود است به خودآگاهی. از این بالاتر خودآگاهی فکری و از این هم بالاتر خودآگاهی وجودی است به اینکه من خودم را به عنوان یک پدیده انسانی به عنوان یک موجود انسانی در اوج خدائیش حس کنم، بیایم و کاملاً خودم را بشناسم با خودم انس بگیرم متوجه خودم باشم... همین من وقتی که خودش را کمی کشف می‌کند و به خودآگاهی می‌رسد به عظمت تمام آفرینش می‌شود... بنابراین دو تا آگاهی است:

یکی خودآگاهی و دیگر آگاهی اجتماعی... فقط خودآگاهی است که می‌تواند آدمی را که در این حد مقلد شده و تا این حد مصرف‌کننده هر چه که تولید می‌کنند متوجه خودش کند که چه چیزها تباه شده و آگاهی اجتماعی است که قادر است متوجهش کند که تقدیر جامعه او در برابر چنگال‌های اسیر شده و او متوجه نیست. بلکه فقط این دو تا آگاهی است که می‌تواند انسان را از این بلاهت لوکس، بلاهت زیبا، بلاهت فریبنده نجات بخشد اما فلسفه و علم و تکنیک نیست. اگر خودآگاهی انسانی و خودآگاهی اجتماعی نباشد (حالا اصطلاحش را پیدا کردم آن اولی را می‌گویم خودآگاهی انسانی این دومی را می‌گویم خودآگاهی اجتماعی درست روشن است) تکنیک هر چه بیشتر پیشرفت کند وسیله‌ای در راه هر چه بیشتر و سریع‌تر تباه کردن آدمی می‌شود. ملت و جامعه‌ای که خودآگاهی انسانی و خودآگاهی اجتماعی ندارد مهندسش تعمیرکار و مونتاژگر ماشین غربی است وسیله‌ای است که هر چه بیشتر کالای تولیدکننده غربی را برای مملکتش بیاورد... خودآگاهی انسانی است که مذهب متعالی ماوراء علمی از آن سخن می‌گوید و خودآگاهی اجتماعی است که مسئولیت پیامبرانه روشنفکر و ایدئولوژی از آن سخن می‌گوید؛ و این دو باید ملاک باشد برای هر انسانی به خصوص برای دنیای سوم بالاخص برای جوامع اسلامی و شرقی که اگر جز با این دو ضابطه مسائل را ارزیابی کند گول می‌خورد» (م. آ. ج ۲۰ - ص ۱۹۹ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۶ و ۲۰۷ - س ۱ به بعد).

آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است عبارتند از:

الف - اینکه از نظر شریعتی «بین آگاهی و خودآگاهی تفاوت وجود دارد». چراکه «خودآگاهی در رویکرد شریعتی همان احساس آگاهی است»؛ به عبارت دیگر تا زمانیکه «آگاهی توسط فرد و طبقه و جامعه احساس نشود، آن آگاهی‌ها بدل به

خودآگاهی نمی‌شوند». بیافزائیم بر این مطلب که «شریعتی خودآگاهی را موتور حرکت فرد و جامعه و طبقه می‌داند» بنابراین شریعتی در تعریف وظایف پیشگامان «مسئولیت آن‌ها را در دو فرایند آگاهی‌سازی و خودآگاهی‌بخشی تقسیم می‌نماید» و «خودآگاهی‌بخشی را توسط احساس آگاهی در فرد و طبقه و جامعه تعریف می‌نماید» و در این رابطه است که «شریعتی حتی خود خودآگاهی را به دو قسم خودآگاهی انسانی و خودآگاهی اجتماعی تقسیم می‌نماید» و دلیل این امر هم آن است که «شریعتی بین آگاهی انسانی و آگاهی اجتماعی تفاوت قائل است.»

ب - شریعتی در تحلیل نهائی چه در عرصه خودآگاهی انسانی یا معراج و چه در عرصه خودآگاهی اجتماعی یا اسری «معتقد به انتقال واقعیت توسط سرپل آگاهی به احساس انسانی و اجتماعی می‌باشد» و لذا در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «شریعتی مانند علامه محمد اقبال لاهوری هم خودآگاهی انسانی و هم خودآگاهی اجتماعی را امری تجربی می‌داند نه مجرد و ذهنی» بنابراین بر پایه همین جوهر تجربی خودآگاهی در رویکرد شریعتی است که پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید «مسئولیت انسانی اجتماعی خودشان را در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی - انسانی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند تعریف نمایند نه در صورت عام و کلی و مجرد و انتزاعی» و از اینجا است که می‌توانند حتی خود پیشگامان در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «به دو دسته پیشگامان انطباقی و پیشگامان تطبیقی تقسیم کرد.»

به این ترتیب که «پیشگامان تطبیقی شامل آن دسته از پیشگامانی می‌شود که دستیابی به آگاهی و خودآگاهی به صورت امر تجربی در پراکسیس انسانی - سیاسی - اجتماعی دنبال می‌کنند» در

صورتی که «پیشگامان انطباقی در بستر استراتژی آگاهی بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اشاره به آن دسته از پیشگامانی است که دستیابی به آگاهی بسترساز خودآگاهی به صورت امری مجرد و انتزاعی و ذهنی و روشنفکرانه و عام و کلی تعریف می‌کنند.»

یادمان باشد که عامل محوری تکوین بحران فراگیر تشکیلات آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۹ و ۶۰ که کل تشکیلات آرمان مستضعفین را تا مرز فروپاشی کامل فرو برد «همین ظهور هیولای فراگیر پیشگامان انطباقی در تشکیلات سراسری آرمان مستضعفین ایران بود» که آنها در کادر منظومه معرفتی شریعتی و آرمان مستضعفین به جای اینکه «آگاهی و خودآگاهی را مانند محمد اقبال و شریعتی به صورت امری تجربی در عرصه پراکسیس سه مؤلفه‌ای انسانی و اجتماعی و طبیعی (آنچنانکه شریعتی در جزوه «خودسازی انقلابی» خودش تعریف می‌نماید) تعریف کنند، آگاهی و خودآگاهی را به صورت امری مجرد و انتزاعی و عام تعریف می‌کردند و برای دستیابی به آن به جای اینکه در عرصه پراکسیس سه گانه اجتماعی و انسانی و طبیعی به دنبال آن باشند لای کتاب‌ها دنبال می‌کردند». بدین خاطر در این رابطه است که اگر بخواهیم کاریکاتور پیشگامان انطباقی سال‌های ۵۹ و ۶۰ تشکیلات سراسری آرمان مستضعفین ترسیم نمائیم «باید آدمی با کله بزرگ و دست و پای لاغر و کوچک ترسیم نمائیم». برعکس کاریکاتور پیشگامان تطبیقی در بستر استراتژی آگاهی بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران که «آدمی با دست و پای نیرومند و کله‌ای عادی مانند همه می‌باشند، باید ترسیم بکنیم.»

نباید فراموش کنیم که در این شرایط اگر می‌خواهیم که دیگر بحران کمرشکن سال‌های ۵۹ و ۶۰ تشکیلات عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین

در تشکیلات افقی و جنبشی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بازتولید نشود، «باید از تکوین و ظهور پیشگامان انطباقی در حرکت افقی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جلوگیری نمائیم و تمام تلاش‌مان باید در راستای تکوین پیشگامان تطبیقی باشد». همان تلاشی که پیامبر اسلام در دوران ۱۳ ساله حرکت مکی خودش در پرورش پیشگامان تطبیقی در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی - انسانی به انجام رسانید و توسط همین پرورش پیشگامان تطبیقی در فرایند ۱۳ ساله مکی بود که پیامبر اسلام توانست کادرهای همه جانبه‌ای تربیت نماید که «در فرایند مدنی یا جامعه‌سازانه‌اش هر کدام تابلویی به عنوان مالِم الطریقه همه بشریت برای همه زمان‌ها می‌باشند» که بدون تردید یکی از آنها خود امام علی است.

باری از این جاست که می‌توان در منظومه معرفتی شریعتی «نه تنها بین پیشگامان و پیشاهنگان سه مؤلفه‌ای حزبی و چریکی و ارتش خلقی تفکیک قائل شد، حتی می‌توان بین خود پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هم خط کشی کرد و آنها را به دو دسته بزرگ پیشگامان انطباقی و پیشگامان تطبیقی تقسیم نمود» و صد البته «ظهور پیشگامان انطباقی در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به عنوان یک آفت تعریف کرد» که مانند سال ۵۹ و ۶۰ می‌توانند تشکیلات افقی و جنبشی پیشگامان مستضعفین ایران را به ورطه هولناک بحران بکشانند. ◇

ادامه دارد

# شکست و ناکامی «انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران» چگونه قابل تبیین است؟

ایجابی به صورت علنی و آشکار) رهبری و هژمونی خودش را بر این دو حرکت سیاسی-اجتماعی تثبیت نماید». پرواضح است که این رویکرد خمینی (در رهبری دو حرکت ۱۵ خرداد ۴۲ و سال ۵۷) «کاملاً عکس رویکرد رهبری در جنبش مشروطیت و رهبری در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران بوده است». چراکه در هر دو ابر جنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران، «هر چند شعار مردم سلبی بوده است، ولی شعار رهبری در هر دو ابر جنبش فوق ایجابی بوده است». بطوریکه در این رابطه باید بگوییم شعار رهبری ابر جنبش مشروطیت «قانون خواهی» و شعار رهبری ابر جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران «ملی کردن صنعت نفت ایران و مبارزه رهایی بخش برای دستیابی به استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی یا به قول مصدق مبارزه برای دستیابی به توازن منفی با قدرت‌های امپریالیستی بوده است».

باری، برای فهم تفاوت جایگاه نظری شعار ایجابی و سلبی در عرصه شکست و پیروزی جنبش‌ها و فهم جایگاه برتر ابر جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری

در این رابطه ما بر این باوریم که برای «برخورد دیالکتیکی با موضوع مبارزه دو مؤلفه‌ای روحانیت و مردم ایران در سال‌های ۴۱ و ۴۲ و به خصوص در رابطه با خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ باید در عرصه کالبدشکافی ما، بین رهبری خیزش و قاعده خیزش تمایزش قائل بشویم» و انگیزه مبارزه سیاسی روحانیت حوزه‌های فقهاتی با دربار را متفاوت با انگیزه مردم ایران در این خیزش تعریف بکنیم. چراکه در رویکرد ما «انگیزه مشارکت مردم در خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با زخم کهنه‌ای بود که از کودتای ۲۸ مرداد بر روی سینه مردم ایران قرار داشت؛ و مردم ایران به دنبال علنی کردن اعتراض خودشان بر علیه رژیم کودتائی محصول کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بودند».

سابقاً اگر خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ در پیوند با رهبری روحانیت با جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ و یا در ادامه آن مقایسه بکنیم، بدون تردید مهمترین نتیجه‌گیری که در این رابطه می‌توانیم بکنیم اینکه، «آنچنانکه خمینی و حواریون روحانی او حرکت اعتراضی خود بر علیه دربار پهلوی در سال‌های ۴۱ و ۴۲ با حرکت سلبی (نه ایجابی که همان مخالفت با حق رأی زنان ایران و مخالفت با پروژه اصلاحات ارضی و مخالفت با پروژه به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی مادیت بخشیدند) همان خمینی و همان حواریون روحانی او در سال ۵۷ با شعار سلبی: «شاه باید برود» بود که توانستند بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران مسلط بشوند» و توانستند «عکس خودشان در سطح کره ماه قرار بدهند و بر دوش همین مردم سوار بشوند تا به کرسی ولایت مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کنند».

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که وجه مشترک رهبری خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در این می‌باشد که در هر دو حرکت سیاسی - اجتماعی فوق، «خمینی توانست با شعار سلبی (بدون طرح شعار

دکتر محمد مصدق و برتری انقلاب مشروطیت نسبت به انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ و فهم علت اصلی شکست انقلاب ۵۷ لازم می‌دانیم که در اینجا به تبیین علت پیروزی مردم تونس در سال ۸۹ در میان شکست دیگر کشورهای عربی در عرصه انقلاب‌های موسوم به بهار عربی بپردازیم؛ به عبارت دیگر در این رابطه بهتر است که به این سؤال پاسخ بدهیم که چرا در میان موج انقلاب‌های سال‌های ۲۰۰۹ به بعد، کشورهای عربی موسوم به بهار عربی «تنها کشور تونس توانست به پیروزی نسبی پایدار دست پیدا کند؟»

در پاسخ به این سؤال فریه باید عنایت داشته باشیم که:

الف - انقلاب‌های بهار عربی که توانست دیوار ترس و سکوت را در استبدادی‌ترین کشورهای عربی را بشکند و چهره منطقه را تغییر بدهد از کشور تونس شروع شد و جرقه این انفجار بزرگ در کشور تونس، توسط خودسوزی محمد بو عزیز، جوان دستفروش تونسی زده شد، قابل ذکر است که محمد بو عزیز به دلیل فوت پدرش از سنین خرد سالی تحصیلات را کنار گذاشته بود و وارد بازار کار شده بود تا با فروش سبزیجات و میوه توسط یک گاری دستی بتواند هزینه زندگی خانواده پدرش را تأمین نماید. بو عزیز در ۱۷ دسامبر سال ۲۰۰۹ زمانی که در سن ۲۶ سالگی مشغول انجام کار باگاری دستی‌اش بود، توسط ماموران سد معبر شهرداری تونس، منهای اینکه مورد ضرب و شتم و تحقیر قرار می‌گیرد، گاری دستی‌اش به همراه سبزیجات و میوه‌های او ضبط می‌شود، لذا از آنجائیکه برای محمد بو عزیز ضبط گاری و وسایل آن توسط ماموران سد معبر شهرداری به معنای سلب وسایل معیشت خانواده‌اش بود، در آن زمان در حالی که گریه می‌کرده، فریاد می‌زده که: «چرا با من چنین می‌کنید؟ و چرا به من ظلم می‌کنید؟ من یک آدم عادی هستم که فقط می‌خواهم کار کنم» سرانجام

خودش را برای استرداد گاری دستی‌اش به مقابل ساختمان شهرداری پایتخت تونس می‌رساند و وقتی که در خصوص استرداد گاری دستی‌اش از ماموران سد معبر شهرداری تونس پاسخ منفی می‌شود، خود را همانجا به آتش می‌کشد که البته پس از خودسوزی، او با تأخیر یک ساعته آمبولانس سرانجام به یکی از بیمارستان‌های شهر تونس منتقل می‌کنند که البته ۱۸ روز بعد از این حادثه، محمد بو عزیز در آن بیمارستان فوت می‌کند و «مرگ او مقدمه بزرگترین توفان سیاسی تاریخ آفریقا و خاورمیانه می‌شود». بدون تردید، مرگ بو عزیز آغاز موج انقلاب‌هایی شد که به خیابان‌های تونس محدود نماند و «تحولات بزرگی را در لیبی، مصر، یمن، بحرین و البته سوریه رقم زد.»

ب - انقلاب‌های بهار عربی بدون استثناء با شعار: «آزادی و عدالت» شکل گرفتند، اگرچه نتایج و حاصل آن در کشورهای مختلف عربی از آنچه تصور می‌شد، پیچیده‌تر گردید.

ج - در میان کشورهای متعدد عربی درگیر در پروسس حرکت بهار عربی «تونس کم هزینه‌ترین انقلاب برای شهروندانش داشت». چراکه کمتر از یک ماه بدون درگیری یا بحران قابل توجهی حرکت بهار عربی تونس به سقوط حکومت زین العابدین بن علی پس از ۲۳ سال منجر شد. بدون تردید، این فونکسیون فوری بهار عربی در تونس باعث گردید تا به سرعت بهار عربی مانند یک سونامی کشورهای عربی را یک به یک درنوردد و دیکتاتورهای حاکم بر این کشورها از حسنی مبارک تا قذافی سقوط کنند. در این رابطه بود که در پی فرار بن علی از تونس به عربستان، احزاب این کشور ظرف مدت کوتاهی بر تشکیل دولت انتقالی به ریاست منصف مرزوقی، یکی از مخالفان شناخته شده دیکتاتور سابق به توافق رسیدند، بنابراین، از اینجا بود که یک سال بعد از مرگ بو عزیز با موفقیت نخستین

انتخابات پارلمانی تونس با مشارکت بی سابقه تمام احزاب و جریانات سیاسی برگزار گردید.

د- آنچه در این رابطه در خصوص حرکت بهار عربی در کشور تونس در مقایسه با دیگر کشورهای عربی قابل توجه بوده است (و البته همین عامل هم باعث پیروزی بهار عربی در کشور تونس و شکست آن در دیگر کشورهای عربی شده است) اینکه در کشور تونس از آغاز الی الان حرکت بهار عربی به صورت دو مؤلفه‌ای ایجابی و سلبی مادیت پیدا کرده است، در صورتی که برعکس در کشورهای دیگر عربی اگرچه بهار عربی مانند تونس با سرعت فراگیر شدند، اما از آنجائیکه (برعکس کشور تونس) حرکت بهار عربی در آن‌ها تنها جوهر سلبی ضد استبدادی (مانند جنبش ضد استبدادی سال ۵۹ مردم ایران) داشته است و فاقد جوهر ایجابی بوده است، در نتیجه همان سرنوشتی نصیب کشورهای بهار عربی غیر تونس شد که جامعه نگون‌بخت ایران در سال ۵۷ نصیب گردید؛ زیرا اگرچه با «جنبش تک مؤلفه‌ای نفی استبداد» مردم ایران توانستند شاه و رژیم توتالیتر پهلوی را سرنگون کنند، اما چون جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ «فاقد جوهر ایجابی بود» در نتیجه همین امر باعث گردید تا هیولای استبداد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم جایگزین استبداد رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بشود.

از اینجا بود که در کشورهایی مانند مصر و لیبی هم اگرچه حرکت بهار عربی تک مؤلفه‌ای سلبی توانست مستبدین حاکم امثال حسنی مبارک و قذافی را سرنگون کند اما هرگز و هرگز نه در لیبی و نه در مصر، مردم نتوانستند با سرنگونی «مستبدین» به نفی «استبداد» دست پیدا کنند، پر پیداست که آبخور نظری این انحراف در حرکت بهار عربی در کشورهای مصر و لیبی و غیره در آن می‌باشد که (برعکس کشور تونس) در این کشورها کنش‌گران عرصه حرکت بهار عربی به این حقیقت

نرسیده بودند که منهای اینکه «مبارزه با مستبدین» غیر از «مبارزه با استبداد» است، «لازمه مبارزه با استبداد، حرکت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی می‌باشد». به بیان دیگر تنها با حرکت سلبی صرف «اگرچه می‌توان مستبد را سرنگون کرد ولی هرگز نمی‌توان استبداد را در این کشورها سرنگون کرد». بر این مطلب بیافزائیم که گرانیگاه این «بحران نظری و تئوریک» از آنجا سرچشمه می‌گیرد که کنش‌گران نظری این عرصه هنوز به این باور نرسیده‌اند که آنچنانکه «دموکراسی و آزادی در عرصه شعار ایجابی دارای تئوری می‌باشد، خود استبداد نیز دارای تئوری نظری است» و تا زمانیکه کنش‌گران سیاسی توسط «تئوری استبداد، به مبارزه با مستبدین حاکم نپردازند، مبارزه ضد استبدادی محدود و محصور به مبارزه با مستبدین می‌شود»؛ به عبارت دیگر «مبارزه با استبداد غیر از مبارزه با مستبد می‌باشد». هر چند که از نظر منطقی این دو رابطه اعم و اخص من وجه دارند یعنی «هر مبارزه با استبداد مبارزه با مستبد هم می‌باشد، اما برعکس هر مبارزه با مستبد قطعاً مبارزه با استبداد نیست» و تا زمانیکه «مبارزه ضد استبدادی ما در چارچوب تئوری استبداد صورت نگیرد، بدون تردید با حرکت ضد استبدادی فاقد تئوری استبداد، مستبد سرنگون می‌شود اما استبداد با چهره مخوف‌تری باز تولید می‌گردد.» ♦

ادامه دارد



# مبانی «اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی

## و راه‌های مقابله نظری با

## «اخلاق انطباقی» و «اخلاق دگماتیستی» حاکم

باشد و بالطبع اخلاق فقهی هم در خدمت ولایت فقیه باشد، نه در خدمت صغار و کودکان جهت رشد و تکامل وجودی.

«ولایت فقیه از امور عقلانی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل یا قرار دادن و تعیین قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد» (ولایت فقیه - ص ۵۱ - سطر ۱۴ به بعد).

۴ - در فلسفه اخلاق خمینی از آنجائیکه «جوهر اخلاق» آن «نه مانند جوهر اخلاق سقراط بر علم و دانش استوار است» و «نه مانند جوهر اخلاق افلاطون بر زیبایی استوار می‌باشد» و «نه مانند جوهر اخلاق ارسطو بر اراده قوی استوار است» و «نه مانند جوهر اخلاق کانت بر وجدان اخلاقی درونی فرد استوار می‌باشد» و «نه مانند جوهر اخلاق راسل بر منفعت‌طلبی و سود فردی استوار است» و «نه مانند جوهر اخلاق مارکسیست‌ها بر تکامل اجتماعی استوار می‌باشد» و «نه مانند جوهر اخلاق اگزیستانسیالیست‌ها بر آزادی و انتخاب فرد استوار است» و با عنایت به اینکه در فلسفه اخلاق خمینی، «جوهر اخلاق از ماهیت فقهی برخوردار می‌باشد» در نتیجه همین عمر باعث گردیده است که در فلسفه اخلاق خمینی خود «شلاق

۲ - اخلاق در فلسفه اخلاق خمینی علاوه بر اینکه دارای «جوهر فقهی» می‌باشد، امری غیر اختیاری و غیر انتخابی و خارج از اراده فرد و اجتماع است که به صورت ابدی در شکل تکلیفی توسط قدرت سیاسی از بالا باید بر فرد و جامعه تحمیل بشود.

«احکام اسلام (فقه‌ای حوزه‌های فقهی) محدود به زمان و مکان نیست و تا ابد باقی و «لازم الاجر است». تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام (فقه‌ای حوزه‌های فقهی) اجرا نشود، یا انواع مالیات‌های مقرر (در فقه حوزه‌های فقه‌ای) گرفته نشود، یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام (فقه حوزه‌های فقه‌ای) تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام (فقه‌ای حوزه‌های فقهی) است، بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) «تا ابد ضرورت دارد» تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که همه جریان‌ها و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام (فقهی حوزه‌های فقهی) تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید و «فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی» پدید می‌آید. پس برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد» (ولایت فقیه - ص ۲۶ و ۲۷ - از سطر ۱۷ به بعد).

۳ - در فلسفه اخلاق خمینی از آنجائیکه «جوهر اخلاق» توسط «احکام فقهی» (حوزه‌های فقه‌ای) تعریف می‌شود و از آنجائیکه این «اخلاق» به صورت تکلیفی و تقلیدی و تبعیدی (چه در شکل فردی و چه در شکل جمعی) بر جامعه تکلیف می‌شود» و از آنجائیکه در اسلام فقه‌ای خمینی «اجرای احکام فقهی» حوزه‌های فقه‌ای هدف فلسفه اخلاقی‌اش خمینی می‌باشد، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که رابطه ولی فقیه با جامعه رابطه یکطرفه یا رابطه قیم با صغار و کودکان

زدن و اجرای حدود، رجم، سنگسار، تکفیر، اعدام، ارتداد و غیره به صورت جوهر اخلاقی تعریف بشود.»

«آن‌ها حدود معین کرده بودند و شلاق می‌زدند و رجم می‌کردند، حبس ابد می‌کردند، نفی بلد می‌کردند، به فصل حدود و دیات اسلام (فقه‌ای حوزه‌های فقهی) رجوع کنید، می‌بینید همه آنها از اسلام (فقه‌ای حوزه‌های فقهی) است و اسلام (فقه‌ای) برای این امور آمده است. اسلام (فقه‌ای) آمده تا به جامعه نظم بدهد، امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است» (ولایت فقیه - ص ۶۹ - سطر ۳ به بعد).

۵ - در فلسفه اخلاق خمینی از آنجائیکه «اخلاق جوهر فقهی دارد» و همچنین «فقه جوهر اخلاقی دارد» و «فقه دارای جوهر دو مؤلفه‌ای فردی و اجتماعی می‌باشد»، همین امور باعث گردیده است که خمینی در فلسفه اخلاق خود بر این باور باشد که «با اجرای احکام فقهی، هم اخلاق فردی مادیت پیدا می‌کند و هم اخلاق اجتماعی» و خمینی به این باور برسد که اجرای احکام فقهی حتی باعث می‌گردد «تا گرسنگی و فقر هم از جامعه ریشه کن بشود.»

«اگر حکم الهی (که همان احکام فقهی حوزه‌های فقه‌ای می‌باشند) اجرا می‌کردند و حدود را جاری می‌ساختند و احکام و امور اسلام (فقه حوزه‌های فقه‌ای) به دست آنان جریان می‌یافت، دیگر ملت بیچاره و گرسنه نمی‌ماندند و احکام اسلام تعطیل نمی‌گردید» (ولایت فقیه - ص ۱۲۳ - ۱۲۴).

باری، فلسفه اخلاق دیگری که در برابر فلسفه‌های اخلاق فوق قابل طرح می‌باشد، فلسفه اخلاق از نگاه امام علی در نهج‌البلاغه، یا به بیان دیگر «اخلاق تطبیقی» امام علی در نهج‌البلاغه می‌باشد. چراکه در رویکرد امام علی در نهج‌البلاغه (برعکس رویکرد افلاطون، ارسطو، سقراط، کانت، راسل، مارکسیست‌ها و تا فلسفه اخلاق خمینی)، «جوهر اخلاق، عدالت در مؤلفه‌های مختلف آن (از عدالت فردی تا عدالت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و غیره) می‌باشد» و لذا در همین رابطه تکیه امام علی در نهج‌البلاغه بر موضوع «عدالت» به عنوان «جوهر اخلاق» فردی و اجتماعی به قدری فراوان است که اگر «قرآن را

توحید نامه بخوانیم» می‌توانیم «نهج‌البلاغه را عدالت نامه تعریف نمائیم.»

از مبانی اخلاق تطبیقی امام علی در نهج‌البلاغه آنچه که بیش از همه قابل توجه می‌باشد اینکه امام علی برعکس رویکرد عرفان صوفی‌گرایانه کلاسیک هزار ساله گذشته مسلمانان که مبنای اخلاقی خودشان بر پایه از بین بردن «خود» انسانی و خود فردی در مسیر «فناء فی الله» تعریف کرده‌اند.

همچنین جویای درگاه خدا

چون خدا آمد شود جوینده لا

گرچه آن وصلت بقا اندر بقاست

لیک زاول آن بقا اندر فناست

سایه‌ایی که بود جویای نور

نیست گردد چون کند نورش ظهور

عقل کی ماند چو باشد سرده او

کل شیء هالک الا وجهه

هالک آید پیش وجهش هست و نیست

هستی اندر نیستی خود طرفه ایست

(مثنوی - دفتر سوم - ص ۶۱۰ - ابیات ۴۷۰۹ - ۴۷۱۵)

در اخلاق تطبیقی امام علی، این اخلاق بر پایه توسعه «خودی» انسانی و فردی یا همان نفس انسانی استوار می‌باشد. آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم مبانی نظریه امام علی در عرصه «خودی‌محوری» اخلاق تطبیقی‌اش در نهج‌البلاغه را به چهار مؤلفه تقسیم کنیم که عبارتند از:

۱ - ذکر خداوند (در چارچوب رویکرد دینی نه رویکرد عارفانه کلاسیک) توسط عبادت.

۲ - ذکر موت به عنوان بزرگ‌ترین حادثه حیات هر فرد.

۳ - تحقیر دنیاگرایی (نه تحقیر دنیا) به عنوان عاملی که باعث جایگزین کردن سودگرایی به جای ارزش‌گرایی در فرد انسان به عنوان عامل انحراف حیات نفسانی می‌شود.

۴ - رام کردن طغیان و سرکشی نفس در بستر قدرت‌طلبی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی.

قابل ذکر است که امام علی در این چارچوب در نهج البلاغه تلاش می‌نماید تا همراه با «اعتلای نفس در فرد انسان» در بستر «تکامل خودی او» نفس را به موازات تکامل «خودی بالنده» تعالی بدهد تا توسط آن «شخصیت انسانی فرد بتواند با شخصیت همه عالم یکی بشود» یعنی به آن مرتبه‌ای برسد که «شخصیت نفسانی فرد با شخصیت رفیق اعلا وجود یکی بشود».

«...ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ لِيُمَيِّزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَمَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بَخْلَقَهُ وَتَعْصَبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوٌّ لِلَّهِ إِمَامُ الْمُتَعْصِبِينَ وَسَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ آسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ وَنَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِيَّةِ وَادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَخَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ... فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبَرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِحَاصَةِ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرِهَ إِلَيْهِمُ التَّكَابُرَ وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضُعَ فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ وَعَفَرُوا فِي التُّرَابِ وَجُوهَهُمْ وَخَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمَخْمَصَةِ وَابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ وَامْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَافِ وَمَخَضَهُمْ بِالْمَكَارِهِ فَلَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَى وَالسُّخْطَ بِالْمَالِ وَالْوَلَدَ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ وَالْاِخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْغِنَى وَالْاِقْتِدَارِ فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ. وَ لَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونَ (عليه السلام) عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَبَايَدِيهِمَا الْعِصَى فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ فَهَلَا أَلْفَى عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَهُ مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعَهُ وَاحْتِفَارًا لِلصُّوفِ وَلِبَسِهِ وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ

لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبِ وَالْمَعَادِنِ الْعَقِيَانِ وَمَغَارِسَ الْجَنَانِ وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَبَطِلَ الْجَزَاءُ وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ وَ لَمَّا وَجِبَ لِلْقَابِلِينَ أَجُورُ الْمُتَبْتَلِينَ وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ وَ لَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَى قُوَّةً فِي عَزَائِمِهِمْ وَضَعْفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ مَعَ قِنَاعَةِ تَمَلُّ الْقُلُوبِ وَالْعِيُونَ غَنَى وَ خِصَاصَهُ تَمَلُّ الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ أَذَى وَ لَوْ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلُ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ وَ عِزَّةٍ لَا تُضَامُ وَ مُلْكٍ تُمَدُّ نَحْوُهُ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ وَ تُشَدُّ إِلَيْهِ عَقَدُ الرِّجَالِ لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْاِغْتِبَارِ وَ أَبْعَدَ لَهُمْ فِي الْاِسْتِكْبَارِ وَ لَأَمَنُوا عَنْ رَهْبَةٍ قَاهِرَةٍ لَهُمْ أَوْ رَغْبَةٍ مَائِلَةٍ بِهِمْ فَكَانَتْ النِّيَاتُ مُشْتَرِكَةً وَ الْحَسَنَاتُ مُفْتَسِمَةً وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْاِتِّبَاعَ لِرُسُلِهِ وَ التَّصَدِيقَ بِكُتُبِهِ وَ الْخُشُوعَ لَوُجْهِهِ وَ الْاِسْتِكَانَةَ لِأَمْرِهِ وَ الْاِسْتِسْلَامَ لِطَاعَتِهِ أُمُورًا لَهُ خَاصَّةٌ لَا تُشَوِّبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ وَ كَلِمًا كَانَتْ الْبَلْوَى وَ الْاِخْتِبَارَ أَعْظَمَ كَانَتْ الثَّمُوبَةُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلَ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ (صلوات الله عليه) إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تُضَرُّ وَ لَا تَنْفَعُ وَ لَا تُبْصِرُ وَ لَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْنَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَ أَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَ أَضْبِقَ بَطُونَ الْأُودِيَةِ قَطْرًا بَيْنَ جِبَالِ خَشْنَةٍ وَ رِمَالِ دَمْتَةٍ وَ عِيُونَ وَشَلَّةٍ وَ قُرَى مُنْقَطَعَةٍ لَا يَزُكُّ بِهَا خَفٌّ وَ لَا حَافِرٌ وَ لَا ظَلْفٌ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ (عليه السلام) وَ وَلدَهُ أَنْ يَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ وَ غَايَةِ لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ تَهْوَى إِلَيْهِ ثَمَارِ الْأَفِيدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارِ سَحِيقَةٍ وَ مَهَاوِي فَجَاجِ عَمِيقَةٍ وَ جَزَائِرِ بَحَارِ مُنْقَطَعَةٍ حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلِلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَ يِرْمَلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شَعْنًا غُبْرًا لَهُ قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ شَوْهُوَا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ اِبْتِلَاءً عَظِيمًا وَ اِمْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اِخْتِبَارًا مُبِينًا وَ تَمْحِصًا بَلِيغًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَ وَصَلَهُ إِلَى جَنَّتِهِ وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْنَهُ الْحَرَامَ وَ مَسَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَ

أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ جَمَّ الْأَشْجَارِ ذَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفَّ  
الْبُنَى مُتَّصِلِ الْقَرَى بَيْنَ بَرَّةٍ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةِ خَضْرَاءَ وَ  
أَرْيَافٍ مُحَدَّقَةٍ وَ عَرَاصٍ مُعَدَّقَةٍ وَ رِيَاضٍ نَاصِرَةٍ وَ طَرِيقٍ  
عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغَرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَيَّ حَسَبَ ضَعْفِ  
الْبَلَاءِ وَ لَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَ الْأَحْجَارُ  
الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمْرَدَةٍ خَضْرَاءَ وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَ نُورٍ  
وَ ضِيَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ وَ  
لَوَضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَى مُعْتَلَجَ  
الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ  
الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ  
بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا  
لِلتَّدَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى  
فَضْلِهِ وَ أَسْبَابًا ذَلَالًا لِعَفْوِهِ - پس خداوند ملائکه مقرب  
خود را مورد آزمایش قرار داد تا متواضع و فروتنان آنان  
را از متکبران آنها تفکیک کند، لذا بدین ترتیب بود که  
خداوند به ملائکه گفت: «که من بشر را از گل می آفرینم،  
پس آن زمانی که آن را راست و درست کردم و از روح  
خود در آن دمیدم، شما ملائکه باید به پای او به سجده  
بیفتید». پس همگی ملائکه به پای آدم سجده کردند،  
جز ابلیس که رشک و حسد او را فرا گرفت و به اصل  
خود بر آدم فخر نمود، بنابراین بدین ترتیب است که  
ابلیس آن دشمن خدا، پیشوای متعصبان و مقدم ترین  
متکبران در هستی است که پایه عصیت را در جهان بنا  
نهاد و بر سر لباس کبریا با خدا در افتاد؛ و لباس عزت  
را در بر کرد و لباس خضوع و بندگی در برابر خداوند را  
از تن در آورد... اگر بنا بود که خداوند به بعضی از بندگانش  
رخصت بدهد که به او کبر بورزند، قطعاً به پیامبران و  
اولیاء خاص خود اجازه می داد و لکن خداوند سبحان  
زشتی تکبر و خودپسندی را برای آنان ناپسند دانست و  
فروتنی را برای آنان پسندید، پس پیامبران پیشانی خود  
را در عرصه سجده بر خداوند بر خاک مالیدند و بال های  
خود را برای مومنان از روی تواضع گسترده کردند. چراکه آنان  
از «مستضعفین» بودند که خداوند با فقر و گرسنگی این  
پیامبران را آزمایش کرد و آنان را به مشقت و سختی  
مبتلا کرد و در رویدادهای وحشتناک این پیامبران  
خودش امتحان نمود و با زیر و زیر کردن شان در سختی ها  
ایمان در این پیامبران پدید آورد؛ و با ناگواری ها

تصفیه شان نمود. پس شما مال و فرزندان را میزان خشم  
یا خشنودی خدا می انگارید و خدای سبحان و تعالی  
فرمود: آیا گمان می کنید که ما به وسیله مال و فرزندان  
آنان را مدد می نماییم و آنان را در وصول به خیرات  
سرعت می دهیم؟ نه آنان نمی دانند؛ زیرا خداوند سبحان  
آزمایش می کند، بندگان مستکبر خود را که در نزد  
خویشان بزرگ و چشمگیرند، به ارزشی که دوستان  
مستضعف او در دیده آنان دارند. موسی بن عمران و  
برادرش هارون بر فرعون درآمدند، جامه های پشمین بر  
تن و عصایی به دست. آن دو با فرعون شرط کردند که  
اگر اسلام را بپذیرد، ملکی که در اختیار دارد برای او  
باقی بماند و عزتش پایدار. فرعون گفت: آیا تعجب  
نمی کنید از این که این دو نفر با حال فقر و ذلتی که  
دارند، برای من شرطی پیشنهاد می کنند که اگر اسلام  
را قبول کردم، عزتم پایدار و ملکم باقی بماند؟ آیا برای  
ادعای چنین مقامی شایسته نبود که دستبندهای طلا بر  
دست داشتند؟ این سخن باطل فرعون ناشی از با عظمت  
دانستن طلا و اندوختن آن و پست شمردن پشم و  
پوشیدن آن بوده است. اگر خداوند سبحان می خواست  
برای آن پیامبرانی که مبعوث فرمود، خزانه های طلا و  
معادن طلای ناب بگشاید و هم چنین به آنان کشتگاه ها  
و باغ ها عطا فرماید و پرندگان آسمان و حیوانات و حتی  
زمین ها را با آنان همراه نماید، می توانست و اگر خداوند  
کرده بود آزمایش ساقط می شد و پاداش باطل می گشت  
و اخبار پیامبران از بین می رفت و برای کسانی که  
دستورات خداوندی را پذیرفته بودند، مزد آزمودگان را  
سزاوار بودند و نه مومنان از پاداش نیکوکاران برخوردار  
بودند و الفاظ معانی حقیقی خود را ارائه نمی دادند. و لکن  
خداوند تعالی رسولان خود را در تصمیم هایی که برای  
ابلاغ دین خداوندی می گرفتند نیرومند ساخته در  
صورتی که در پدیده های ظاهری که با چشمان حسی  
دیده می شوند ناتوان نموده بود با قناعتی که دل ها را پر  
می کرد و چشم ها را بی نیاز می ساخت؛ و اگر پیامبران  
نیرومندانی بودند که کسی یا مقامی نمی توانست با آنان  
قصد سوئی داشته باشد و یا دارای عزتی بودند که مورد  
ظلم قرار نمی گرفتند و یا ملکی می داشتند که گردن های  
مردان به آن دراز می گشت و جهاز مرکب ها برای حرکت

به سوی آن بسته می‌شد، این نیرومندی‌ها ایجاب می‌کرد که آنان از پیامبران به آسانی بپذیرند و در برابر آنان استکبار نوززند؛ و به آنان یا به جهت ترس مشرف و غالب ایمان بیاورند و یا از جهت رغبت به منفعت به آن پیامبران بگروند. در آن صورت ایمان آوردن به پیامبران مخلوط به دو پدیده جلب سود و دفع زیان می‌گشت و اعمال نیکوی آنان تجزیه می‌شد به سودجویی و گریز از ضرر؛ اما برعکس خداوند تعالی می‌خواست که پیروی از رسولان او و تصدیق کتاب‌های او و خشوع به مقام ربوبی او و تمکین به امر او و تسلیم به اطاعت او، اموری خاص ذات او باشد و با هیچ چیزی خارج از آن امور آلوده نگردد؛ و البته هر اندازه ابتلا و آزمایش بزرگ‌تر باشد پاداش و جزاء با عظمت‌تر می‌باشد. برای مثال مگر نمی‌بینید که خداوند به وسیله سنگ‌هایی که نه ضرری دارند و نه منفعتی و نه می‌بینند و نه می‌شنوند آدم‌ها را آزمایش کرده است؟ این سنگ‌ها همان خانه محرم و یا بیت الله الحرام است که خداوند برای مردم جایگاه قیام و عبادت قرار داده است. خداوند کعبه را در سنگلاخ‌ترین قطعه‌ای و در کمترین آبادی‌ها و تنگ‌ترین دره‌ها و در میان کوه‌های خشن و ریگ‌های نرم و آبادی‌های از هم گسیخته از کره زمین قرار داده است که در آن سرزمین نه شتری فربه می‌شود و نه اسبی و گوسفندی رشد می‌کند. پس خداوند به انسان‌ها فرمود که تا بدان خانه روی آورند پس کعبه برای آنان جایگاهی گردید که سود سفرهای خود را در آن بردارند و مقصدی شد که بارهای خویش را در آن فرود آورند و مرکزی شد تا دل‌ها در راه دیدار آن شیدا، از دشت‌های بی‌آب و علف و مغاک

دره‌های ژرف و جزیره‌های از یکدیگر جدا به سوی آن روی آورند و گرداگرد آن خانه کلمه تهلیل (لا اله الا الله) بر زبان آرند؛ و با قدم‌هایشان در حالت ژولیده و خاک‌آلود در سرزمین آن بدوند و در حالی که لباس احرام خود را به پشت انداخته همراه با رها کردن موها، زیبایی خود را به چالش کشیده‌اند، آزمایشی بزرگ و امتحانی دشوار و آزمودنی آشکار به نمایش می‌گذارند و لذا بدین ترتیب است که خداوند عمل حج را سبب نزول رحمت خود قرار داده و وسیلت رسیدن به بهشت دانسته است. بدون تردید اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست خانه کعبه را در میان باغستان‌ها و جویبارها و زمین نرم و درختان و میان گندمزارها و باغ‌های سرسبز و راه‌های آبادان قرار بدهد؛ و اگر بنیادی که پایه کعبه بر آن بنا است و سنگ‌هایی که خانه کعبه بدان‌ها بر پا است، از زمرد سبز و یاقوت سرخ فام و نور و روشنایی ساخته می‌شد، از راه یافتن دو دلی در سینه‌ها می‌کاست و کوشش شیطان را از دل‌ها دور می‌کرد و شک تردید از مردمان برمی‌خاست. لیکن خداوند متعال بدین وسیله با انواع شدائد بندگان را آزمایش می‌کند و با مجاهدت‌ها به بندگی‌شان وادار می‌نماید و به ناخوشایندها آزمایش‌شان می‌کند تا خودپسندی را از دل‌هاشان بزدايد و خواری و فروتنی را در جانهای‌شان جایگزین فرماید و آن را درهایی سازد گشاده به بخشش او تا وسیلت‌هایی آماده برای آمرزش او بشود» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۹۲ - ص ۲۸۵ تا ۳۰۲). ◇

ادامه دارد

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)